

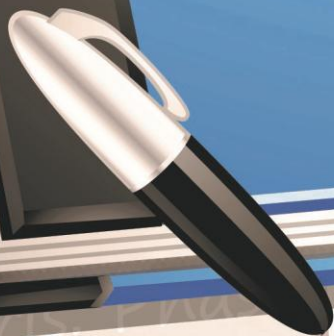
madsage  
IRan Education  
Research  
NETwork  
(IRERNET)

شبکه آموزشی - پژوهشی مادیج  
با هدف بهبود پیشرفت علمی  
و دسترسی راحت به اطلاعات  
برای جامعه بزرگ علمی ایران  
ایجاد شده است

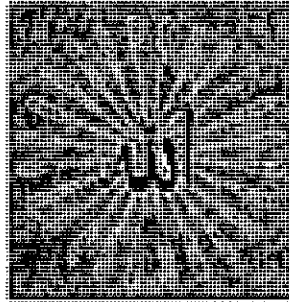
مادیج

شبکه آموزشی - پژوهشی ایران

madsg.com  
مادیج



porta. Lorem ipsum  
dolor mauris e  
gomao. Lorem ipsum.



دانشگاه پیام نور

گروه کتابداری و اطلاع رسانی

جزوه درس

# زبان‌شناسی کاربردی

گردآورنده: دکتر هادی شریف مقدم

## پیشگفتار

سرفصل دروس دوره کارشناسی رشته کتابداری و اطلاع رسانی بر اساس اعلام وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از مهرماه ۱۳۸۹ تغییر نمود. در این تغییر بسیاری از دروس جدید، به ویژه با توجه به رشد و توسعه فناوری های اطلاعاتی به مجموع دروس این رشته اضافه شد. تهیه کنندگان سرفصل جدید چندین سال برای به روز رسانی و تغییرات اساسی در سرفصل قدیمی دروس کار کردند. سرفصل جدید با نظرخواهی از صاحب نظران و مدیران گروه های کتابداری و اطلاع رسانی کشور تهیه شد. بر اساس این تغییرات دانشجویان رشته کتابداری و اطلاع رسانی از این پس با مفاهیم و منابع و عناوین دروس جدید و مورد نیاز بیشتر آشنا می شوند و امیدوار است خلاء ناشی از تغییرات و توسعه رشته در دیگر کشورهای توسعه یافته با تدوین سرفصل جدید به حداقل کاهش یابد و دانشجویان با مطالب درسی مورد نیاز برای ورود به دنیای وسیع به کارگیری فناوری های اطلاعاتی در حل مشکلات سازماندهی منابع، نمایه سازی، چکیده نویسی و در کل اشاعه اطلاعات بهینه آشنا شوند.

درس «زبانشناسی کاربردی» از جمله دروس سرفصل جدید است. اعتقاد بر این است که بسیاری از سیاستگذاری ها، توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، رشد کشورها و غیره در گرو مسائل زبانی و شناخت مسائل و ریزه کاری های آن است. به این منظور در درس زبانشناسی کاربردی دانشجویان با تعریف زبان و زبانشناسی، تاریخچه مطالعات زبانی، نقش های اجتماعی زبان، رابطه زبان و خط، معنی شناسی، رابطه زبانشناسی با دیگر رشته ها، دستور ساخت گرای، گشتاری و زایشی و دیگر مباحث مرتبط آشنا می شوند. با توجه به گستردگی مفاهیم مرتبط و وجود منابع درسی نسبتاً فراوان، جزوه درس حاضر بر اساس نیاز دانشجویان رشته کتابداری و بر اساس شرح درس سرفصل مصوب وزارتخانه گردآوری شد که امیدوار است برای دانشجویان مفید باشد. از استادان محترم انتظار دارد با توجه به آنکه دانشجویان زمینه مطالعاتی این درس را ندارند در ربط دادن مطالب درسی و سهولت فهم و یادگیری مطالب همکاری لازم را بفرمایند.

موفق باشید- دکتر هادی شریف مقدم

## منابع و مأخذ

- استاینبرگ، دنی. درآمدی بر روانشناسی زبان. ترجمه ارسلان گلفام. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها(سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۱. (ص. ۱۷۴-۱۸۹)
- اوگریدی، ویلیام دیلینی. درآمدی بر زبان شناسی معاصر. دایروولسکی و آرنف؛ ترجمه علی دوزی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها(سمت)، ۱۳۸۰. (ص. ۳۱۶-۳۲۵)
- مدرسی، یحیی. درآمدی بر جامعه شناسی زبان. ترجمه ارسلان گلفام. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷. (ص. ۲۵-۱)
- یول، جورج. نگاهی به زبان (یک بررسی زبان شناختی). ترجمه نسرین حیدری، ویراستار محمد عزیزیان. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها(سمت)، ۱۳۷۹. (ص. ۵-۱۵۳)

خود را برای و بی بردن به اینکه نکات اصلی یا اصطلاحات مهم آن فصل را درک کرده‌اید یا خیر. شما باید بتوانید بدون هیچ مشکلی به پرستشها پاسخ بدهید. در آخر کتاب ضمیمه‌ای شامل پاسخهای مربوط به این پرستشها آورده شده است. الموضوعات و پیشنهادهای مورد بحث این فرصت را به شما می‌دهد تا برخی از روشهای تحلیلی ارائه شده در این کتاب را به کار ببرید و به بررسی بعضی از مناقشات موجود در مطالعه موضوعات خاص بپردازید و بگوئید تا نظر خود را به موضوعات مختلف مربوط به زبان مطوف سازید.

تدوین این کتاب به تدریس دروسهای مقدماتی زبان در دانشگاههای ادیبورگ و مینه‌سوتا برمی‌گردد. علاوه، پیشنهادها و انتقادهای صدها دانشجو مرا بر آن داشت تا آنچه را باید بگویم به زبانی قابل فهم بیان کنم. اولین نسخهٔ مکتوب مطالب این کتاب برای مطالعه دانشجویان کلاسهای آزاد دانشگاه مینه‌سوتا تدوین شد. عکس‌العمل آنها مرا ترغیب کرد تا تغییرات دیگری در نسخهٔ بدهم، به امید اینکه دارای انسجام و وضوح بیشتری گردد.

طبیعتاً چنین کتابی را نمی‌توان بدون کمکهای شایان دوستان و همکاران تهیه کرد. در این بین، ترجمهٔ منم می‌دهم بویژه از این افراد، به دلیل پیشنهادها و راهنماییهایشان قدردانی کنم: گیل و کیت براون، پی کارتر، فرید ارکو، دینا فریتس، کاتلین هولیهان، تام مک‌آرتور، جیم میلو، راک میزانداه، اریک فلسن، ساندرا پینکر تونه، ریچ ریرکن، جرالد سندرز، الین تارون و میشل تروفاقت؛ و در پایان، از ویلی و آن یوله، برای انجام دادن کارهای مقدماتی کتاب.

## پیدایش زبان

### فصل اول

پیدایش زبان را نباید در جنبه‌های عاری از لطافت شاعرانه آن جستجو کرد، بلکه باید آن را در بُعد شاعرانه حیات جست. منشأ زبان در رنگ بریدگی بی‌روح آن نیست، بلکه در جست و خیزهای سرور آفرین و در نشاط برطرآت آن جای دارد... من در اولین سخنان بشر قهقهه‌های خادی را شنیدم، در آن هنگام که مردان و زنان جوان در حلق توجه یکدیگر رقابت می‌کردند، زمانی که هر کس خوشترین آوازش را سر می‌داده تا چشمانی را که با دیدۀ تحسین به او می‌نگرند، به دام بیندازد. زبان در روزگار از اظهار محبت بشر، یا به عرصه وجود گذاشت.

اتو سیپرسن (۱۹۲۱)

نظر سیپرسن مبنی بر اینکه زبان در دوران لذت بردن انسان به وجود آمده، یکی از فرضیه‌های دلنشین درباره منشأ زبان است؛ ولی به هر حال این نظر در حد یک فرضیه باقی می‌ماند. ما حقیقتاً نمی‌دانیم زبان چگونه به وجود آمده است. اینقدر می‌دانیم که زبان گفتاری خیلی زودتر از زبان نوشتاری وجود داشته است. با این حال، وقتی که از زندگی انسان بر روی زمین نشانه‌هایی کشف می‌کنیم که قدمت آنها به نیم میلیون سال

انجام داد و گزارش رسیده حاکی از این بود که کورکان با زبان عبری، سخن گفتن را آغاز کرده بودند. متأسفانه، هیچک از موارد دیگر مربوط به کودکانی که در انزوا و بدون تماس گفتاری با انسان یافت شده‌اند، نتایج این دو آزمایش را تأیید نمی‌کنند. کودکانی که سالهای اولیه زندگی‌شان، بی‌هیچگونه دسترسی به گفتار انسانی سپری می‌شود، بدون زبان رشد می‌کنند. (در فصل چهاردهم، مسائل مربوط به اینگونه کودکان را بررسی خواهیم کرد.) اگر زبان از یک منشأ الهی سرچشمه گرفته باشد، هیچ راهی برای بازسازی زبان اولیه نداریم؛ بخصوص با توجه به حوادث مفروض در شهری به نام بابل؛<sup>۱</sup> «زیرا در آنجا، خداوند، لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت» (سفر پیدایش، ۱۱:۱).

### منشأ آواهای طبیعی

نگرش کاملاً متفاوت دیگر در مورد سرچشمه‌های گفتار انسان، بر پایه عقیده به صداهای طبیعی استوار است. در این نگرش، کلمه‌های اولیه، احتمالاً تقلیدی از صداهای طبیعی هستند که مردان و زنان آن دوران از محیط اطراف خود می‌شنیدند؛ مثلاً وقتی که چیزی با درآوردن صدای «تازغاز»<sup>۱</sup> در ارتفاع کم به پرواز درمی‌آید، انسان اولیه صدای مذکور را تقلید می‌کرده و آن صدا را برای نامیدن آن موجود به کار می‌برده است؛ یا هنگامی که پرندۀ دیگری صدای «کوکو»<sup>۲</sup> در می‌آورده، از آن صدای طبیعی برای نامیدن آن موجود استفاده می‌کرده است. مؤید این نظریه این واقعیت است که در تمامی زبانهای ماصر کلماتی وجود دارند که ظاهراً تلفظ آنها صداهای طبیعی را منعکس می‌کند. در انگلیسی علاوه بر صدای «کوکو»، صداهای شبیه به «شلب» و «دنگ»<sup>۳</sup>، «بومب»<sup>۴</sup>، «تلن و تولوق»<sup>۵</sup>، «اوزوز»<sup>۶</sup>، «فتش‌فتش»<sup>۷</sup>، «جیج»<sup>۸</sup> و

|             |            |           |
|-------------|------------|-----------|
| 1. Babel    | 2. caw caw | 3. cuckoo |
| 4. splash   | 5. bang    | 6. boom   |
| 7. rattle   | 8. buzz    | 9. hiss   |
| 10. screech |            |           |

قبل می‌رسد، هرگز به مدرک روشنی در خصوص زبان گویشی اجداد بسیار قدیم خود بر نمی‌خوریم؛ مثلاً در میان استخوانهای قدیمی، هیچک از قطعات خاک آلود یک نوار کاست وجود ندارد تا به ما بگوید زبان در دورانهای اولیه چگونه بوده است. شاید به دلیل همین فقدان مدارک ملموس است که هرگز از نظر فرضیه پردازی در مورد منشأ گفتار انسان، در مضيقه نبوده‌ایم. ما در این فصل، به بررسی ماهیت بعضی از این فرضیه‌ها خواهیم پرداخت.

### منشأ الهی

بر اساس یکی از دیدگاهها، خداوند آدم را آفرید و «آنچه آدم هر ذی‌حیاتی را خواند، همان نام او شد» (سفر پیدایش ۱۹:۲). بنابر یک دیدگاه دیگر، به پیروی از سنت هندی زبان را الهه ساراسواتی<sup>۱</sup>، همسر برهما<sup>۲</sup>، خالق کائنات، به وجود آورده است. به نظر می‌رسد در بیشتر ادیان، یک منشأ الهی وجود داشته باشد که زبان را در اختیار بشر قرار می‌دهد؛ برای کشف مجدد این زبان الهی اولیه آزمایشهایی صورت گرفته که نتایجی نسبتاً ضد و نقیض به دست داده است. ظاهراً فرضیه اصلی این بوده که اگر کودکان از آمرجن زبان منع شوند، خود بخود زبان خدا داد اولیه را به کار می‌برند. در حدود ۶۰۰ ق م، یکی از فراغته مصر به نام پسانیکوس<sup>۳</sup> این آزمایش را در مورد دو کودک نوزاد انجام داد. پس از دو سال همیشگی این کورکان با گوسفندان و یک چوپان لال، خیر رسید آنها کلمه‌ای به زبان آورده‌اند که مصری نبوده، بلکه کلمه فریگیایی<sup>۴</sup> «بکس»<sup>۵</sup>، به معنای «شان» بوده است. به گفته بعضی از مفسران، امکان ندارد این کودکان کلمه مذکور را از انسانی فرا گرفته باشند، بلکه آنها باید گفته گوسفندان را شنیده باشند.

نخستین چهارم، پادشاه اسکاتلند، آزمایش مشابهی را در حدود ۱۵۰۰ میلادی

|   |             |
|---|-------------|
| 1. Sarasvati  | 2. Brahma   |
| 3. فرآن کریم هم می‌فرماید: الرّحمن، خلق الانسان علمه الیابان. البته این تعلیم تکوینی با هیچکدام از آراء یاد شده سازگار نیست (ناتو). |             |
| 4. Psammethus   | 5. Phrygian |
|   | 6. Ixkus    |

صداهای انسانی باشد. میوه‌ها و دیگر پستانداران نخستین پایه نیز داد و فریادهای گروهی سر می‌دهند، در صورتی که از نظر قوه فلفلی پیشرفتی نکرده‌اند.

### مشأ حرکتی بیانی<sup>۱</sup>

نظریه دیگر درباره مشأ زبان، به ارتباط بین حرکات جسمی و صداهای دهانی می‌پردازد. مقول به نظر می‌رسد که حرکات جسمی در تمامی بدن، می‌توانست و سیله‌ای برای نشان دادن طیف وسیعی از حالت‌های احساسی و خواسته‌ها باشد. در واقع، بسیاری از حرکات جسمی ما بنا به کارگیری بدن، دست‌ها و صورت، وسیله‌ای برای ارتباط غیرگفتاری هستند که انسان‌های امروزی، با وجود مهارت‌های زبانی پیشرفته، هنوز از آن استفاده می‌کنند.

باری، نظریه حرکتی بیانی ارتباط بسیار خاصی را بین حرکات جسمی و دهانی برقرار می‌کند. این نظریه مدعی است که در ابتداء مجموعه‌ای از حرکات جسمی به عنوان یک وسیله ارتباطی گسترش یافته و سپس، مجموعه‌ای از حرکات بیانی، خصوصاً با به کارگیری دهان، رو به تکامل نهاده است. در این تکامل، تکانه‌های زبانی، لب‌ها و غیره بر اساس الگوهای حرکتی مشابه با حرکات جسمی قابل تشخیص بوده است؛ مثلاً برای پیام «خدا حافظی»، شما می‌توانستید به جای تکان دادن دست (حرکت جسمی)، از زبان (حرکت دهانی) استفاده کنید. این نظریه، که سر ریچارد پگت<sup>۲</sup> (۱۹۳۰) آن را «پانتومیم خاص زبان و لب‌ها» نامیده، امروزه قدری پیگانه به نظر می‌رسد. در واقع، ما می‌توانیم از اشارات یا حرکات خاصی برای اهداف ارتباطی گوناگونی استفاده کنیم، اما مشکل است بتوانیم صورت واقعی پیام‌های «دهانی» را که منمکن کننده بسیاری از این حرکاتیم، بمشایبیم. بملاوه، پیام‌های زبانی زیادی وجود دارند که ظاهراً در امر انتقال توسط این نوع حرکات، دشواری ایجاد می‌کنند. در یک آزمایش ساده، سعی کنید فقط با استفاده از حرکات، پیام زیر را به یکی از دوستانتان انتقال دهید: «صوری من خیال

صورت‌هایی از قبیل «صوعو»<sup>۱</sup> وجود دارد. در واقع، این نوع نگرش به مشأ زبان را «نظریه نام آوایی»<sup>۲</sup> نامیده‌اند. شکی نیست که در هر زبان کلمه‌های «نام آوایی» (منمکنس کننده صداهای طبیعی) وجود دارد، اما مشکل می‌توانیم در زبانی که صرفاً صداهای طبیعی را منمکنس می‌کرده، چگونگی - گذشته از مفاهیم انتزاعی - چیزهای بی صدای می‌توانست‌اند مورد خطاب قرار دهند. بدینسان، ممکن است در صحت این نظریه نیز تردید کنیم که: زبان مجموعه‌ای صرف از کلماتی است که به عنوان «اسامی» موجودات به کار برده می‌شوند.

پوخی نیز پیشنهاد کرده‌اند که صداهای اولیه زبان، از فریادهای طبیعی ناشی از احساس درد، خشم، لذت و مانند آن به وجود آمده است. احتمالاً مفهوم دردناکی همراه با صدای «اوخ»<sup>۳</sup>، به همین نحو پیدا شده است. در هر صورت، باید توجه داشت که آن فریادهای بی‌انگه‌س که اشخاص در عکس‌العمل‌های احساسی از خود بروز می‌دهند، شامل صداهایی است که در موقعیتی غیر از این کاربرد ندارد و در نتیجه، به نظر می‌رسد انتخاب آنها به عنوان صداهای مشأ، غیرمحمول باشد.

دیدگاه دیگری در مورد «صداهای طبیعی» وجود دارد که به «نظریه نام آوایی گروهی»<sup>۴</sup> معروف است. شاید صداهای شخصی که کار بدنی می‌کند مشأ زبان ما باشد، خصوصاً وقتی که آن کار بدنی چند نفر را به خود مشغول کرده و لازمه انجام دادن آن، هماهنگی گروهی باشد. بنابراین، احتمال دارد گروهی از انسان‌های اولیه، در حین بالا کشیدن و حمل قطعه‌های الارار یا ماموهای بیجان، با سر دادن فریادها و ناسرها موجب اشاعه زبان شده باشند. جاذبه این نظریه در این است که زبان انسان را در عرصه‌ای کم و بیش اجتماعی تبیین می‌کند. صداهای انسانی، به هر صورتی که تولید شوند، احتمالاً در زندگی اجتماعی گروه‌های انسانی، کاربردی اصولی داشته‌اند. این نظریه جالب، اگر چه هنوز در حد یک فرضیه باقی مانده، ممکن است با کاربرد صداهای انسانی ارتباط داشته باشد. در هر صورت، نظریه مذکور نمی‌تواند پاسخگوی سؤال ما در خصوص مشأ

1. bow - wow

2. bow - wow theory

3. onomatopoeic

4. ouch

5. yo - heave - ho theory

منز انسان یکموره است؛ به عبارت دیگر، هر یک از دو نیمکره منزه وظایف خاصی دارند. کارهای تحلیلی، مثل استفاده از ابزار و زبان، در بیشتر افراد، تا حد زیادی متمرکز به نیمکره چپ منزه می‌شوند. امکان دارد یک پیوند تکاملی بین تواناییهای انسان در استفاده از ابزار و زبان وجود داشته باشد و نیز ممکن است هر دوی آنها با تکامل منزه انسان مرتبط باشند. بیشتر نظریه‌های دیگر در مورد منشأ گفتار، صدها یا حرکات ساده انسانها را وسیله‌ای برای اشاره کردن به اشیای موجود در اطراف آنها دانسته‌اند. این عمل ممکن است مرحله واقف‌آهمی در سیر تکاملی زبان باشد، اما چیزی که کم دارد، وجود هر گونه عنصر «تنظیم کننده» است. تمام زبانها، از جمله زبانهای اشاره‌ای<sup>۲</sup>، به تنظیم و ترکیب صدها یا نشانه‌ها در ساختهای خاصی نیازمندند. به نظر می‌رسد لازمه این امر، تخصیص سلولهای بخشی از منزه به وظایف مذکور باشد. (در فصل چهاردهم به این موضوع باز خواهیم گفت.)

در مقایسه با استفاده از ابزار، صرفاً کافی نیست که انسان بتواند سنگی را جابجا کند (صدایی تولید کند)، بلکه باید قادر باشد تخته سنگ دیگری (سایر صدها) را نیز به طور متناسبی، در کنار اولی قرار دهد. بنابر ساخت زبانی، احتمالاً انسان برای اول بار با تولید صداهایی خاص (مثل beeb) برای چیزی خاص، توانایی نامگذاری را در خود به وجود آورده است. مرحله مهم بعدی، ترکیب صدای خاص دیگر (مثل good) یا صدای اول بوده تا یک پیام ترکیبی (beeb good) بسازد. بعدها، با گذشت چند صد هزار سال سیر تکاملی، انسان این استعداد پیام‌سازی را با خود غروبلند کرده است تا جایی که حالا می‌تواند روزهای شنبه، در سخن‌نمایش مسابقه فوتبال، نوشیدنی تیر ویشی بنوشد و بگوید: This beer is good. دیگر پستانداران قادر به چنین کاری نیستند.

### گفتار و نوشتار

در روند تکاملی گفتار، مسلماً انسانها صورتهای گوناگون صداهای طبیعی مثل «اکوکه» و

1. lateralized
2. manipulative element
3. sign languages

می‌کند نامرئی است». حال، خود را برای سوء تفاهمهای بعدی آماده کنید.

### همسازی فیزیولوژیکی<sup>۱</sup>

پیشهاد دیگر در مورد منشأ گفتار انسان، بر بعضی ویژگیهای جسمی انسانها مبتنی است که در موجودات دیگر، حتی پستانداران نخستین پایه نیز وجود ندارند. این خصوصیتهای جسمی، بیشتر به عنوان همسازیهایی جزئی به حساب می‌آیند که به خودی خود، گفتار تولید نمی‌کنند، بلکه راهنماهای خوبی هستند. دال بر اینکه دارنده چنین خصوصیتهایی، احتمالاً توانایی نطق دارد.

دندانهای انسان راست است و مثل دندانهای میمون، متمایل به بیرون نیست. حتی در طول این دندانها نامموری وجود دارد. چنین خصوصیتهایی برای خوردن ضرورت ندارند، بلکه بیشتر در تولید صداهایی مثل [p]، [b] و [m] مفیدند. لبهای انسان نیز بیشتر از دیگر پستانداران نخستین پایه، دارای ماهیچه‌های پیچیده و در هم تنیده است و انعطاف پذیری حاصله مسلماً در تولید صداهایی مثل [p]، [b] و [m] موثر واقع می‌شود. دهان انسان نسبتاً کوچک است؛ سرعت باز و بسته می‌شود و دارای یک زبان کاملاً انحنایند است که می‌توان آن را در تولید بسیاری از صداهای مختلف به کار گرفت.

جای حنجره انسان یا «محفظة صدا»<sup>۲</sup> (دربردارنده تارهای صوتی) کاملاً با جای حنجره میمون فرق دارد. در خلال تکامل جسمی انسان، برای حفظ حالت عمودی بدن، سر او جلو آمده و حنجره‌اش به بخش پایین تری منتقل شده است. این امر موجب به وجود آمدن یک حفره طولانی‌تری به نام حلق در بالای تارهای صوتی شده که می‌تواند مثل یک بازخونان برای تمامی صداهایی که از طریق حنجره تولید می‌شوند، عمل کند. این تحول ناخوشایند در جایگاه حنجره انسان، احتمال خفگی ناشی از تکه‌های غذا را برای او افزایش می‌دهد. اگر چه میمونها نمی‌توانند از حنجره خود تولید صداهایی گفتاری استفاده کنند، ولی در عوض، مشکل گیر کردن غذا در نای را هم ندارند.

1. physiological adaptation
2. voice box
3. resonator



۳. نظریه «حرکتی بیانی» بیانگر چه ویژگی خاصی است؟  
 ۴. چه مشخصه‌های ویژه‌ای از دندانها و لبهای انسان، آنها را برای تولید آواهای گفتاری مفید می‌کند؟

۵. دو نقش عمده زبان چیست؟ تفاوت آنها را با یکدیگر بنویسید.

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) گفته‌اند که مطالعه رشد نوزاد انسان، می‌تواند راهنمایی باشد به این امر که چگونه زبان در آغاز پا به عرصه وجود گذاشته است. آیا هیچ وجه مشترکی بین رفتار نوزادان انسان و مطالبی که در این فصل درباره رفتار انسانهای اولیه ارائه شده، وجود دارد که به کاربرد زبان منتهی گردد؟<sup>۱</sup>

ب) محدودیت‌های یک نظریه صرفاً حرکتی<sup>۲</sup>، ممکن است با تفاوت‌های موجود در محدوده انواع پیام‌ها مرتبط باشد. به این دو پیام توجه کنید:

۱. سنگ دارد مرغی را می‌خورد.

۲. برادرم خورد را مرغ می‌پندارد.

کدامیک از این پیامها را آسانتر می‌توان از طریق حرکات الفاظی کرد؟ (اگر لازم شد، غروبلندهای انسان اولیه را نیز اضافه کنید.) چرا؟

ج) جریمی کمبل<sup>۳</sup> نوشته است: «این عقیده که ابزار سازی (تکنولوژی زیستن) نیروی محرکی برای تکامل هوش و زبان بوده است، شدیداً مورد سؤال است. آیا شما هم در مورد این ادعا که تکامل زبان می‌تواند با تکامل استفاده از ابزار مرتبط باشد شک دارید؟ مفهوم هوش چگونه با این بحث مناسبت پیدا می‌کند؟ اینطور گفته‌اند که گفتار، در واقع، نقش فرعی اندامهای فیزیکی انسان است که برای کارهای دیگری به وجود

۱. در صورت نیاز به مطالعه بیشتر در این زمینه، کتابهای ذیل به‌شما می‌در این باره دارند:

Lenneberg (1967)  
 Bickerton (1983a)  
 2 gestural

3. Jeremy Campbell (1982: 156)

ثبت سوال تا تاریخ ۱۳۸۹/۲/۲۵  
 شماره ثبت: ۱۲۸۹۲

«دنگ دنگ»<sup>۱</sup> را با یکدیگر تلفیق می‌کرده‌اند. آنها صداهای ناشی از عکس‌العملهای احساسی، مثل «اووه»<sup>۲</sup> و «آآخ»<sup>۳</sup> را نیز با یکدیگر ترکیب، و گفتارشان را تا حد زیادی با حرکات جسمی، مثل اشاره کردن یا بالابردن ساعد و خم کردن آن روی بازو همراه کرده‌اند. به هرحال، به نظر می‌رسد که تمامی این صداها و حرکات، صرفاً مشخص کننده یکی از نقشهای کاربردی زبان باشد که می‌توانیم آن را به نقش تبادل توصیف کنیم. نقش مذکور مربوط به این امر می‌شود که چگونه انسانها زبان را به منظور تبادل اجتماعی یا اقتصادی به کار می‌گیرند و چگونه از آن برای ابزار دوستی و تعاون یا دشمنی، زنجش و درد یا خشنودی استفاده می‌کنند. اما زبان نقش مهم دیگری نیز دارد. یعنی نقش الفابی<sup>۴</sup> که به وسیله آن، انسانها توانایی زبانی‌شان را برای انتقال دانش، مهارتها و اطلاعات به کار می‌برند. جای تأسف است که ما حاضریم اجداد غارنشینان را موجوداتی پشمالو، غروبلکن و استخوانخوار تصور کنیم که به هم‌نشینان خود پرخاش می‌کرده‌اند و این کار بیشتر برای آن بوده که دختران و پسران جوان غارنشین را با پیامهای خود از بهترین نحوه به دست گرفتن استخوان در چین جویدن آگاه کنند. نقش الفابی، احتمالاً برای انتقال دانش از نسلی به نسل بعد، تکامل یافته است و این رسالت در انتقال زبان، مادامی که صرفاً در گفتار تحقق یابد، از نظر زمان و وسعت کار، کاملاً محدود می‌ماند. گفتار ماهیاً زودگذر و فانی است؛ لذا میل به داشتن یک پیشینه باثبات تر از دانسته‌های قبلی، بایستی انگیزه اولیه پیدایش نشانه گزارها، کلمه‌های مکتوب و نهایتاً زبان نوشتاری بوده باشد.

پرسشها

۱. نظریه‌ای که مبتنی بر پیدایش گفتار انسان از صداهای موجود در محیط اطراف اوست، چه نام دارد؟

۲. عقیده اصلی در نظریه «انام آوای گروهی» چیست؟

- 1. ding - dong
- 2. wow
- 3. ough
- 4. oops
- 5. intertional
- 6. transational

آمده‌اند. (تقشهای اساسی تر این افکارها عبارتند از تفنن و خوردن) چگونه می‌توانید از نظر مکتور پیشینی با آن راد کنید؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

شرح همدمانی کاملتری درباره پیدایش زبان، در فصل ۱۰ کتاب (1975) Bolinger آمده است. شرح مفصلی از منشا آواهای طبیعی را می‌توان در کار (1965) Diamond یافت و توضیحات تخصصی‌تری درباره تکامل جسمی، به قلم (1967) Lenneberg و (1975) Lieberman ارائه شده است. در مورد بعضی از نکات خاصتری، (1969) Salus مجموعه مقالاتی را گردآوری کرده است که عبارتند از: «آواهای طبیعی» از Plato، «فریادهای احساسی» از Rousseau، بر علیه نگرش «فریادهای طبیعی» از Herder، با تقصام خلاصه ترجمه شده‌ای از Herodotus که به توصیف آزمایش انجام شده به دست Psammetichus می‌پردازد. بحثهایی در مورد (نظریه حرکتی گفتار) در کار (1930) Paget وجود دارد و برای تمایز بین تقشهای تبادلی و الفبایی به کار Brown & Yule (1983a) مراجعه کنید.

## فصل دوم


### تکامل خط

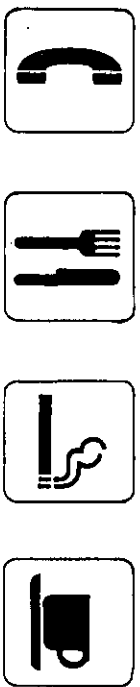
نوشته‌های کتبیها چیزی نیستند جز اینکه مواضع کباب مقدس را در برابر چشمها قرار می‌دهند، همچنانکه صدای آنها، آن مواضع را در گوشها می‌خوانند. همانگونه که شیر در لفظه تراوش از سینه گریز است، موصطه آواایی نیز در برانگیختن علائق مقدم بوده و مطابق با وضعیت حضار صورتهای گوناگونی به خود می‌گرفته است. اما کتابها نیز از بسیاری جهات دیگر امتیازاتی دارند. شما فقط هنگامی قادر به استفاده از نطق یک روحانی قابل خواهید بود که چنین فردی را در دسترس داشته باشید. با وجود این، ممکن است روحانیان خاموش یا تمیذ گردند، اما کتابها در دسترس باشند. کتابها را با هزینه کمتری می‌توان نگاهداری کرد. کتابها اگر خوب انتخاب شوند، موصطه گزاشی صمیمی، در دسترس، همیشه، سلیم و قدرتمند خواهند بود و نیز مشاورانی که همیشه برای رستگاری سودمند هستند.




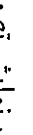
ریچارد بکتر<sup>۱</sup> (۱۹۷۳)

در هنگام بررسی خط باید این نکته را به خاطر داشته باشیم که بسیاری از زبانهای مکشوف در جهان امروز فقط صورت گفتاری به کار می‌برند. این زبانها صورت

1. Richard Baxter

معانی اساساً مشابه، از صورتهای مشابه استفاده کرد. به مرور زمان، این تصویر احتمالاً صورت نشانه‌ای ثابت‌تری به خود گرفته و صورتی مثل ، علاوه بر خورشید، برای «گرما» و «روز» نیز استعمال می‌شده است. این نوع نشانه را بخشی از یک نظام نوشتاری معنایی یا خط معنی‌نگار دانسته‌اند. تمایز بین خطهای تصویرنگار و معنی‌نگار عمدتاً تفاوتی است که در رابطه بین نشانه و چیزی که نشانه بر آن دلالت می‌کند اید و مدلول آن وجود دارد. صورتهایی که بیشتر «تصویرمانند» هستند، تصویرنگار و صورتهایی که بیشتر انتزاعی و اشتقاقی‌اند، معنی‌نگار تلقی می‌شوند. خصوصیت مهمی که در هر دو نوع خط تصویرنگار و معنی‌نگار وجود دارد این است که آنها کلمه‌ها یا آواهای زبان خاصی را به نمایش در نمی‌آورند و تصویرنگارهای جدید، مانند آنهاست که در تصاویر زیر دیده می‌شوند، با زبان ارتباطی ندارند. عقیده عمومی این است که یک معنا




تصویری یا معنایی برای تعداد بسیاری از نشانه‌هایی که در نظامهای خطی بعدی ظاهر شده‌اند وجود دارد؛ مثلاً در خط هیروگلیف مصری، نشانه  برای اطلاق برخانه به کار برده شده و از نمایش نموداری نقشه یک خانه اقتباس گردیده است. در خط چینی، نشانه  برای رودخانه به کار رفته و مثلاً آن در نمایش تصویری، رودخانه‌ای است که بین دو ساحل جریان دارد. به هر حال، باید یادآور شویم که این نشانه‌های نوشتاری در دو خط مصری و چینی، در واقع تصاویر خانه یا رودخانه نیستند، بلکه نوعی انتزاع در تولید نشانه‌های مرتبط با این دو چیز وجود دارد که دور از شکل واقعی آنها در جهان است. وقتی که رابطه بین نشانه و شیء یا مفهومی که نشانه بر آن دلالت می‌کند انتزاعی شود، می‌توانیم اطمینان بیشتری داشته باشیم که آن نشانه کلماتی را در یک زبان نشان می‌دهد. در خط معنی‌نگار مصری، آب به صورت  بوده است. بعدها نشانه اشتقاقی  را برای کلمه کنونی «آب» به کار برده‌اند. هرگاه در یک زبان، نشانه‌ها

نوشتاری ندارند و تا آنجا که ما می‌دانیم، برای زبانهایی که نظام نوشتاری دارند نیز تکامل خط یک پدیده نسبتاً جدید است. ما می‌توانیم سابقه تلاشهای بشر را در به نمایش درآوردن اطلاعات، در نقاشیهای غارها که عمر آنها دست کم به بیست هزار سال می‌رسد، یا در نشانه‌های سفالی متعلق به ده هزار سال قبل که احتمالاً اولین تلاش بشر برای ثبت اسناد بوده ردیابی کنیم، ولی این کارها را غالباً ابداعات اولیه در نوشتار به حساب آورده‌اند و قدمت نوشتاری که متکی به نوعی خط الفبایی باشد، فقط به سه هزار سال قبل می‌رسد.

بیشتر مدارکی که در بازسازی نظامهای خطی قدیم به کار برده شده‌اند، از نوشته‌های روی سنگها یا لوحه‌های یافت شده بر تخته سنگهای شهرهای مغربه به دست آمده‌اند. بسیاری از این نوشته‌ها هرگز رمزگشایی نشده‌اند. امکان دارد بعضی از این مدارک، اسنادی مهم و مرتبط با رویدادهای بزرگ نباشند، بلکه صرفاً بقایای خطوط گنگ و دیوارنوشته‌های 'معلق' به آن دوران باشند؛ با وجود این، بی‌بردن به مراحل تکوین این نوشته‌ها، به ما امکان کشف منشأ یک سنت نوشتاری متعلق به چند هزار سال قبل را می‌دهد که انسان با آن، در پی ثبت و ضبط یادآورنده‌هایه‌ها و سخنان خود بوده است.

### خطهای تصویرنگار و معنی‌نگار






نقاشیهای غارها ممکن است در ثبت بعضی وقایع (مثل سه انسان و یک گاوشش) مفید باشند، اما هیچ نوع پیام زبانی خاصی به حساب نمی‌آیند. معمولاً این نقاشیها به عنوان بخشی از سنت هنر تصویری مورد توجه بوده‌اند. وقتی که بعضی از «تصاویر» به طور ثابتی نمایانگر تصورات خاصی شده باشند، می‌توانیم آنها را نوعی نوشتار تصویری یا خط تصویرنگار توصیف کنیم؛ بنابراین، شکلی مثل  را احتمالاً برای خورشید به کار می‌برده‌اند. نکته مهم در این نوع کاربرد نشانه نمادی<sup>۱</sup> این است که باید برای رساندن

1. graffiti 2. pictograms and ideograms

3. representative symbol


کلمات به کار می‌روند، نه برای به نمایش در آوردن آواهای گفتاری آن زبان. ضمن چنین نظامی این است که دو گویشور با لهجه‌های چینی، بسیار متفاوت که احتمالاً مشکلات زیادی در فهمیدن صورت‌های گفتاری یکدیگر دارند، می‌توانند متون مکثوب مشابه را بخوانند. اشکال عمدهٔ این نظام نوشتاری این است که در آن، تعداد بسیار زیادی نشانه‌های نوشتاری گوناگون (بیش از هفتاد هزار) وجود دارد. ظاهر آدانستن حدود پنج هزار نشانه برای خواندن روزنامه‌هایی به این زبان کافی است. در هر صورت، به نظر می‌رسد به خاطر سیردن تعداد زیادی از نشانه‌های کلمه‌های<sup>۱</sup>، نمایانگر اشکال حجیم زیادی از حافظه باشد و تاریخ بسیاری از نظام‌های نوشتاری دیگر، تحولی را نشان می‌دهد که هدف آن دور شدن از نوشتار کلمه‌ای بوده است. برای نيل به این هدف، یک روش اصولی لازم است تا ما را از نشانه‌هایی که بر کلمه‌ها دلالت می‌کنند، به مجموعه‌ای از نشانه‌های نمایانگر آواها برساند.




### خط رمزی<sup>۱</sup>

یکی از راه‌های استفاده از نشانه‌های موجود برای به نمایش در آوردن آواهای زبان، روشی است که به خط رمزی شناخته شده است. در این روش، نشانهٔ موجود برای یک شیء، به عنوان یک نشانه صدای کلمهٔ گفتاری‌ای به کار رفته است که معمولاً به همان شیء اطلاق می‌شود. سپس، هرگاه که آن صدا یا صورت تلفظ در کلمه‌ای دیده‌شده، به جای آن نشانهٔ مذکور به کار می‌رود. ما می‌توانیم با اگر کردن روی صورت اولیه کلمهٔ انگلیسی eye مثالی را برای این خط بسازیم؛ مثلاً می‌توانیم تصور کنیم که چگونه تصویر نگار  به واژه‌نگار  تحول یافته است. این واژه‌نگار به صورت eye تلفظ می‌شود و با به کارگیری اصل رمزی<sup>۲</sup>، می‌توانید به خودتان با  (و به یکی از دوستانان با  + ) اشاره کنید. همچنین می‌توانید این صورت را با واژه‌نگار موجود برای deaf ترکیب کرده، کلمهٔ deaf را بسازید؛ یا آن را با واژه‌نگار boat ترکیب

۱۸ نگاهی به زبان  
نمایانگر کلمه‌ها باشند، آنها را نمونه‌هایی از نوشتار کلمه‌های<sup>۱</sup> یا خط واژه‌نگار<sup>۲</sup> تلقی می‌کنند.

### خط واژه‌نگار

نمونهٔ خوبی از خط واژه‌نگار همان است که سومریها در بخش جنوبی عراق امروزی، بین پنج تا شش هزار سال قبل به کار می‌بردند. این نوشتجات را به دلیل استعمال اشکالی، خاص در نشانه‌هایشان، عموماً نوشتجات میخی<sup>۳</sup> نامیده‌اند. اصطلاح میخی به معنی میخ مانند است و خطی که سومریها به کار می‌بردند، با فشار دادن ابزار میخ مانند بر روی لوحه‌های نرم گلی به وجود می‌آمده و حاصل این کار، صورت‌هایی مثل  بوده است.

صورت ظاهری این نشانه‌ها هیچ سرنخی از مدلول آنها به دست نمی‌دهد. رابطهٔ این صورت نوشتاری و چیزی که این صورت نمایانگر آن است قراردادی است و ما در خط میخی، نمونهٔ روشنی از نوشتار کلمه‌ای یا خط واژه‌نگار در دست داریم. صورت میخی فوق را می‌توان با نمونهای از نمایش تصویری همان موجود ماهی مانند، یعنی ، مقایسه کرد. همچنین می‌توان معنی نگاری را که قبلاً به صورت  برای خورشید نشان داده شده، با واژه‌نگار مستعمل در خط میخی برای اطلاق بر همان چیزی، یعنی ، مقایسه کرد.

بنابراین، ما در دورهٔ سومریها مدركی دال بر به وجود آمدن یک نظام خطی واژه‌بنیاد داریم و آن مدرك، نوشتجات سومریها به خط میخی است که معمولاً از آنها با عبارت «اولین نظام خطی شناخته شده» یاد می‌کنیم.

یک نظام نوشتاری معاصر که تا حد زیادی به استعمال واژه‌ها متکی است، نظام نوشتاری چینی است. بسیاری از نشانه‌ها یا علائم نوشتاری چینی، برای دلالت بر معنی

1. word - writing

2. Ingrams

۳. معادل انگلیسی آن "cuneform" است به معنی «دارای شکل سه وجهی» (م).

4. word - based

کیند و کلمه bowtie را به دست آورید؛ و به همین ترتیب، مثال دیگری را در نظر بگیرید که غیر انگلیسی است و در آن معنی نگارپیچ، تبدیل به واژه نگار پ گردیده که صورت آوایی آن boarba (انگلیسی) است. حال می توانیم کلمه ملفوظ baba (father انگلیسی) را با نشانه‌های به شکل **ب ب** ارائه کنیم. با این کار، کاهش قابل توجهی در نشانه‌های مورد نیاز یک نظام نوشتاری ایجاد می‌شود.

### خط هجایی<sup>۱</sup>

در آخرین مثال، نشانه به کار رفته برای بخشهای یک کلمه نمایانگر ترکیبی از یک همخوان و یک واکه (ba) بود. این ترکیب نوعی هجاست. وقتی که یک نظام نوشتاری، مجموعه‌ای از نشانه‌هایی را که نمایانگر تلفظ هجاهاست به کار گرفته، آن را خط هجایی می‌نامیم. امروزه، هیچ نظام خطی کاملاً هجایی وجود ندارد، ولی زبان کونی مردم ژاپن دارای تعداد زیادی از نشانه‌های منفرد است که بر هجاهای گفتاری<sup>۱</sup> دلالت می‌کنند و در نتیجه، اغلب این نظام را به عنوان نظام خطی تقریباً هجایی شناخته‌اند. در قرن نوزدهم، یک سرخوست امریکایی به نام سیکویا، یک نظام نوشتاری هجایی ابداع کرد که سرخوسان چروکی آن را برای به وجود آوردن پیامهای نوشتاری از زبان گفتاری به کار می‌بردند. توجه داشته باشید که در این مثالهای چروکی **h** (tho) و **u** (ge) نشانه‌ها همادال با همخوانها یا واکه‌های صرف نیستند، بلکه برابر با هجاهایند.

هر دو نظام نوشتاری مصری و سومری تا به مرحله‌ای تکامل یافتند که تعدادی از نشانه‌های واژه‌نگار قبلی را برای نشان دادن هجاهای گفتاری به کار بردند. ولی به مرحله استفاده از نظام نوشتاری هجایی به طور کامل، زمانی پدیدار می‌شود که فقیها (ساکنان لبنان امروزی بین سه تا چهار هزار سال قبل) آن را به کار بردند. واضح است که بسیاری از نشانه‌هایی را که آنها به کار می‌بردند، از خط مصری پیشین گرفته شده بود. آنها صورت مصری **𐤀**، به معنی خانه را با کسی تیسر جهت، به صورت **𐤁** درآورده بودند.

پس از اینکه این نشانه به طور واژه‌نگار برای کلمهای با تلفظ beih (خانه) به کار رفته، رفته رفته از آن برای دلالت بر هجاهایی که با صدای **h** شروع می‌شد، استفاده کردند. همچنین، صورت مصری **𐤁** (آب) به شکل **𐤁** درآمد و برای هجاهایی که با صدای **h** شروع می‌شد، مورد استفاده قرار گرفت. بدینسان، کلمهای با تلفظ muba ممکن بود به صورت **𐤁𐤁** و کلمهای با تلفظ bima به صورت **𐤁𐤁** نوشته شود. البته توجه داشته باشید که این خط از راست به چپ نوشته می‌شده است. در حدود ۱۰۰۰ ق م، فقیها دیگر استفاده از خط واژه‌نگار را کنار گذاشته، یک نظام نوشتاری هجایی کاملاً مترقی را جانشین آن کردند.

### خط الفبایی<sup>۱</sup>

اگر مجموعه‌ای از نشانه‌ها داشته باشید که برای نمایش هجاهایی با صدای آغازین مثلاً **h** یا **m** به کار روند، در حقیقت به موقعیتی نزدیک شده‌اید که در آن، نشانه‌های مذکور می‌توانند برای نمایش انواع آواهای مجزا در یک زبان به کار روند. در واقع اساس خط الفبایی همین است. الفبا اصولاً مجموعه‌ای از نشانه‌هاست که هر کدام از آنها، نوعی آوای مجزا را نشان می‌دهد. ظاهراً موفقیت مذکور همان است که در آغاز شکل‌گیری نظامهای خطی زبانهای سامی، مثل عربی و عبری، رخ داده است. پیش عمده الفبای این زبانها، حتی در شکل جدیدشان، از نشانه‌های همخوان تشکیل شده است. این صورت اولیه خط الفبایی که از نظامهای خطی فقیها نشأت می‌گیرد، منشأ کلی بسیاری از دیگر الفباهای موجود در جهان است. گونه تبدیل یافته این خط را می‌توان در شرفه در نظامهای خطی هندی، و در غرب، در نظام خطی یونانی جستجو کرد.

یونانیهای عهد باستان، عمدتاً با استفاده از نشانه‌های جداگانه برای نشان دادن واگها به عنوان واحدهای آوایی مجزا، فرایند الفبایی کردن خط را یک مرحله ترقی دادند و در نتیجه، صورت جدیدی از الفبا را به وجود آوردند که این آواها را دربرداشت.

در هنگام ورود صنعت چاپ به انگلستان قرن پانزدهم به کار می رفت تثبیت شد. در آن زمان، تعدادی صورت قرار دای برای نمایش نوشتاری کلمه ها از صورتهای به کار رفته در سایر زبانها، خصوصاً زبانهای لاتین و فرانسه، مشتق گردید. به علاوه، بسیاری از دست اند کاران اولیه کار چاپ گویشوران بومی هلندی بودند و نمی توانستند تصمیمات دقیق و مناسبی درباره تلفظ کلمه های انگلیسی بگیرند. شاید مسئله مهمتر این باشد که از قرن پانزدهم به بعد، در تلفظ انگلیسی گنگاری تغییراتی بنیادی روی داده است. بنابراین، حتی اگر در آن زمان، رابطه یک به یک خوبی بین حروف نوشتاری و آواهای گفتاری برقرار می بود و دست اند کاران کار چاپ نیز آن را درست به کار می بردند، باز هم برای گویشوران امروزی زبان انگلیسی تضادهای عمده ای وجود می داشت. اگر این نکته را اضافه کنیم که تعداد زیادی از کلمه های نوشتاری قدیمتر انگلیسی را اصلاحگران املائی قرن شانزدهم، در واقع باز آفرینی کرده اند تا صورت نوشتاری شان با آنچه گاهی به غلط گمان می شد ریشه لاتینی آنها باشد (مثل تبدیل *debt* به *debt* و *island* به *island*) هماهنگ شود، متأسفانه این ارتباطهای نامهانگ روشتر می گردد. اینکه چگونه می شود آواهای کلمه های انگلیسی را به طور هماهنگ توصیف کرد، درحالی که صورتهای نوشتاری آنها سرزنشهایی اینگونه غیر قابل اعتماد به دست می دهند، مسأله ای است که در فصل پنجم بررسی خواهیم کرد.

پرسشها

۱. نام نظام نوشتاری روسی چیست؟
۲. کدامیک از زبانهای امروزی از نظام نوشتاری نسبتاً هجایی استفاده می کنند؟
۳. اشکالات نظام نوشتاری واژه نگار کدام است؟
۴. فرایند معروف به خط رمزی را توضیح دهید.
۵. نشانه های نمونه زیر متعلق به چه نوع نظام نوشتاری است؟

(الف) I (hu) (خانه)  
 (ب) (کو) (کشور)

تکامل به زبان

۱۲ تکامل به زبان

در واقع، به نظر بسیاری از نویسندگان که در مورد منشأ الفبای جدید قلم فرسائی کرده اند، یونانیها را باید شایسته تقدیر دانست؛ زیرا آنها بودند که نظام ماهیتاً هجایی را از فنیتهای گرفتند و یک نظام الفبایی بنا نهادند که در آن، در برابر هر نشانه مجزا یک آوای مجزا قرار دارد.

این الفبای تبدیل یافته یونانیها، به دست رومیها به دیگر نقاط اروپای غربی رسید و البته، بارها جرح و تعدیل شد تا با نیازهای زبان گفتاری مردم آن نواحی مناسب گردد. در روند تکاملی دیگری، همین نظام خطی یونانی، به اروپای شرقی - که زبانشان اسلاوی بوده - رفته است. گونه تبدیل یافته این خط که (به اقتباس از نام «ست سیریل»<sup>۱</sup>، مبلغ مسیحی قرن نوزدهم) به الفبای سیریلی<sup>۱</sup> معروف است، اساس نظام خطی متداول در روسیه امروزی است.

سیر تکاملی صورت کونی تعدادی از حروف الفبای جدید اروپایی را می توان - به نحوی که در زیر نشان داده شده - تا منشا آنها در خط هیروگلیف مصری دنبال کرد.

|      |       |               |      |
|------|-------|---------------|------|
| مصری | فنیقی | یونانی باستان | رومی |
| 𐤀    | Α     | Α             | B    |
| 𐤁    | Β     | Β             | M    |
| 𐤂    | Γ     | Γ             | S    |
| 𐤃    | Δ     | Δ             | K    |

انگلیسی نوشتاری<sup>۲</sup>

اگر واقعاً منشأ نظام خطی الفبایی برابری بین یک نشانه مجزا و یک آوای مجزاستی بوده باشد، منقول است پیرسین؛ چرا اینهمه ارتباط نامهانگ بین صورتهای نوشتاری و آواهای گفتاری زبان انگلیسی وجود دارد؟ پاسخ این سؤال را باید در برخی تأثیرات تاریخی بر صورتهای نوشتاری زبان انگلیسی جستجو کرد. بخش عمده ای از املائی انگلیسی نوشتاری، به همان صورت که

1. St. Cyril  
 2. Cyrillic alphabet  
 3. written English

منابعی برای مطالعه بیشتر

بیرجی مقدمانی بر تکامل خط، در فصل ۱۷ از کتاب Hughes (1962) آمده است. کتاب این زمینه به رشته تحریر کشیده و (1968) Dinger کاری، جامتر انجام داده است. کتاب (1972) Pedersen به بررسی تاریخی کفیات باستانشناختی در رابطه با مطالعه خط می پردازد. برای آشنایی با نقش نشانه‌های سفالی در تکامل خط به کار Schmandt (1978) Bessera مراجعه کنید. نسخه رونوشت مطلوبی از خط مصری در کار Gleason (1913) Budge مشاهده می‌شود. چگونگی تولید خط هجایی چروکی در اثر Robertson (1961) ارائه شده است. برای آشنایی با بحثهایی در مورد اصلاح املا، به کار Robertson (1954) Cassidy & مراجعه کنید. شرحی بسیار کامل و نسبتاً تخصصی درباره تاریخ و گونه‌های نظام خطی، در کار Jensen (1970) آورده شده است.

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) گفته‌اند که خط الفبایی «کارآمدترین نظام خطی ممکن» است. آیا با این ادعا موافقت می‌کنید؟ چه میارهایی در «کارایی» این نظام خطی دخیلند؟ نظر گرویشوران چینی و ژاپنی در مورد این ادعا چه خواهد بود؟

ب) نکته‌ای که در این فصل به آن نپرداختیم این بود که در نظامهای خطی مذکور جهات مختلفی برای نوشتن وجود دارد؛ مثلاً خط هیروگلیف مصری، سونی خواننده می‌شود؛ در خط فیتی، مثل عربی معاصر، خط باید از راست به چپ خوانده شود؛ یا در خط رومی، مثل انگلیسی معاصر، خط باید از چپ به راست خوانده شود. این بدان معنی است که در روند تکاملی خط دوره‌ای وجود داشته که در آن، مسیر خط از «راست به چپ» به «چپ به راست» تغییر یافته است. آیا در این فصل، هیچ نکته آگاه‌کننده‌ای در مورد زمان احتمالی این تحول وجود دارد؟

ج) باستانشناسان معمولاً دیوارنوشته‌ها را آثاری از یک نظام نوشتاری تلقی نمی‌کنند. در واقع، مشکلی که در مورد بسیاری از این دیوارنوشته‌ها وجود دارد این است که تفسیر آنها بسیار دشوار است؛ چون این تفسیرها تا حد زیادی مبتنی است بر دانش خاصی دربارهٔ موقعیت فیزیکی در آن دوره، موضوعهای سیاسی آن عهد، واژگان خاص آن زمان و بسیاری چیزهای دیگر از این نوع. چند نمونه از دیوارنوشته‌ها را پیدا کنید و ببینید غیر از دانش زبانی، چه دانش دیگری برای تفسیر آنها لازم است.

د) گاهگاهی اعتراض می‌شود که باید در املاهای زبان انگلیسی اصلاحاتی صورت بگیرد و برای نمونه صورتهایی مثل *ocean, night, farock* و *photograph* ذکر می‌کند. آیا اصلاح املا امری ضروری است؟ اخیراً چه تغییراتی در املا به وجود آمده و آیا باید آنها را اصلاح در نظر بگیریم یا خیر (مثل املاهای امریکایی *summarize* و *color*، در مقایسه با املاهای بریتانیایی *summarise* و *colour*)؟

آنها را به طور خلاصه بیان کنیم. کاری که می‌توانیم به عنوان بخشی از تحقیق زبانی انجام دهیم توجه به آن خصوصیتی است که زبان انسان را از سایر صورت‌های نشانه‌ای متمایز می‌کند و آن را به صورت نوعی نظام ارتباطی منحصر بفرد در می‌آورد.

### ارتباطی در برابر اطلاعاتی<sup>۱</sup>

برای توصیف این خصوصیات، باید در وهله اول بین نشانه‌های صرفاً ارتباطی و نشانه‌های (احتمالاً) غیر عمدی اطلاعاتی تمایز قابل شوم. شخصی که به سخنان شما گوش می‌کند، ممکن است به وسیله برخی از نشانه‌هایی که به طور غیر عمد ابراز کرده‌اید، درباره شما اطلاعاتی به دست آورد. او ممکن است متوجه شود که شما سرما خورده‌اید (چون عطسه می‌کنید)، شما راحت نیستید (چون مرتب روی صندلی جابجا می‌شوید)، شما شلخته‌اید (چون موهایتان را شانه نکرده‌اید و لباسان چروک است)، فرد بی‌نظم و ترتیبی هستید (چون جورابهایتان را رنگ به رنگ پوشیده‌اید) یا اینکه شما اهل شهر دیگری هستید (چون لهجه غربی دارید). به هر حال، وقتی که شما از زبان استفاده می‌کنید تا به این شخص بگویید: «من مایل‌م در این بیمارستان به عنوان جراح ارشد متن کار کنم»، معمولاً چنین تلقی می‌شود که شما با قصد و اراده چیزی را ابلاغ می‌کنید. به همین ترتیب، در مورد پرزنده‌ای به نام توکا، معمولاً داشتن پره‌های سیاه، نشستن روی شاخه و تغذیه کردن از کرم چیزی را نمی‌فهماند، ولی هنگامی که یک گربه وارد صحنه می‌شود، صدای جیغ بلند این پرزنده نشان می‌دهد که او دارد پیامی را مستقل می‌کند. بنابراین، وقتی که ما تمایز بین زبان انسان و ارتباط حیوانات را بررسی می‌کنیم، دز واقع هر دو را بر حسب استعداد آنها در ایجاد ارتباط عمدی در نظر می‌گیریم.

### خصوصیات منحصر بفرد<sup>۲</sup>

برای تبیین خصوصیات صرف زبان انسان، تلاش‌های بسیاری صورت گرفته و فهرست‌های

1. communicative versus informative

2. unique properties

## فصل سوم

### خصوصیات زبان

نکته بسیار جالب توجهی است که هیچ انسانی، حتی اگر البه‌هان را استثنا نکنیم، آنقدر منطقی و کودن نیست که بتواند کلمه‌های مختلف را مرتب کرده، با ساختن جمله‌ای، افکار خود را تفهیم کند؛ در حالی که از سوی دیگر، هیچیک از حیوانات، هر قدر هم که کامل و دارای وضع جسمی مساعدی باشد، نمی‌تواند چنین کاری بکند....

رنه دکارت (۱۶۳۷)

در فصل اول، برخی از خصوصیات فیزیولوژیکی انسان را به عنوان شرط لازم برای تولید زبان بررسی کردیم. جنبه فیزیکی دندانها، حنجره و مانند آن در انسان، با سایر حیوانات مشابهتی ندارد و می‌تواند گویای این امر باشد که چرا صرفاً موجودی به نام انسان از قوه نطق برخوردار است. با این حال، نگفتیم که فقط انسان قادر به ایجاد ارتباط است. همه موجودات، از میمونها، زنبورها، عسل، زنبورها، و دلفینها گرفته تا گورخرها، همگی قادرند با هموعائشان ارتباط برقرار کنند. وسعت و پیچیدگی نظام ارتباطی حیوانات گنجاننده است و حتی امید نداریم بتوانیم در اینجا خصوصیات متنوع

1. René Descartes



به آنجا برمی گردیم<sup>۱</sup>، او می تواند راجع به زمان گذشته، آینده و سایر موقعیتها حرف بزند. این خصوصیت زبان انسان را جابجایی نامیده اند. این امر به کسانی که از زبان استفاده می کنند اجازه می دهد درباره چیزها و وقایعی که در محیط فعلی وجود ندارند گفتگو کنند. تصور عمومی براین است که ارتباط حیوانات فاقد این خصوصیت است.<sup>۲</sup> به هر حال، گفته اند که نظام ارتباطی زنبورهاى عمل دارای خصوصیت جابجایی است؛ مثلاً وقتی که زنبور عمل کارگر، یک منبع شهد پیدا می کند و به کندوبرمی گردد، می تواند با انجام حرکاتی منظم در قالب یک رقص پیچیده، سایر زنبورها را از جایگاه آن منبع آگاه کند. بر اساس نوع رقص، سایر زنبورها می توانند جایی را که منبع جدید شهد در آن کشف شده است محاسبه کنند: رقص دایره ای نشانه مکان نزدیک و رقص تکان دادن دم با سرتهای متغیر نشانگر مکانهای دورتر و حتی میزان مسافت است. این توانایی زنبورهاى عمل را برای نشان دادن جایی در فاصله دور باید اینگونه تفسیر کرد که نظام ارتباطی این زنبورها، دست کم تا حدی دارای مشخصه جابجایی است. البته نکته بسیار مهمی که در این زمینه باید به آن توجه شود، بررسی مقدار و درجه این خاصیت در زنبور عمل است. نظام ارتباطی این زنبورها، خاصیت جابجایی بسیار محدودی دارد. مسلماً یک زنبور عمل می تواند سایر زنبورها را به سوی منبع غذاهایت هدایت کند، ولی در عین حال، آن منبع باید نزدیکترین منبع غذایی باشد. این منبع غذایی نمی تواند «بایغ گل سرخی» باشد که در آن طرف شهر، در آخر هفته گذشته دیده ایم<sup>۳</sup> - و تا آنجا که ما می دانیم - نمی تواند منبع شهدی محتمل در آینده و در بهشت زنبورهای عمل باشد. عوامل دخیل در خصوصیت جابجایی بدانگونه که در زبان انسان مشاهده می شوند، از خیره دادن درباره یک مکان منفرد بسیار جابجایی ترند. این خاصیت ما را قادر می کند تا درباره چیزها و مکانهای صحبت کنیم که حتی نمی توانیم از وجود آنها مطمئن باشیم. ما می توانیم به موجودات اسطوره ای، دیوها، پریها، فرشتگان، بابائول و اخیراً به شخصیهایی جدید مثل ابرمرد اشاره کنیم و درباره آنها سخن بگویم. این خصوصیت جابجایی است که به بشر اجازه می دهد تا برخلاف موجودات دیگر، داستان بیافریند و جهانهای احتمالی آینده را توصیف کند.

مختلفی از این خصوصیات تهیه شده است. ما شش خصوصیت را در نظر گرفته، چگونگی بروز آنها در زبان انسان را توضیح خواهیم داد. همچنین سعی خواهیم کرد روشن کنیم که این مشخصهها چگونه بخش منحصر بفردی از زبان انسان هستند و بپید به نظر می رسد که در نظامهای ارتباطی سایر موجودات یافت شوند. در عین حال، باید در نظر داشته باشیم که دیدگاه ما در مورد اینکه چگونه سایر موجودات ارتباط برقرار می کنند، اساساً دیدگاه یک بیگانه نسبت به عالم حیوانات و احتمالاً غیر دقیق است. شاید حیوان دست آموز شما ارتباط کاملاً پیچیده ای با سایر هموعانش داشته باشد و مداوماً بگوید که چند فهماندن مطالبش به جانوران دو پایی که با قدمهای سنگین<sup>۴</sup> راه می روند و طوری عمل می کنند که انگار همه چیز را می دانند، مشکل است. ضمناً این هشدار را به خاطر بسپارید که ما در حال حاضر فقط می توانیم بعضی از خصوصیات را که این جانوران دو پا معتقدند منحصر به نظام زبانی آنهاست بررسی کنیم.

### جابجایی<sup>۱</sup>

وقتی که گریه دست آموز شما بعد از گذراندن یک شب در کوچه های اطراف، به خانه می آید و میو میو کنان جلوی پای شما می ایستد، احتمالاً شما پیام او را می فهمید، چون به آن زمان و مکان خاص مربوط می شود. اگر از آن گریه پیرسید شب گذشته کجا بوده و چکار می کرده، ممکن است باز هم میو میو کند. به نظر می رسد ارتباط با حیوانات منحصر به این لحظه، اینجا و حالا تخصیص یافته است. نمی توان این نوع ارتباط را به طور موثر، برای وقایعی که از نظر زمان و مکان دور هستند به کار برد؛ مثلاً وقتی سگ شما غررر می کند، احتمالاً مقصودش غررر «در همین زمان» است، چون به نظر نمی رسد او بتواند با این صدا درباره «رخدادهای شب گذشته در پارک» خبری بدهد، درحالی که انسان کاملاً قادر است با به کارگیری زبان خود، پیامهایی مبادل با غررر را در مورد «رخدادهای شب گذشته در پارک» عرضه کند و در ادامه بگوید: «فردا دوباره

۱. Lumbering bipeds، گایه از غررر و نخوت انسان.  
2. displacement

غیرقراردادی بودن نظام نشانه‌های حیوانات دارم، ممکن است رابطه تنگاتنگی داشته باشد با این امر که مجموعه نشانه‌هایی که حیوانات برای ایجاد ارتباط به کار می‌برند محدود است؛ یعنی هر نوع نظام ارتباطی حیوانات شامل مجموعه ثابت و محدودی از صورتهای (ی آوایی یا حرکتی و اشارهای) است. بسیاری از این صورتهای فقط در موقعتهای خاص (تعمین قلمرو) و در زمانهای خاص (فصل جفت‌گیری) به کار برده می‌شوند. درخصوص جفت‌گیری، رفتار انسان طوری است که گویی همه فصلها برایش آزاد است و دامنه و تازگی همیشگی در تغییرات زبانی مربوط به این عمل مدرکی است دال بر خصوصیت دیگری از زبان انسان که آن را «باروری»<sup>۱</sup> نامیده‌اند.

### باروری

یکی از مشخصه‌های تمامی زبانها این است که پیوسته در آنها گفته‌های<sup>۱</sup> جدیدی به وجود می‌آید. کودکی که مراحل زبان‌آموزی را طی می‌کند، خصوصاً در تولید گفته‌هایی که قبلاً هرگز شنیده فعال است. برای بزرگسالان موقعتهای تازه‌ای بروز می‌کند یا چیزهای جدیدی باید توصیف شوند؛ بنابراین، کسانی که از زبان استفاده می‌کنند، باید برای ادای عبارتها و جمله‌های جدید، ماهرانه دانسته‌های زبانی خود را به کار گیرند. این خصوصیت زبان انسان باروری («خلاقیت») یا «بی‌انتهاهی» نامیده شده است. این جنبه از زبان نشان می‌دهد که تعداد بالقوه گفته‌ها در هر یک از زبانهای بشری نامحدود است.

از طرف دیگر، به نظر می‌رسد نظام نشانه‌های غیر بشری انعطاف‌پذیری کمی داشته باشد. زنجیره‌ها از چهارنشانه آوایی استفاده می‌کنند و بیمزه‌های ورویت<sup>۲</sup> حدود سی و شش پیام صوتی دارند (که صداهای مربوط به استرخ و عطسه را نیز در برمی‌گیرند). همچنین به نظر می‌رسد برای حیوانات امکان تولید نشانه‌های «جدید»

1. productivity 2. utterances

۲. Cercopithecus pygerythrus نوعی میمون در جنوب و شرق آفریقا از نوع Ceropithecus که به رنگ سیاه و دارای چانه و دم است (م).

### قراردادی بودن<sup>۱</sup>

عموماً این مسأله مطرح شده است که هیچ رابطه «طبیعی» بین یک صورت زبانی و معنای آن وجود ندارد. شما نمی‌توانید به کلمه عربی کلب نگاه کنید و مثلاً از شکل آن تعیین کنید که این کلمه یک معنی طبیعی دارد همانطور که در مورد صورت معادل آن در انگلیسی (dog) نیز نمی‌توانید چنین کاری بکنید. صورت زبانی، هیچ رابطه طبیعی با «تصویری»<sup>۱</sup> با آن موجود چهارپای پارس کننده در جهان خارج ندارد. تشخیص این اصل کلی دربارهٔ زبان، ما را هدایت می‌کند به این نتیجه‌گیری که یکی از خصوصیت‌های نشانه‌های زبانی، رابطه قراردادی این نشانه‌ها با چیزهایی است که بر آنها دلالت می‌کنند. صورتهای زبان انسان خصوصیتی را نشان می‌دهند که قراردادی بودن نامیده می‌شود. به هر حال، بین صورتهای و اشیایی که بر آنها دلالت می‌کنند «مناسبتی» وجود ندارد. مسلماً شما می‌توانید با کلمات بازی کنید تا آنها را به نحوی با خصوصیت یا فنالیته‌ای که حاکی از آنها مناسب دهید، چنانکه در مثالهای زیر که از بازی یک کودک گرفته شده‌اند مشاهده می‌شود:

look      fa/      ta||      k'iek      pɔ:

به هر جهت، یک بازی اینچینی صرفاً بر این مسأله تأکید می‌کند که معمولاً رابطه بین صورت زبانی و معنی آن تا چه حد قراردادی است.

مسلماً در زبان کلماتی وجود دارند که ظاهراً صداهای آنها منعکس کننده صداهای اشیاء یا فعالتهاست؛ برای مثال می‌توان کلمه‌های انگلیسی crash, cuckoo و stomp را مطرح کرد که نام‌آوانید و در فصل اول، به عنوان بخشی از نظریه «آواهای طبیعی» در مورد بحثاً زبان، دربارهٔ آنها بحث کردیم. در اکثر زبانها، کلمه‌های نام‌آوا نسبتاً نادرنند و بخش عمده‌ای از عبارات زبانی در واقع قراردادی هستند، ولی در مورد اکثر نشانه‌هایی که حیوانات به کار می‌برند، به نظر می‌رسد رابطه روشنی بین پیام و نشانه‌ای که برای رساندن آن به کار می‌رود وجود داشته باشد. این تصویری که ما از

1. arbitrariness 2. iconic

زمانی که موجودی پرنده و مار مانند به آنها نزدیک می‌شود به کار می‌رود. این بدان معنی است که این نوع میمون قادر است «زبانش» را تبدیل کند تا آن را با موفقیت جدید وفق دهد. متأسفانه، هیچ مدرکی نداریم که نشان دهد این میمونها توانسته باشند نشانه جدیدی را برای اعلام خطر تولید کنند. اگر انسان در وضعیت مشابهی قرار گیرد کاملاً قادر است تا نشانه جدیدی را ابداع کند. او بعد از اینکه ابتدائاً متعجب می‌شود، سختی شیهه به این خواهد گفت: او! من که باور نمی‌کنم، یک عقاب مار مانند!

### انتقال فرهنگی<sup>۱</sup>

ممکن است شما چشمهای قهوه‌ای و موهای تیره را از والدیتان به ارث برده باشید، ولی زبان را از آنها به ارث نبرده‌اید. شما زبان را در یک فرهنگ و از دیگر گویشوران کسب می‌کنید؛ نه از طریق ژنهای والدیتان. کودکی که از والدین چینی (که در چین زندگی می‌کنند و به کانتونی سخن می‌گویند) متولد شده، اگر از بسود تولد در ایالات متحده امریکا و در بین انگلیسی زبانان پرورش یابد، اگر چه خصوصیات جسمی را از والدینش به ارث برده، ولی بدون شک به زبان انگلیسی صحبت خواهد کرد. در عین حال، اگر آزمایش مشابهی را در مورد بچه‌گره انجام دهیم، او بدون توجه به هیچ چیزی صرفاً «میمو» خواهد کرد.

این فرایند را که بر اثر آن، زبان از نسلی به نسل دیگر می‌رسد انتقال فرهنگی نامیده‌اند. اگر چه استدلال شده است که انسانها با استمداد (انثی) برای فراگیری زبان زاده می‌شوند (این موضوع با جزئیات بیشتر در فصل پانزدهم بحث خواهد شد)، واضح است که آنها با توانایی تولید گفته‌هایی به زبان خاص، مثل انگلیسی، به دنیایمی آیند. الگوی کلی نظام ارتباطی حیوانات این است که نشانه‌هایی به کار رفته حالت تجربی دارند و آموزشی نیستند؛ با وجود این، برخی مدارک تجربی حاکی از این است که بعضی از پرندهگان، به طور فعال، صداهای متمایزی را که هموعایتان به کار می‌برند «یاد»

1. cultural transmission

2. Cantonese

برای خیر دادن از تجربه‌ها و وقایع نو وجود نداشته باشد؛ مثلاً زنبور عسل کارگر که معمولاً قادر است از جای منبع شهد خیر دهد، اگر جای این منبع کاملاً «جدید» باشد، از انجام دادن این کار وامی‌ماند. در یک آزمایش، کندوی زنبورهای عسل را زیر یک برج رادیویی قرار دادند و منبع غذا را در بالای آن برج گذاشتند. ده تا از زنبورها را به بالای برج بردند، جای منبع غذا را به آنها نشان دادند و بعد ره‌پیشان کردند تا به بقعه زنبورهای کندو درباره یافته خود اطلاع دهند. ده زنبور این پیام را به وسیله رقص به دیگران رساندند و زنبورها همگی وزوزکنان از کندویرون آمدند تا غذای مورد نظر را به دست آورند. آنها در همه مسیرها پرواز کردند، اما نتوانستند جای غذا را پیدا کنند. (شاید این یکی از راه‌هایی باشد که با آن می‌شود زنبورها را واقعاً عصبانی کرد.) احتمالاً مشکل این است که نظام ارتباطی زنبورها در مورد جایگاه غذا، مجموعه ثابتی از نشانه‌ها را شامل می‌شود که همه آنها مربوط به مسافتهای اقصی است. زنبورهای عسل نمی‌توانند نظام ارتباطی‌شان را تبدیل کنند تا پیام «جدیدی» را که نشانگر مسافت عمومی است به وجود آورند. به عقیده کارل فن فریش<sup>۱</sup> که این آزمایش را انجام داد، «در زبان زنبورهای عسل، هیچ کلمه‌ای به معنی بالا وجود ندارد». بعلاوه، آنها نمی‌توانند چنین کلمه‌ای را ابداع کنند.

ظاهراً مشکل این است که نظام نشانه‌ای حیوانات دارای خصوصیتی است که مرجع ثابت<sup>۲</sup> نامیده می‌شود. هر نشانه‌ای برای ارتباط با یک شیء با موفقیت خاص تثبیت شده است. در میان مجموعه نشانه‌های میمونهای ورویت، نشانه‌ای برای اعلام خطر (CHUTTER) وجود دارد که از آن به هنگام وجود مار در آن حوالی استفاده می‌شود و نیز نشانه دیگری (RRAUP) هست که اگر عقابی به آنها نزدیک شود به کار می‌رود. این نشانه‌ها، نسبت به مرجحان ثابت و نمی‌شود آنها را تبدیل کرد. چیزی که می‌شود آن را مدرکی دال بر وجود خصیصه باروری در نظام ارتباطی این میمونها به حساب آورد، گفته‌های مثل CHUTT - RRAUP است که به عنوان نوعی نشانه در

1. Karl von Frisch

2. fixed reference

آواها  
صفتها

دوگانگی<sup>۱</sup>

زبان، به طور همزمان، از دو سطح یا لایه تشکیل شده است. این خصوصیت را دوگانگی یا «تجزیه دوگانه آوا» نامیده‌اند. در تولید گفتار، یک سطح فیزیکی داریم که در آن سطح می‌توانیم آواهای منفردی مثل [m]، [a] و [n] را تولید کنیم. وقتی که آن آواها را در ترکیبات خاصی مثل *bin* به کار می‌بریم، سطح دیگری بروز می‌کند که دارای معنی است و معنی آن با معنی *bin* متفاوت است. بنابراین، در یک سطح آواهای مجزا داریم و در سطح دیگر معنای مجزا این دوگانگی سطحها، در واقع، یکی از اخصای ترین مشخصه‌های زبان انسان است؛ چون با تعداد محدودی از آواهای مجزا، قادر به تولید تعداد بسیار زیادی از ترکیبات آوایی (کلمات) خواهیم بود که از نظر معنایی متمایزند. واضح است که سگ قادر به تولید صدای «واق» هست، ولی به نظر نمی‌رسد مجموعه نشانه‌های سگ‌سانان این مشخصه را داشته باشد که بتواند عناصر «واق»، «لا» و «رق» را به عنوان سطحی مجزا در تولید تجزیه کند. اگر سگ شما می‌توانست در دو سطح عمل کند (دوگانگی) شاید انتظار داشتید که صداهای «واق» یا حتی «قاوه» را که هر کدام معنای متفاوتی دارند، از آن بشنوید.

سایر خصوصیات

نش خصوصیت جابجایی، قراردادی بودن، یاروری، انتقال فرهنگی، گستگی و دوگانگی را می‌توان خصوصیتهای اصلی زبان انسان به شمار آورد. مسلماً زبان انسان خصوصیتهای بسیار دیگری نیز دارد، اما آنها منحصر به زبان انسان نیستند. برای مثال، استفاده از مجرای گویایی - شنوایی<sup>۲</sup> یکی از مشخصات مسلم گفتار انسان است. ارتباط زبانی انسان، نوعاً توسط اندامهای آوایی به وجود می‌آید و توسط گوشها دریافت می‌شود. ولی ارتباط زبانی را می‌شود بدون صداه مثلاً به وسیله نوشتار یا زبان اشاره افراد ناشنوا نیز برقرار کرد. بعلاوه، تعداد زیادی از جانداران دیگر (مثل

1. duality 2. double articulation 3. vocal - auditory channel

می‌گیرند. اگر این پرندگان در انزوا پرورش یابند، به طور غریزی آوازها و صداهایی را تولید خواهند کرد، اما این آواها تا حدی غیرطبیعی خواهند بود. نوزادان انسان که در انزوا پرورش داده می‌شوند، هیچ زبان «غریزی» را تولید نمی‌کنند. انتقال فرهنگی یک زبان خاص، در فرایند فراگیری بشر خیلی مهم است.

گستگی<sup>۱</sup>

آواهایی به کار رفته در زبان، به طور معنی داری از یکدیگر متمایزند. مثلاً تفاوت بین آواهای [a] و [ə] در عمل، خیلی زیاد نیست، ولی وقتی که این آواها در زبان به کار برده می‌شوند، کاربرد هر کدام از آنها به جای دیگری معنی جداگانه‌ای می‌دهد. اینکه تلفظ صورتهای pack و back منجر به تمایز معنایی می‌شود، فقط می‌تواند به دلیل تفاوت بین آواهای [ə] و [a] در زبان انگلیسی باشد. این خصوصیت زبان را گستگی می‌نامند. هر آوایی در زبان یک واحد مجزای حساب می‌آید. در واقع، این امکان وجود دارد که تجزیه‌های از آواها را به طور مداوم تولید کرد که عموماً همه آنها شبیه به آواهای [ə] و [a] باشند. این آواها را که از نظر فیزیکی با یکدیگر فرق دارند می‌توان معادلی گفتاری یک مجموعه نوشتاری تصور کرد؛ مانند:

P P p p B B b

در هر صورت، این جریان مداوم را فقط می‌توان به صورت آواهای [ə] یا [a] (احتمالاً به صورت یک جریان بی آوا) در زبان تفسیر کرد.<sup>۲</sup> ما در مورد آواهای زبان خود، دیدی بسیار متعقل داریم و هرگاه یک تلفظ در سلسله آواهای محتمل آن (از نظر فیزیکی) قرار گیرد، آن را یک آوای خاص زبانی و دارای معنی مجزای حساب می‌آوریم.

1. discreteness

۲. این دو آوا در فارسی نیز منجر به تمایز معنایی می‌شوند؛ مانند جفت کلمه «باک» و «ریاک» (م).

3. non - sound

eat و eat در نظر بگیریم و با وجود این، در مورد هر کلمه از مجموعه آواهای مشابهی استفاده کنیم، چه اصطلاحی به کار می‌رود؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) در آغاز این فصل، تمایزی بین نشانه‌های «ارتباطی» و «اطلاعاتی» قابل شنیدیم، ولی هیچ اشاره‌ای به پدیده‌ی معروف به «زبان بدن»<sup>۱</sup> نشده است. آیا «زبان اندام» یا جنبه‌های دیگر نشانه گذاری غیر گفتاری را می‌توانیم «ارتباطی» یا «اطلاعاتی» یا هر دوی آنها به حساب آوریم؟

ب) خصومیتهای «جهتمند نبودن» و «دوجانبه بودن» منحصر به زبان انسان نیستند. این خصومیتهای در گدایک از سایر نظامهای ارتباطی وجود دارند و آیا خصومیتهای مذکور در تمامی صورتهای ارتباطی زبان انسان وجود دارند؟

ج) هاگت<sup>۲</sup> (۱۹۵۸) پیشنهاد کرد که «زیابازی»<sup>۳</sup> را می‌توانیم یک خصومیت زبانی تلقی کنیم. او در بحث درباره این خصومیت اشاره کرده که «پسامهای زبانی ممکن است دروغ باشند» و اینکه «دروغگوئی در میان حیوانات امری نادر به نظر می‌رسد». آیا می‌توانید دلایلی موافق یا مخالف با فرضیه کردن این خصومیت (چه به صورت حمله و چه به صورت خیر غلط) به سایر خصومیتهای زبان انسان ارائه کنید؟

د) در این فصل، مجموعه‌ای از خصومیتهای زبانی، صرفاً بر شمرده و توصیف گردیده، ولی هیچ بحثی نشده که آیا نظام ارتباطی با داشتن این خصومیتهای هیچ فایده‌ای از نظر بقا و تکامل برای به کاربردنگانش دارد یا نه. آیا می‌توانید موردی از این خصومیتهای منحصر بفرد زبان ذکر کنید که برای نوع بشر سودمند باشد؟ (برای مطالعه بیشتر در این زمینه به تحقیقاتی که هاگت (۱۹۶۲) انجام داده است مراجعه کنید.)

دلفینها) از مجرای گویایی - شنوایی استفاده می‌کنند. بنابراین، خصومیت مذکور منحصر به زبان انسان نیست. همین سخن را می‌توان درباره‌ی دوجانبه نبودن<sup>۱</sup> (هر گوینده/فقره شده یک نشانه زبانی نمی‌تواند شنونده/گیرنده نیز باشد)، انحصاری بودن<sup>۲</sup> (نشانه‌های زبانی معمولاً در خدمت اهداف دیگری مثل تنفس یا تغذیه نیستند)، جهتمند نبودن<sup>۳</sup> (هرکس می‌تواند نشانه‌های زبانی را در حین شنیدن و حتی بدون دیدن گوینده دوبارند) و زوال سریع<sup>۴</sup> (نشانه‌های زبانی خیلی سریع تولید و ناپدید می‌شوند) صادق دانست. بیشتر این خصومیتهای ممکن به زبان گفتاری است، نه زبان نوشتاری. همچنین این خصومیتهای در نظام ارتباطی حیواناتی که مشخصاً روش دیداری را به کار می‌برند یا با تکرار مداوم یک نشانه مشابه سروکار دارند، وجود ندارند. بهترین طرز تلقی از چنین خصومیتهایی این است که آنها را توصیف زبان انسان بدانیم، نه وجه مشترک آن از سایر نظامهای ارتباطی.

پرسشها

۱. خصومیت مربوط به این امر که هر نسل جدید باید زبان را کسب کند یا یاد بگیرد چیست؟
۲. آیا می‌توانید به طور خلاصه، معنی «توار دادی بودن» را بدانگونه که برای توصیف یکی از خصومیتهای زبان انسان به کار می‌رود شرح دهید؟
۳. چه اصطلاحی توانایی به کاربردنگان زبان انسان را در مورد بحث درباره‌ی موضوعهایی که از نظر مکان و زمان دورند توصیف می‌کند؟
۴. آیا این امر که نشانه‌های زبانی معمولاً در خدمت هیچ نوع هدف دیگری، مثل تغذیه نیستند، دلیل موجهی نیست برای اینکه آن را یک خصومیت منحصر بفرد زبان انسان بدانیم؟
۵. برای توصیف این امر که ما می‌توانیم در یک زبان معانی مختلفی برای سه کلمه attack

## منابع برای مطالعه بیشتر

- شرعی، مقدماتی از خصوصیات زبان و همچنین بحثی در مورد نظامهای ارتباطی زنبورهایی عمل، پرندگان و پستانداران نخستین پایه در کتاب & Akmajian, Demers (1984)
- Harnish آورده شده است. بررسی بسیار کاملی درباره این موضوع در کار Hockett (1958; 1960; 1963)
- مشاهده می‌شود. خصوصاً برای تمایز بین نشانه‌های ارتباطی و اطلاعاتی به فصل ۲ کتاب Lyons (1977)
- مراجعه کنید. به علاوه، در فصل ۲ این کتاب خلاصه‌ای از دیدگاه‌های مختلف در مورد خصوصیات زبان آورده شده است.
- برای آشنایی با بررسی‌هایی که در زمینه ارتباط زنبورها صورت گرفته، کار von Frisch (1962)
- را ببینید. اولین منبعی که اصطلاح «تجزیه ذوگانه» را گاهی به جای اصطلاح «دوگانگی» به کار می‌برد، کار Martinet (1964)
- است. درباره اهمیت «باروری» و بحث در مورد «ذاتی بودن» زبان انسان، کار Chomsky (1965; 1983)
- را مطالعه کنید، یا فصل ۲ کتاب Aitchison (1976)
- را که دارای بحثی در مورد مطالعه زبان انسان در برابر زبان حیوانات نیز هست ببینید.

## فصل چهارم

## زبان حیوانات و زبان انسان

تلاش عمده من یادگیری زبان بود، زبانی که اربابم، فرزندانم و هر یک از خدمتکاران منزل او مشتاق بودند آن را به من یاد دهند؛ چون برای آنها شکفتن انگیز بود که یک جانور وحشی بتواند به نشانه‌های متعلق به یک موجود معقول می‌بیرد. من به هر چیزی اشاره می‌کردم و نام آن را می‌پرستم و هنگام تنهایی، آن را در دفترچه خاطرات روزانه‌ام یادداشت می‌کردم. به علاوه، برای اینکه لهجه بدم را اصلاح کنم، بارها از افراد خانواده می‌خواستم تا کلمات را برایم تلفظ کنند. در این کار، سوزل نگ، یکی از خدمتکاران جزیره، حاضر بود به من کمک کند.

جانان سوئیفت؛ سفرهای کالیفورنیا؛ (۱۷۲۶)

در فصل گذشته، وجوه تمایز بین زبان انسان و زبان سایر موجودات را بررسی کردیم. اگر واقعاً شکل ارتباطی زبان انسان تا بدین حد منحصر بفرد باشد، بعید به نظر می‌رسد که سایر موجودات قادر به درک این شیوه خاص بیانی باشند؛ با وجود این، بعضی از انسانها طوری عمل می‌کنند که گویی اینطور نیست. آنها با گفته‌های بسیاری حیوانات را مخاطب قرار داده‌اند و ظاهراً این کار را تحت تأثیر پیروی حیوانات از گفته‌هایشان

پنهان، ولی هیچکدام از آنها را نمی توانست «بگوید». در دهه ۱۹۴۰، شیمپانزه‌های به نام ویکی<sup>۱</sup> را زوج دانستند دیگری (به نامهای کاترین و کیت هیز) در خانه شان پرورش دادند؛ درست به گونه‌ای که گویی این شیمپانزه، کوک انسان است. این والدین خواننده‌ها سعی کردند ویکی را با شکل دادن به دهانش در حین تولید آواز وادار به «گفتن» کلمه‌های انگلیسی کنند. سرانجام، ویکی توانست از عهده تولید چند «کلمه» برآید؛ یا به بیان دقیقتر، صورت‌های شکسته بسته‌ای از papa ، mama و cup را به زبان آورد. ناگاهی به گذشته می‌بینم که این دستاورد مهمی بوده است، چون برای ما روشن کرده است که پستانداران نخستین پایه، غیر از انسان، دستگاه صوتی مناسبی برای تولید آواهای گفتاری انسان ندارند.

### واشو<sup>۲</sup>

بنابراین و آن گاردنر<sup>۳</sup> با وجود تشخیص این امر که انتخاب شیمپانزه برای یادگیری زبان گفتاری انتخاب مناسبی نیست، ترتیب کار تدریس به یک شیمپانزه ماده راگ واشو نام داشت دادند تا این حیوان گونه‌ای از زبان اشاره‌های امریکایی<sup>۴</sup> را به کار ببرد. این زبان اشاره‌های که افراد ناشنوا از آن استفاده می‌کردند، از تمامی خصوصیات زبان انسان که پیش از این ذکر شد برخوردار است و بسیاری از کودکانی که به طور مادر زاد ناشنوا بوده‌اند، آن را به عنوان زبان طبیعی اول یاد گرفته‌اند. (این موضوع با جزئیات بیشتر، در فصل هفدهم بحث خواهد شد.)

در اوایل ماه ژوئن ۱۹۶۶، گاردنرها و دستیارانشان در این تحقیق، واشو را مانند کودک انسان در محیط خانه پرورش دادند. هرگاه واشو در آن اطراف بود، زبان اشاره‌های به کار برده می‌شد و او را مجبور می‌کردند تا نشانه‌هایی را که آنها به کار می‌بردند، به همان شیوه ناقص خود ادا کند. در مدت سه سال و نیم واشو توانست نشانه‌های مربوط

1. Viki
2. Catherine & Keith Hayes
3. Washoe
4. Beatrix & Allen Gardner
5. American Sign Language

انجام داده‌اند. سوارکاران می‌توانند به اسبها «هش»<sup>۱</sup> بگویند و آنها بايست (با اینطور به نظر می‌رسد) یا می‌توانیم به سگها بگویم «یا»<sup>۲</sup> و آنها دنبال ما بیایند (البته گاهی اوقات) و در میدانهای سیرک، براساس فرمانهای گفتاری، حیوانات گوناگون «بالا می‌جهند»، «پایین می‌پرند» یا «می‌چرخند». آیا ما می‌توانیم این مثالها را به عنوان دلیلی بر این امر که غیر انسانها می‌توانند زبان انسانها را بفهمند به کار ببریم؟ مسلماً نه. تا آنجا که به رفتار حیوانات مربوط می‌شود، توضیح متعارف این است که حیوان رفتار خاصی را در پاسخ به محرک آوایی خاصی نشان می‌دهد، اما عملاً معنی کلمه‌های گفته شده را «درک» نمی‌کند.

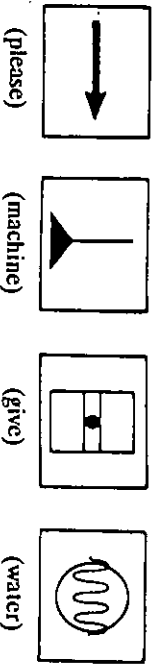
اگر تصور اینکه حیوانات زبان انسان را «درک» کنند مشکل باشد، پس ظاهراً احتمال کمتری وجود دارد که حیوانات قادر به «تولید» زبان انسان باشند. به طور معمول، نمی‌بینیم که نوعی از حیوانات تولید نشانه‌های حیوانات نوع دیگر را یاد بگیرد. شما می‌توانید اسبها را سالها در طویله گاوها نگاهداری کنید، ولی آن اسب هرگز صدای «مو»<sup>۳</sup> در نمی‌آورد. بارها و به انحصار مختلف اتفاق افتاده که یک نوزاد و یک توله سگ همزمان در یک خانه به دنیا آمده‌اند. آن نوزاد و این توله سگ در یک محیط پرورش می‌یابند و اکثراً چیزهای مشابهی را می‌شنوند، ولی بعد از سه سال، کودک آواهای انسانی تولید می‌کند و توله سگ از این کار ناتوان است.

### آموزش به شیمپانزه‌ها

شاید نتیجه پرورش حیوان و نوزاد انسان با یکدیگر تا حدی روشن باشد، ولی این کار اساساً روشی است که در تلاشهای اولیه برای آموزش زبان انسان به شیمپانزه‌ها به کار رفته است. در دهه ۱۹۳۰، دو دانشمند (به نامهای لویولا و وینتراب کلاگ<sup>۴</sup>) تجربیات خود را در مورد پرورش یک نوزاد شیمپانزه و نوزاد (پس) خودشان باهم، گزارش کردند. بنابر این گزارش، این شیمپانزه که گویا نامیده می‌شد، قادر بود حدود صد کلمه را

1. whin
2. hecl
3. moo
4. Lucia & Winthrop Kellogg
5. Guu

پلاستیکی صحیح (یک مثلث آبی)، یک سبب بگیرد. توجه کنید که این نشانه قرار دادی است؛ چون مشکل است بتوانیم برای رابطه طبیعی بین سبب و مثلث آبی دلیلی بیآوریم. سارا همچنین می‌توانست جمله‌هایی مثل «موری شکلات را به سارا بده» بسازد و از نظر هوشی اینقدر توانایی داشت که ساختهای پیچیده‌تری مثل «اگر سارا قوزم را روی سبز بگذارد، موری به سارا شکلات می‌دهد» را بفهمد و شکلات را بگیرد. دوین و وسایو<sup>۲</sup> روشی مشابه و زبان مصنوعی مشابهی را برای تربیت شیمپانزه‌های به نام لانا به کار برد. زبانی را که او یاد گرفت «لیرکیش» نامیدند. این زبان از مجموعه‌های از نشانه‌ها تشکیل می‌شد که روی ردیفی از کلیدهای متصل به یک کامپیوتر تهیه شده بود. وقتی که لانا آب می‌خواست، مجبور بود چهار نشانه را با ترتیب صحیح فشار دهد تا پیام «ماشین لطفاً آب بده»<sup>۳</sup> را تولید کند.



(please)

(machine)

(give)

(water)

سارا و لانا هر دو نشان دادند که توان استفاده از چیزی شبیه به رمزهای واژگانی را دارند، آن هم به شیوه‌ای که ظاهراً شبیه به کاربرد زبان است. در عین حال، بدیهیهایی زیادی در مورد این مهارت‌های زبانی وجود دارد. برخی گفته‌اند که لانا در هنگام به کار بردن نشانه مربوط به «لطفاً» لازم نبوده معنی آن را بفهمد؛ در واقع او هیچ حق انتخابی در حذف کلمه‌ها لطفاً نداشته تا «گفته» متفاوت، اما معنی داری را تولید کند؛ برخلاف ما که اغلب این کار را می‌کنیم. نشانه «لطفاً» روی کلیدهای کامپیوتر مبادل با دکمه‌های روی دستگاه فرورشته<sup>۴</sup> است و بنابراین، ما می‌توانیم کار با این نوع دستگاه را یاد بگیریم،

1. Mary give chocolate Sarah.

2. If Sarah put red on green, Mary give Sarah chocolate.

3. Duane Rumbaugh

4. Yerkes

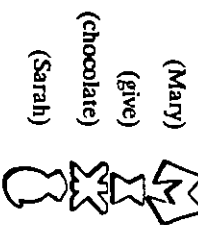
5. please machine give water.

۱. دستگاه بیسگار یا روزنامه می‌فروشد. دستگاهی که با انداختن سکه در آن، خدشتی را عرضه می‌کند؛ مثل ماشینی که نوشابه، سیگار یا روزنامه می‌فروشد.

به بیش از صد کلمه را به کار ببرد. این نشانه‌ها مربوط به مجموعه‌ای از کلمات می‌شدند: از «هوایحما» (نوزاد) و «موز» گرفته تا «پنجره»، «زن» و «شما». مسأله جالبتر، توانایی واتو در انتخاب و ترکیب این صورت‌ها بود برای ساختن «جمله‌هایی» از قبیل: *water tickle* «برای باز کردن در یخچال». بعضی از این صورت‌ها را ظاهراً خورد واتو اختراع کرده بود؛ مثل نشانهٔ بدیع او برای *bird* و ترکیب *water tickle* (که آن را برای نامیدن قو به کار می‌برد). این مسأله نشان می‌داد که نظام زبانی او دارای خاصیت باروری است. به علاوه، واتو نشان داد که قدرت درک او در مقایسه با نشانه‌هایی که تولید می‌کرد، بسیار زیادتر است. همچنین به نظر می‌رسید که او قادر باشد مکالماتی ابتدایی برقرار کند که عمدتاً به صورت رشتنای از سؤال و جواب‌ها بود.

### سارا و لانا

در همان زمان که واتو در حال فراگرفتن زبان اشاره‌ای بوده، آن و دیوید پرمک<sup>۱</sup> به تعلیم شیمپانزهٔ دیگری به نام سارا پرداختند تا مجموعه‌ای از شکلهای پلاستیکی را برای ایجاد ارتباط با انسان‌ها به کار ببرد. این شکلهای پلاستیکی نمایانگر کلمه‌هایی بودند که سارا می‌توانست با مرتب کردن آنها در یک ردیف، «جمله» بسازد. (سارا ترتیب عمودی را ترجیح می‌داد). روش اساسی این زوج کاملاً با شیوهٔ گاردنرها متفاوت بود. سارا به طور منظمی تربیت شده بود تا این شکلهای را با چیزها و کارها مرتبط کند. او همانند یک حیوان در قفس باقی ماند و به گونه‌ای تربیت شد که با پادشاهای غذایی یک سری از نشانه‌ها را یاد بگیرد. وقتی که او به کار بردن تعداد زیادی از این شکلهای پلاستیکی را یاد گرفت، توانست از میان تعداد زیادی از شکلهای، با انتخاب شکل



(Mary)

(give)

(chocolate)

(Sarah)

1. Sarah & Lana

2. Ann & David Premack



استدلال کرد که هر دوی آنها صرفاً میمور بودند نشانه‌های مملعشان را تکرار کنند، اما این مسأله چنان تفسیر می‌شد که گویی این میمونها در «مکالمه» شرکت داشته‌اند. برداشت او این بود که شمشاپزه‌ها موجودات باهوشی هستند که یاد می‌گیرند بعضی از رفتارها (مثل نشانه‌دهی) را برای دریافت پاداش انجام دهند و دیگر اینکه آنها اساساً با زیرکی تمام، «حقه» می‌زنند. بنابراین، نشانه‌دهی آنها به هیچ وجه رفتار زبانی محسوب نمی‌شود.

### هانس، باز و دوریس<sup>۱</sup>

استدلالهای تریس، خیلی شبیه به استدلالهایی بود که در گذشته برای بی‌اعتبار ساختن ادعاهایی از این قبیل ارائه می‌شد که: هر حیوانی قادر به درک و کاربرد هر نوع ارتباط زبانی است. در آستانه ورود به قرن حاضر، یک اسب آلمانی به نام «هانس» با هوشی با به کار بردن ضربه‌های شمش برای جواب دادن به سؤالاتی مربوط به حساب و تئیس حروف الفبا، همه را متعجب می‌کرد. به هر جهت، اینطور که از شواهد امر برمی‌آید، هانس در واقع به ایما و اشارهای دیداری سؤال کنندگان پاسخ می‌داده است. اگر شخص سؤال کننده، جواب سؤال را نمی‌دانست، نمی‌توانست به طور ناخود آگاه با ایما و اشاره هانس را متوجه کند که با شمش تعداد صحیحی ضربه زده است و در نتیجه هانس جوابهای اشتباه را یاد می‌گرفت.

در دهه ۱۹۶۰، گزارشی رسید مبنی بر اینکه دو دلفین به نامهای باز و دوریس روشی برای نشانه‌دهی از میان یک مانع غیر شفاف به وجود آورده‌اند که یکی از آنها را قادر می‌کند تا به دیگری «بگوید» چگونه آن دو می‌توانند خوراک ماهی به دست آورند. وقتی که دوریس چراغ چشمک‌زن را می‌دید، می‌بایست پدال سمت چپ مانع غیر شفاف را فشار می‌داد و به باز (که نمی‌توانست چراغ یا دوریس را ببیند) «می‌گفت» که پدال سمت چپ را فشار بدهد. وقتی که نور ثابت نگاه داشته می‌شد، دوریس

1. Hans, Buzz and Doris

بدون اینکه لازم باشد زبان آن را بدانیم. قوی‌ترین بخشهای مخالف با پذیرش دستاوردهای واتسو، سارا و لانا به عنوان توانایی زبانی این حیوانات، از زبان روانشناسی به نام هربرت تریس<sup>۱</sup> که با شمشاپزه‌های به نام نیم<sup>۲</sup> اگر می‌کرد، مطرح شده است.

### نیم چیمسکی<sup>۳</sup>

نامی که به این شمشاپزه داده شد (نیم چیمسکی)، بازی عمدی با نام نوآم چامسکی زبانشناس است که ادعا می‌کرد زبان یک استعداد غریزی منحصر به نوع انسان است. شاید انتخاب نام «نیم» مضمّن این معنی باشد که «نوآم» بر خطا بوده است. از سال ۱۹۷۳، تلاشی فشرده‌ای برای آموزش زبان اشاره‌های امریکایی به نیم آغاز شد که تحت موفقیتهای کنترل شده و با ثبت دقیق و ضبط نوارهای ویدئویی از فعالیتهای کلاسی او صورت می‌گرفت. بعد از دو سال، نیم تعداد زیادی از نشانه‌های تک کلمه‌ای را تولید کرد و بعد ترکیبات دو کلمه‌ای مثل «آشامیدنی بیشتر» و «موز بده» را اضافه کرد و آنها را در موقعیتهای مناسب به کار برد. در ابتدا عقیده بر این بود که نیم، مانند واتسو، توانایی به کار بردن زبان را بسیار شبیه به کورک انسان از خود نشان داده، ولی این نظر پس از بررسی دقیق نوارهای ضبط شده ویدئویی رد شد. ساخت «گفته‌های» طولانی‌تر نیم، صرفاً تکرار ساختهای ساده بوده نه گسترش ساختهای پیچیده‌تری که معمولاً کودک انسان تولید می‌کند. به علاوه، در مقایسه با کورک انسان، نیم خیلی بندرت از زبان اشاره‌ای برای برقراری ارتباط متقابل با مملعهایش استفاده می‌کرد. به طور کلی، اوتخان‌ای در جواب به نشانه‌های آنها تولید می‌کرد و بیشتر مایل بود نشانه‌هایی را که آنها به کار می‌بردند، تکرار کند.

این کشف، تریس را واداشت تا نوارهای فیلم مربوط به کاربرد زبان اشاره‌ای به وسیله واتسو را دوباره بررسی کند و به این نکته هدایت شود که ظاهراً هر دوی این میمونها (نیم و واتسو) فقط نشانه‌ها را به عنوان زبان به کار می‌بردند. او در واقع، چنین

1. Herbert Terrace

2. Nim

3. Nim Chimsky

4. Noam Chomsky

گاردنرها در مخالفت با نظر تریس، بر این امر تأکید ورزیده‌اند که باید محیط خانگی باشد و حالت قفس نداشته باشد؛ محیطی که در آن، شمشیرزه فرصت زیادی برای سرگرمیهای فکری داشته باشد و با کسانی که زبان اشاره‌ای را به طور عادی یا یکدیگر به کار می‌برند، هم‌زبان شود. در یکی از آخرین کارهای تحقیقاتی آنها، تعدادی شمشیرزه به نامهای «ویا» و «پیلی» تاتو و داز؛ همگی از بد تولد در یک محیط خانگی و با تعدادی از انسانها که زبان اشاره‌ای را به طور طبیعی به کار می‌بردند، پرورش یافتند. گزارش حاکی از این است که این شمشیرزه‌ها که کار با آنها زودتر از واشر آغاز شده بود، خیلی سریعتر از او زبان اشاره‌ای را یاد گرفتند. امید است که در آینده این شمشیرزه‌ها زبان اشاره‌ای را به طور عادی برای ایجاد ارتباط با یکدیگر به کار ببرند و دلایلی نیز مبنی بر واهی نبودن این امید وجود داشته است.

در تلاشهایی که برای آموزش بعضی از صورتهای زبانی به شمشیرزه‌ها صورت گرفته، درسهای مهمی وجود دارد و اینها باعث شده‌اند که ما به بعضی از سواها جوابگو باشیم. آیا واشر قادر بود به وسیله یک نظام نشانه‌ای که انسانها انتخاب کرده بودند، و نه شمشیرزه‌ها، در تبادل زبانی شرکت کند؟ مسلماً جواب «مثبت» است. آیا پیشرفت رفتار زبانی واشر، در مرحله تکاملی مشابه، با پیشرفت رفتار زبانی کودک انسان قابل مقایسه است؟ مسلماً جواب «منفی» است. بعلاوه، یکی از مهمترین درسهای برای آنها که ماهیت زبان را مطالعه می‌کند تشخیص این امر است که یک تعریف تجربی کلی و بی‌چون و چرا از چیزی به نام «اکاربرد زبان» وجود ندارد. ما تصور می‌کنیم که وقتی کودک نوریس انسان صداهای «زبان مانندی» از خود در می‌آورد، شاهد رشد زبانی او هستیم، اما وقتی شمشیرزه‌های نوریس نشانه‌های «زبان مانندی» را در تبادل زبانی با انسانها تولید می‌کنند، ما هیچ علاقه‌ای نداریم که این صداها را اکاربرد زبان تلقی کنیم. بنابراین، معیارهایی را که برای هر یک از موارد به کار برده‌ایم مشابه نیستند و این مشکل همچنان باقی می‌ماند، همانطور که می‌باشد بین روانشناسان مختلف در مورد توانایی شمشیرزه‌ها در

- 1. Moja
- 2. Pili
- 3. Tau
- 4. Dar

می‌بایست بداند سمت راست را فشار می‌داد تا به باز «بگوید» که او هم بداند سمت راستش را فشار بدهد. در بیش از هزاران آزمایش، این دلفینها همواره خوراکی ماهی را به دست آوردند. سرانجام، جریان به این صورت شد که دورس مداوماً به باز «می‌گفت» که چه وقت باز می‌تواند نوز را ببیند، یا حتی می‌توانست بگوید چه موقع باز از مخزن خارج شده است. نتیجه این بود که رفتار دورس از پاسخهای شرطی شده<sup>۱</sup> به نشانه‌های نوری مختلف تشکیل شده بود و رفتار «باز» پاسخهای شرطی شده به نداهای دورس بود.

<sup>۱</sup>مناقشه

گفته می‌شود که این دو پدیده، یعنی نشانه‌هایی که مریبان ناآگاهانه به وجود می‌آورند و پاسخهای شرطی شده حیوانات به این نشانه‌ها، توصیفی است از رفتار زبان مانند در حیوانات ببه طور اعم، و در مورد شمشیرزه‌ها به طور اخص؛ با وجود این، والدین خواننده‌های واشر، یعنی گاردنرها، گفته‌اند که آنها نه «نوری حیوانات» بوده‌اند و نه از راه تلقین، پاسخهای شرطی شده از واشر گرفته‌اند. آنها در یک آزمایش پیچیده که فاقد هرگونه نشانه احتمالی از قبل آماده شده بود نشان دادند که واشر با نبود انسان نیز می‌تواند نشانه‌های صحیح را با به تصویر کشیدن اشیاء تولید کند. آنها همچنین تأکیدشان بر چیزی بود که گمان می‌کردند امتیاز عمدی در برابر سایر کارهایی باشد که در مورد شمشیرزه‌ها صورت گرفته بود. گاردنرها می‌گویند: تریس به دستیارانش یادآوری می‌کرد که نیم یک حیوان مورد آزمایش است، نه یک کودک. بیشتر دوران تربیت نیم در یک سلول برونه یعنی پنجره انجام گرفت و اکثر دستیاران در این تحقیق، زبان اشاره‌ای امریکایی را به طور سلیس نمی‌دانستند. گاردنرها به این موضوع اشاره کردند که یک کودک ناشنوا، انسان نمی‌تواند در وضیعت مشابه، تبادل زبانی کامل برقرار کند و زبان اشاره‌ای را به طور مورد قبولی در جامعه به کار ببرد.

- 1. conditioned
- 2. controversy

از زبان پرندگان دیگری مثل مینا، جزو رفتار زبانی حقیقی به حساب نمی آید؟  
 (ج) نکات مثبت و منفی نظامهای نشانهای (مثل شکلهای بلاستیکی، صفحه فرمان کامپیوتر و زبان اشاره‌ای) که برای شمشپازها به کار برده شده چیست؟  
 اگر به شما فرصتی داده می‌شد تا به یک شمشپاز زبانه یاد بدهید، کدامیک از نظامها را به کار می‌بردید؟ یکی از نظامهای مذکور یا نظامی که خودتان ابداع کرده‌اید؟

د) در ستون اول، نمونه‌ای از اولین کلمه‌های ترکیبی دوتایی از زبان یک کودک ذکر شده و در ستون دوم، ترکیبات دوتایی نشانهای که واشر به کار برده، آمده است. براساس داده‌های زیر، آیا تصور می‌کنید که کودک و واشر، در اصل، کار زبانی مشابهی انجام می‌دهند؟

|              |                |
|--------------|----------------|
| (i) red book | (ii) baby mine |
| mommy lunch  | go flower      |
| go store     | drink red      |
| hit ball     | tickle Washoe  |
| book table   | more fruit     |

منابعی برای مطالعه بیشتر

از کتاب (1976) Linden می‌توان برای یک بازنگری کلی به بحث استفاده کرد، ولی کار Kellogg (1980) و Scheok & Scheok در این زمینه، کار جامعتری به شمار می‌آید. کار Scheok & Kellogg (1933) به جنبه‌های خاصی از زندگی با گاوآ پرورداخته و Hayes (1951) همین کار را در خصوص ویکی انجام داده است. برای آشنایی بیشتر با شیوه‌ای که در مورد واشر به کار برده شده، به کار Gardner & Gardner (1969) یا کار جدیدتر آنها (1978) مراجعه کنید. در مورد سارا به Premack & Premack (1972) و در مورد لانا به Rumbaugh (1977) نگاه کنید. درباره تجربیات نسیم که Gardner (1981) با دیدی انتقادی بازنگری کرده، به کار Terrace (1979) نگاه کنید. در مورد هانس، Plungst، console: وسیله‌ای است نظیر یک تابلوی کنترل که به اختصاص این امکان را می‌دهد تا با کامپیوتر ارتباط مستقیم برقرار کنند (م).

استفاده از زبان همچنان باقی مانده است. به هر جهت، با ارائه مدارک فراوانی که در این فصل مطرح شد، می‌توانیم بگوئیم نوآم چامسکی زبانشناس باید این ادعای خود را تعدیل کند که: «فراگیری حتی مقدماتی‌ترین مرحلهٔ زبان، کاملاً در فراسوی استعداد یک میمون باهوش است». ممکن است هیچ گزارشی از دیدگاههای شمشپازها در مورد خلع سلاح هسته‌ای نداشته باشیم، ولی حداقل در مورد «ساده‌ترین دوره‌های مقدماتی زبان» که آنها آن را فرا گرفته‌اند گزارشهایی داریم.

پیشها

۱. آیا تا به حال به هیچ شمشپازه‌ای یاد داده‌اند که آواهای گفتاری انسانها را تولید کند؟ مشکل این کار چه بوده است؟
۲. آیا استفاده واشر از زبان اشاره‌ای امریکایی مدرکی دال بر وجود مشخصه «باروری» به دست می‌دهد؟
۳. در واژگانی که سارا می‌دانست، رنگ قرمز را با یک شکل بلاستیکی خساکستری رنگ نشان داده بودند. اگر سارا بتواند این شکل بلاستیکی را برای رساندن معنی قرمز به کار ببرد، زبان او دارای چه خصوصیتی خواهد بود؟
۴. اساس نتیجه‌گیری تریس در اینکه استفادهٔ شمشپاز از زبان اشاره‌ای استفاده از زبان حقیقی محسوب نمی‌شود، بر چه پایه‌ای استوار است؟
۵. گاردنرها چگونه سعی کردند نشان بدهند که واشر لزوماً نشانها را برای تبادل با انسانها تکرار نمی‌کند؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

- الف) منظور از «پیدایش هانس باهوش» چیست و چگونه می‌شود آن را از مطالعات رفتار زبانی در حیوانات حذف کرد؟
- ب) در این فصل هیچ اشاره‌ای به طوطیها نشده است. این پرندگان می‌توانند جملاتی نظیر «ای احقر در را بیند» را تولید کنند. چرا این مورد و گفتارهایی مشابه آن

(1911) را بنگرید و در مورد باز و دوریس کار (1969) Evans & Bastain را ببینید. نقل قولی که از چامسکی در این فصل آورده شده، همراه با شرح کاملی از نظرهاى او در مورد این موضوع، در (1972) Chomsky آمده است.

### فصل پنجم

### آواهای زبان

فرض کنیم شما از قبل تلفظ کلمه‌های cough, bough, tough و dough را می‌دانید.

دیگران ممکن است اشتباه کنند، اما شما نه؛ شما در مورد تلفظ کلمه‌های thiccough, athorough و tough اشتباه نمی‌کنید.

خب، حالا که این کلمات را با موفقیت تلفظ کرده‌اید، شاید مایل باشید تلفظ کلمه‌های غلط‌انداز عجیبتری را یاد بگیرید.

به heard که یک کلمه با هیت است دقت کنید، این کلمه به beard شباهت دارد، اما تلفظش مثل a bird است.

و در مورد dead می‌گویند شبیه به bed است و نه beard - شما را به خدا آن را به صورت dead تلفظ نکنید.

به کلمه‌های meat و great و threat نیز دقت کنید (آنها با suite و straight و debt هم قافیه‌اند).

تی.اس. دالیو؛ کتابی درباره تلفظ کلمه‌ها برای خارجی‌ان

یک مدیر رستوران را مجسم کنید که همیشه در مورد املاى کلمه‌های انگلیسی با اشکال مواجه بوده است. او برای استخدام یک SEAGH جدید آگهی می‌کند. شما به آن آگهی نگاه می‌کنید و با سر درگمی می‌پرسید که او چگونه این کلمه نامأنوس را ساخته

آواهای واکدار و بیواک<sup>۱</sup>

در آواشناسی تولیدی، این نکته را بررسی می‌کنیم که آواهای گفتاری چگونه با استفاده از دستگاه گفتاری نسبتاً پیچیده‌ما تولید می‌شوند. ما گویش را با هوایی که به وسیلهٔ ششها داخل نای می‌شود و از آنجا به طرف حنجره می‌آید شروع می‌کنیم. در داخل حنجره، تارهای صوتی قرار دارند که به دو حالت اصلی در می‌آیند:

۱. تارهای صوتی از یکدیگر دورند و هوایی که از ششها می‌آید، بدون برخورد با مانع از میان آنها عبور می‌کند. آواهایی را که به این طریق تولید می‌شوند، بیواک می‌نامند.
۲. تارهای صوتی به طرف یکدیگر کشیده می‌شوند و هوای خارج شده از ششها، بیوسته به آنها فشار می‌آورد تا از میانشان عبور کند. در این حالت ارتعاش به وجود می‌آید و آواهایی که به این طریق تولید می‌شوند، واکدار نامیده شده‌اند.

برای مثال می‌توانید کلمه‌های *pitch* و *thick* را که آواهای آغاز و پایان آنها بیواک است، با خود تکرار کنید. سپس کلمه‌های *big* و *vez* را که آواهای آغاز و پایان آنها واکدار است به زبان آورید. اگر شما نوک انگشتان را به آرامی روی ناحیه‌ای از گلوشان که «سین‌آدم» نام دارد (بخشی از حنجره‌تان) بگذارید و صداهایی مثل ZZ-ZZ یا ۷-۷-۷-۷ تولید کنید، می‌توانید این تمایز را به طور ملموسی حس کنید. چون اینها آواهایی واکدار هستند، شما باید قدری ارتعاش در آن ناحیه حس کنید. حالا نوک انگشتان را همان جای قبلی قرار دهید و آواهایی مثل SSSS یا FFFFF تولید کنید. چون اینها آواهایی بیواک هستند، هیچ ارتعاشی در آنجا وجود ندارد. روش دیگری این است که انگشتها پان را کمی در گوشه‌هایان فرو کنید و آواهای واکدار (مثل ZZ-ZZ) تولید کنید تا ارتعاش حاصله را بشنوید؛ در حالی که اگر آواهای بیواک را با همین شیوه تولید کنید، هیچ ارتعاشی را نخواهید شنید.

جایگاه تولید<sup>۲</sup>

وقتی که هوا از حنجره می‌گذرد، بالا می‌آید و از دهان یا بینی خارج می‌شود. بیشتر

1. voiced and voiceless sounds

2. place of articulation

است. او می‌گوید: خیلی ساده است. اولین آوای کلمه SURE (ش) و آوای میانی کلمه DEAD (پ) را با آخرین آوای کلمه LAUGH (ف) ترکیب کنید. آنوقت شما بلافاصله در می‌یابید که این صورت (SEAGH) تلفظی را که معمولاً مربوط به کلمه *they* (شف) = سرآشپز) می‌شود، تداعی می‌کند.

این داستان، ولو اینکه غیرمحمّل باشد، شاید به یادآوری این موضوع کمک کند که آواهای گفتاری زبان انگلیسی، اکثر اوقات با حروف نوشتاری آنها جور در نمی‌آیند. اگر بتوانیم حروف الفبا را به شیوه‌ای ثابت برای نشان دادن آواهای گفتاری به کار ببریم؛ چگونه می‌توانیم آواهای زبانی مثل انگلیسی را توصیف کنیم؟ یک راه حل این است که الفبایی جداگانه با نشانه‌هایی که نشانگر آواها باشند، به وجود آوریم. چنین الفبایی وجود دارد و «الفبای آوایی»<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. ما بررسی خواهیم کرد که چگونه این نشانه‌ها برای نشان دادن همخوانها<sup>۲</sup> و واژه‌های<sup>۳</sup> زبان انگلیسی به کار می‌رود و کدامیک از جنبه‌های فیزیکی دستگاه صوتی انسان، در تولید آن آواها دخالت دارد.

آواشناسی<sup>۴</sup>

مطالعهٔ عمومی در مورد خصوصیت‌های آواهای گفتاری، آواشناسی نامیده می‌شود. در وهلهٔ اول، آواشناسی تولیدی<sup>۵</sup> مورد توجه خواهد بود که به مطالعه نحوه ایجاد یا «تولید» آواهای گفتاری می‌پردازد. زمینه‌های دیگر در مطالعه آواشناسی، یکی آواشناسی آزمایشگاهی<sup>۶</sup> است که با خصوصیت‌های فیزیکی گفتار به عنوان امواج صوتی «در هوا» سروکار دارد و دیگری آواشناسی شنیداری<sup>۷</sup> (ادراکی)<sup>۸</sup> است که به درک آواهای گفتاری از طریق گوش مربوط می‌شود.

1. phonetic alphabet

2. consonants

3. vowels

4. phonetics

5. production phonetics. برای مطالعه آواشناسی تولیدی زبان فارسی ر. ک. : نمره، بدالله؛

آواشناسی زبان فارسی: آواها و ساخت آوایی هجا، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۱۴ (م).

6. acoustic phonetics

7. auditory phonetics

8. perceptual

آغازین کلمه‌های *mai*، *pai*، *mai* و *pai* دولبی هستند و آنها را به صورت [m] که بی‌راک است و [h] و [n] که واگذارند نشان می‌دهیم. آوای [w] که در آغاز کلمه‌های *milk* و *world* وجود دارد نیز دولبی است.

لب و دندان‌ها<sup>۲</sup>: اینها آواهایی هستند که با دندانهای بالا و لب پایین شکل می‌گیرند. آوای آغازین کلمه‌های *war* و *far* و آوای پایانی کلمه‌های *save*، لب و دندانی هستند و آنها را با نشانه‌های [f] که بی‌راک است و [v] که واگذار است نشان می‌دهند. ضمناً توجه کنید که آوای پایانی کلمه‌های *laugh* و *cough* آوای آغازین کلمه *photo*، با وجود تفاوت املائی، همه به صورت [f] تلفظ می‌شوند.

دندان‌ها<sup>۳</sup>: این آواها با قرار گرفتن نوک زبان در پشت دندانهای جلویی بالا شکل می‌گیرند. اصطلاح «میان دندانی»<sup>۴</sup>، گاهی برای شیوه‌ای از تلفظ به کار می‌رود که در آن، نوک زبان بین دندانهای بالا و پایین قرار می‌گیرد. آوای آغازین کلمه *thin* آوای پایانی کلمه *both*، هر دو آوای دندانی بی‌راک هستند. نشانه‌ای که برای این آوا به کار می‌رود [θ] است. آوای دندانی واگذار را با نشانه [h] نشان می‌دهند و در تلفظ آوای آغازین کلمه *thus* و آوای پایانی کلمه *bathe* مشاهده می‌شود.

لثوی‌ها<sup>۵</sup>: این آواها با قرار گرفتن بخش جلویی زبان روی لبه بالا که ناهموار و استخوانی است و بلافاصله در بالای دندانهای فوقانی قرار گرفته است، شکل می‌گیرند. آوای آغازین کلمه‌های *nut*، *zip*، *top* و *tip*، همه لثوی هستند. نشانه‌های این آواها، یعنی [n]، [z]، [t]، [d] و [l] را می‌شود براساس به خاطر سپردن از میان این آواهای [a] و [ɪ] بی‌راک هستند، در حالی که [m]، [n] و [ŋ] واگذارند. واضح است که آوای پایانی کلمه‌های *bus* و *buzz*، [z] هستند، اما در مورد آوای پایانی کلمه *raise* چطور؟ املائی این کلمه گمراه کننده است؛ چون آوای پایانی در این کلمه واگذار است و

۱. مثالهای فارسی برای آوای آغازین دولبی عبارتند از: «پاک»، «بام» و «دهانه» (م).

۲. این آوا در فارسی وجود ندارد (م).

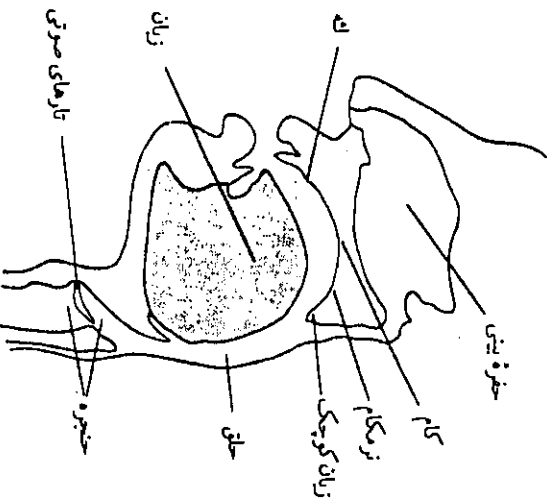
۳. interdental

۴. dentals

۵. labiodentals

۶. alveolars

همخوانتها با استفاده از زبان و سایر بخشهای دهان - که به نحوی متفیض می‌شوند تا حفرة دهان را که هوا از میان آن عبور می‌کند شکل دهند - تولید می‌گردند. اصطلاحاتی که برای توصیف بسیاری از آواها به کار می‌روند، همانهایی هستند که جایگاه تولید آوا را معین می‌کنند، یعنی جایگاهی در دهان که اقتباس در آنها صورت می‌گیرد. چیزی که ما به آن نیاز داریم یک برش طولی از سر انسان است، اگر سر را با یک برش طولی، از میان به دو نیم کنید، می‌توانید ببینید که کدامیک از بخشهای دهان، به طور جدی در تولید گفتار دخالت دارند.



برای توصیف جایگاه تولید بسیاری از همخوانها، می‌توانیم کارمان را از جلو دهان شروع کنیم. همچنین می‌توانیم تمایز واگذار - بی‌راک را به خاطر سپرده، از نشانه‌های الفبایی آوایی برای تعیین آوای خاص استفاده کنیم. این نشانه‌ها را داخل دو قلاب [ ] می‌گذاریم.

دولبی‌ها: اینها آواهایی هستند که با استفاده از هر دو لب شکل می‌گیرند. آوای

۱. bilabials

نرمکامی‌ها. در ناحیه‌های عقبتر از سقف دهان، در پشت سخت‌کام، ناحیه نرمی وجود دارد که آن را نرم‌کام نامیده‌اند. آواهایی را که با نزدیک شدن عقب زبان به نرم‌کام تولید می‌شوند نرم‌کامی نامیده‌اند. یک آوای نرم‌کامی بی‌رک وجود دارد که با نشانه [k] معین می‌شود. این آوا نه تنها در کلمه‌های *kill* و *kid* وجود دارد، بلکه در آواهای آغازین کلمه‌های *car* و *coll* نیز مشاهده می‌گردد. با اینکه [k] املاهای مختلفی دارد، در آغاز و پایان کلمه‌هایی مثل *kick*، *cook* و *cake* قرار می‌گیرد. آوای نرم‌کامی واگذاری که در آغاز کلمه‌هایی مثل *gun*، *go* و *give* قرار دارد، با نشانه [g] نشان داده می‌شود. این آوا را همچنین در پایان کلمه‌هایی مثل *bag*، *bug* و *plague* (با وجود تفاوت املائی) می‌توان دید.

یکی دیگر از آواهای نرم‌کامی واگذار با نشانه [ŋ] مشخص می‌گردد. در انگلیسی معمولاً آن را با دو حرف (ŋg) می‌نویسند؛ بنابراین، آوای [ŋ] در پایان کلمه‌های *string* و *sang* (با وجود تفاوت املائی) واقع می‌شود. در کلمه *stringing*، این آوا دوبار آمده است. وقت کبید که املائی کلمه شما را به خطا بیندازد - مثلاً کلمه *bang* فقط با یک آوا، یعنی [ŋ]، پایان می‌یابد. در این کلمه به هیچ وجه آوای [g] وجود ندارد.

چاکانه‌ها<sup>۲</sup> دو آوای دیگر وجود دارند که بدون فعالیت زبان و سایر بخش‌های دهان تولید می‌شوند. یکی آوای [h] است که در آغاز کلمه‌های *have* و *house* وجود دارد و بیشتر گویشوران آن را به عنوان آوای آغازین کلمه‌های *who* و *whose* نیز به کار می‌برند. معمولاً این آوا را یک آوای چاکانه‌ی بی‌رک توصیف می‌کنند. «چاکانه‌ی» فضایی است بین تارهای صوتی در حنجره. وقتی که چاکانه‌ی باز باشد - مانند زمانی که سایر آواهای بی‌رک تولید می‌شوند - و هوایی که از دهان خارج می‌شود در مسیر خود هیچگونه تغییری نکند، آوای تولید شده را با [h] نشان می‌دهند.

وقتی که چاکانه‌ی برای مدت کوتاهی کاملاً بسته شود و بعد باز گردد، آوای حاصل شده را آوای انسدادی چاکانه‌ی<sup>۳</sup> می‌نامند. این آوا در بسیاری از گویش‌های

1. velars
2. velum / soft palate
3. glottals
4. glottal stop

بنابراین باید با [h] نشان داده شود. همچنین به املائی کلمه‌های *know* و *no* توجه کنید. هر دو این کلمه‌ها با [h] آغاز می‌شوند.

سایر آواهای لثوی عبارتند از: [l] در آغاز کلمه‌هایی مثل *lip* و *write*.

لثوی کامی‌ها<sup>۴</sup>: اگر شما با زبان، ناحیه بالای لثه فوقانی را لمس کنید، بخش سفیدی را در دهان خود می‌بایید. آن ناحیه را کام می‌نامند. آواهایی را که زبان در تولید آنها به بخش جلویی کام (نزدیک لثه) نزدیک می‌شود، لثوی کامی می‌نامند. نمونه‌ای از این آواها را می‌توانیم در آواهای آغازین کلمه‌های *shoo* و *child* که بی‌رک هستند ببینیم. با وجود اینکه در املائی این آواها دو حرف «sh» و «ch» وجود دارند از نظر آوایی آنها را با یک نشانه، یعنی [ʃ] و [tʃ]، نشان می‌دهند؛ بنابراین، کلمه *brush-shoe* با آوای لثوی کامی بی‌رک [ʃ] آغاز گردیده، پایان می‌یابد.<sup>۲</sup>

یکی از آواهای لثوی کامی که با نشانه [ʒ] معین می‌شود، در انگلیسی زیاد رایج نیست، ولی می‌توان آن را به عنوان همخوان میانی در کلمه‌هایی مثل *treasure* و *pleasure* یا در آوایی پابانی *rouge* دید. آوای لثوی کامی دیگری که نشانه آن [ʒ] است، در آغاز کلمه‌هایی مثل *gem* و *judge* دیده می‌شود. کلمه‌های *George* (اسم خاص)، با وجود تفاوت‌های املائی که بین آنها وجود دارد، هر دو با آوای [ʒ] شروع می‌شوند و پایان می‌یابند. آوایی که با قرار گرفتن زبان در میان کام تولید می‌شود [r] است که در آغاز کلمه‌هایی مثل *you* وجود دارد. این آوا را معمولاً یک آوای کامی توصیف می‌کنند.

۱. در فارسی هم وقتی که یک آوای بی‌رک در مجاورت آواهای واگذار قرار بگیرد، به دلیل پدیده همگونی واگذار می‌شود. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: حق‌شناس، علی محمد؛ آواشناسی تهران: آگاه، ۱۳۵۶. فصل ۸ (م).

۲. برای اطلاع بیشتر از اینکه در کلمه‌های فارسی، آواها در کجا قرار می‌گیرند، به منبع زیر مراجعه شود (م):

1. alveo - palatals
2. alveo - palatals
3. Samarch, Yadolah; *The arrangement of segmental phonemes in Farsi*; Tehran: Tehran University, 1977.
4. palatal

خیشومی‌ها. بیشتر آواها با دهان تولید می‌شوند؛ یعنی زبان کوچک به طرف بالا حرکت می‌کند و مانع ورود جریان هوا به حفره بینی می‌شود؛ ولی وقتی که زبان کوچک پایین‌تر آورده شود، به جریان هوا این فرصت داده می‌شود تا از طریق بینی خارج شود و آواهای [m]، [n] و [ŋ] تولید گردد. این آواها به خیشومی توصیف شده‌اند و هر سه واکدار هستند. آغاز و پایان کلمه‌هایی مثل *knowing*، *name*، با آواهای خیشومی است.

روان‌ها. معمولاً آواهای آغازین کلمه‌های *lead* و *read* را روان می‌نامند. نحوه تولید آوای [l] بدینگونه است که نوک زبان با لثه بالا تماس پیدا می‌کند و جریان هوا از کنارهای زبان به بیرون رانده می‌شود. نحوه تولید آوای [r] به این صورت است که نوک زبان به طرف بالا حرکت کرده، در ناحیه پشت لثه بالا به عقب برمی‌گردد.

غلت‌ها. آواهای [w] و [v]، بیشتر به آواهای دارای تغییر حالت توصیف شده‌اند. این آواها را غلت یا «لینم‌واکه» نامیده‌اند. در تولید آنها، زبان در حال حرکت با چرخش به سوی آوای واکه مجاور، یا در حال حرکت از واکه مجاور است. این آواها هر دو واکدارند. غلت‌ها در آغاز کلمه‌های *we*، *wer* و *wee* آمده‌اند.

این فهرست نسبتاً طولانی از مشخصه‌های آوایی همخوانی‌های انگلیسی، برای آزمون توانایی شما در به خاطر سپردن تعداد زیادی از اصطلاحات و نشانه‌ها ارائه شده است، بلکه به عنوان مثالی است در مورد اینکه چگونه توصیف کامل جنبه‌های فیزیکی گفتار به ما اجازه می‌دهد تا آواهای گفتاری انگلیسی را مستقل از گونه‌های املايي موجود در انگلیسی نوشتاری مشخص کنیم. هنوز هم آواهایی وجود دارند که آنها را بررسی نکرده‌ایم. آنها نوعی از آواها هستند که به واکه‌ها و واکه‌های مرکب شناخته شده‌اند.

### واکه‌ها

در حالی که همخوانها اکثراً از طریق گرفتگی یا ایجاد انسداد در دستگاه صوتی، تولید

می‌توانیم همان آواها را از نظر نحوه تولیدشان نیز توضیح دهیم. اگر بخواهیم قادر به تمیز بین بعضی از آواهایی باشیم که در بحث قبلی آنها را در طبقه مشابهی قرار داده بودیم؛ چنین توضیحی ضروری می‌شود؛ مثلاً می‌توانیم بگوییم که [a] و [ɑ]، هر دو آواهای لثوی بیواک هستند، ولی چگونه می‌توانیم آنها را از یکدیگر متمایز کنیم؟ آنها از نظر نحوه تولید (یا تلفظ) با یکدیگر فرق دارند. آوای [ɑ] عضوی از مجموعه آواهای انسدادی است و آوای [a] به مجموعه آواهای سایشی تعلق دارد.

انسدادی‌ها. قبلاً در مورد مجموعه آواهای [p]، [b]، [t]، [d]، [k]، [g] و [ŋ] که همگی با نوعی انسداد کامل (برای مدتی بسیار کوتاه) در جریان هوا و بعد از خروج ناگهانی آن تولید می‌شدند، صحبت کردیم. این نوع آوای همخوان که از انسداد یا بسته شدن جریان هوا تولید می‌شود، انسدادی نام دارد. توصیف کامل آوای [t] در آغاز کلمه *ten*، «انسدادی لثوی بیواک» است. گاهی هم فقط نحوه تولید ذکر می‌شود؛ مثل وقتی که گفته می‌شود کلمه *bed* با یک آوای «انسدادی واکدار» شروع می‌شود و پایان می‌یابد.

سایشی‌ها. نحوه تولید مجموعه آواهای [f]، [v]، [θ]، [ð]، [s]، [z]، [ʃ] و [ʒ] به گونه‌ای است که کمی گرفتگی در مسیر عبور هوا به وجود می‌آید و هوا با فشار از میان شکاف باریکی به بیرون رانده می‌شود. چون هوا با فشار از شکاف خارج می‌شود، نوعی اصطکاک ایجاد می‌گردد؛ به همین دلیل چنین آواهایی را سایشی می‌نامند. اگر در هنگام تولید این آواها، بویژه [θ] و [ð]، دستان را به صورت باز در جلوی دهانتان قرار دهید، می‌توانید جریان هوا را که با فشار به بیرون رانده می‌شود حس کنید. کلمه‌ای مثل *feet* با یک آوای «سایشی بیواک» شروع می‌شود و پایان می‌یابد؛ یا کلمه *those* با آواهای «سایشی واکدار»، یعنی [θ] و [z]، شروع و ختم می‌گردد.

انفجاری سایشی‌ها. اگر یک انسداد کوتاه در جریان هوا را با یک خروج ماندار که موجب سایش می‌شود ترکیب کنید، توانست‌اید آواهای [tʃ] و [dʒ] را تولید کنید. این آواها را انفجاری سایشی می‌نامند و می‌توان آنها را در آغاز کلمه‌هایی مثل *jeep* و *cheap* مشاهده کرد. در کلمه اول یک آوای «انفجاری سایشی بیواک»، و در دومی یک آوای «انفجاری سایشی واکدار» وجود دارد.



|     |                   |      |                   |
|-----|-------------------|------|-------------------|
| [ɛ] | pet, said, dead   | [ɑ]  | cot, father, body |
| [æ] | sat, laugh        | [aɪ] | my, buy, eye      |
| [ə] | the, above        | [ɔ]  | cow, loud         |
| [ʌ] | put, blood, tough | [ɔɪ] | boy, void         |
| [u] | move, two, glue   |      |                   |

واکهای مرکب. سه نشانه آخر در فهرست فوق، هر کدام دو آوا را در بر دارند. این آواهای واکهای «ترکیبی» را واکهای مرکب می‌نامند. توجه داشته باشید که در همه موارد آنها با یک آوای واکهای شروع می‌شوند و به یک آوای غلت ختم می‌گردند. در مورد اکثر واکهای غیر مرکب، اندامهای آوایی؛ نسبتاً در حالت ثابتی باقی می‌مانند، اما در تلفظ واکهای مرکب، اندامهای آوایی از یک حالت واکهای به حالت واکهای دیگری تغییر می‌یابند. اگر سعی کنید همخوانها و واکهای مرکب را در نگارش آوایی ذیل تلفظ کنید، با یک تمرین سستی برای آموزش گفتار آشنا شده‌اید: [həw nəw drəwn kəw].

توضیحی در مورد جدول واکها. تعداد واکها در زبان انگلیسی زیاد است؛ چون از یک گوش به گوش دیگر تغییر می‌کنند. بنابراین، ممکن است شما متوجه شوید که آواهای فهرست شده در اینجا در گوش شما رایج نیستند؛ مثلاً ممکن است شما این واکهای دو کلمه *cow* و *caught* تمایزی قایل نشوید (در بعضی از آوانگارها، برای این واک پسین فقط نشانه [ə] را به کار می‌برند)؛ یا ممکن است شما واکهای [ə] و [a] را یکسان تلفظ کنید (و در این صورت، فقط نشانه [ə] را به کار ببرید). به خاطر داشته باشید که منظور از این بررسی این نیست که گفتار شما با نشانه‌هایی که در اینجا به کار برده شده‌اند «جور» در بیاید، بلکه سعی بر این است که شما نشانه‌های موجود را برای توصیف آوایی که تولید می‌کنید به کار ببرید. هدف از این تمرین توصیف کاری است که شما می‌کنید، نه تکرار کاری که شما باید بکنید.

می‌شوند واکها با جریان نسبتاً آزاد هوا تولید می‌گردند. ما برای توصیف واکها شیوه‌ای را بررسی می‌کنیم که در آن، «شکل» زبان بر جریان هوایی که از دهان بیرون می‌آید، تأثیر می‌گذارد. چون نمی‌شود این آواها را بسادگی از طریق جایگاه و شیوه تولید تعریف کرد، از اصطلاحاتی استفاده می‌کنیم که به ما کمک می‌کنند تا خصوصیات هر یک از واکها را در رابطه با واکهای دیگر معین کنیم. بنابراین، در تلفظ کلمه *cheat* یک «واکه پیشین افزاشته» وجود دارد، چون این آوا با بخش پیشین زبان و در حالتی که بالا آمده تولید شده است، در حالی که واکه موجود در کلمه *hour* با عقب زبان و در محلی نسبتاً پایین تر تولید شده و آن را به یک «واکه پسین افتاده» توصیف می‌کنند. این اصطلاحات را معمولاً به صورت یک جدول (بدانگونه که در ذیل مشاهده می‌شود) نمایش می‌دهند تا وسیله‌ای برای شناسایی رایج‌ترین آواهای واکهای در زبان انگلیسی باشد.

|         | پیشین | مرکزی | پسین |
|---------|-------|-------|------|
| افزاشته | i     | ɪ     | u    |
| میانه   | e     | ɜ     | ɔ    |
| افتاده  | æ     | ə     | ɑ    |

ساده‌ترین راه برای آشنایی با تمایزات موجود در بین مجموعه آواهای واکهای این است که مثالهایی از کلمه‌های آشنا را در نظر بگیریم که برای گوشوران انگلیسی زبان امریکایی نیز غالباً آن آواها را در بر داشته باشند. فهرست ذیل از واکهای پیشین افزاشته شروع می‌شود و با واکهای پسین افتاده ادامه پیدا می‌کند و در آخر، به سه واکه مرکب ختم می‌شود:

|     |                     |     |                   |
|-----|---------------------|-----|-------------------|
| [i] | see, ear, key       | [u] | put, could, foot  |
| [ɪ] | hit, myth           | [ɔ] | no, know, though  |
| [e] | tail, great, weight | [ɑ] | raw, fall, caught |

وجود دارند که نشاندهنده آواهای مشابه به شیوه‌های مختلف. آیا می‌توانید املاهای گوناگون آواهای [a]، [ʌ] و [e] را شناسایی کنید؟

elephant, rare, marines, pear, hay, feet, quay, air, suite, weigh,  
giraffe, pier, tough, keys, meat, Sikh.

چند نوع املاهای مختلف می‌توانید برای آواهای [a]، [ʌ] و [e] پیدا کنید؟

ب) دو جمله انگلیسی زیر براساس نحوه تلفظ نویسنده آواز نویسی شده‌اند.

آیا می‌توانید چیزی را که گفته شده دریابد و آیا شما نیز آن جمله‌ها را به همان نحو تلفظ می‌کنید؟ به نظر شما، چه تفاوت‌هایی ممکن است در آوازنگاری گفتار شما وجود داشته باشد؟

a) Øætsmkænsivæbæl

b) hinozajvælværvjæz

ج) با استفاده از دو مثال زیر به عنوان راهنما، آیا می‌توانید نحوه تولید

همخوانی‌های آغازین کلمه‌های انگلیسی زیر را توصیف کنید؟

- |                   |          |
|-------------------|----------|
| (a) mist (بخشومی) | (g) thin |
| (b) bat (راکبان)  | (h) near |
| (c) far           | (i) tall |
| (d) wall          | (j) joke |
| (e) rope          | (k) shop |
| (f) zoo           | (l) gun  |

د) با ملاحظه مجموعه کلمه‌هایی که در ذیل آواز نویسی شده‌اند، آیا می‌توانید این

مجموعه را به سه گروه تقسیم کنید؟ یعنی صورت‌هایی که انگلیسی هستند، آنهایی که احتمالاً انگلیسی نیستند و آنهایی که در حال حاضر انگلیسی نیستند، اما احتمالاً انگلیسی خواهند شد؟ چگونه در مورد آنچه در گروه دوم با سوم صورت گرفته تصمیم‌گیری می‌کنید؟

- |           |          |             |
|-----------|----------|-------------|
| (1) flem  | (5) ksm  | (9) tris    |
| (2) θinz  | (6) stop | (10) blank  |
| (3) Øæter | (7) kwik | (11) feram  |
| (4) sang  | (8) zun  | (12) boylng |

پرسشها

۱. چه اصطلاحات رایجی را برای توصیف آواهای تولید شده در دو حالت ذیل به کار

می‌برند؟

الف) هنگامی که تارهای صوتی به یکدیگر نزدیک می‌شوند

ب) هنگامی که تارهای صوتی از یکدیگر دور شده‌اند

۲. سعی کنید آواهای آغازین کلمه‌های زیر را تلفظ و جایگاه تولید هر کدام را مشخص کنید (مثلاً دولبی، لوری و مانند آن):

- |          |          |
|----------|----------|
| a) foot  | d) chips |
| b) tooth | e) think |
| c) box   | f) cup   |

۳. کدامیک از کلمه‌های زیر به آواهای بیواک و کدامیک به آواهای وااکدار ختم می‌شود؟

- |          |          |
|----------|----------|
| a) touch | d) lip   |
| b) pig   | e) lathe |
| c) maze  | f) sit   |

۴. کلمه‌های زیر را به نحوه تلفظ خودتان آواز نویسی کنید:

- |         |         |
|---------|---------|
| a) bee  | d) dope |
| b) tape | e) walk |
| c) fell | f) sigh |

۵. کدامیک از کلمه‌های نوشتاری انگلیسی معمولاً به صورتی که در زیر آواز نویسی شده

تلفظ می‌شوند؟

- |          |          |
|----------|----------|
| a) [fæs] | f) [bæk] |
| b) [sɪp] | g) [bɔt] |
| c) [ðæ]  | h) [hæw] |
| d) [hu]  | i) [tɔɪ] |
| e) [etθ] | j) [sɛf] |

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) در ذیل، مجموعهای از کلمه‌های انگلیسی با صورت‌های نوشتاری متفاوت

منابعی برای مطالعه بیشتر

- بررسیهای مقدماتی در زمینه آواشناسی در هر یک از کتابهای درسی مشاهده می‌شود؛ مثل فصل دوم کتاب (1983) Fromkin & Rodman، یا فصل سوم کتاب (1983) Lehmann. کار Ladefoged (1982) یک متن درسی استاندارد به شمار می‌آید. متون درسی دیگر عبارتند از: (1983) Roach یا (1967) Abercrombie Buchanan. (1963) یک کتاب مقدماتی برای مطالعه مستقل نوشته است و مقدمه‌ای در زمینه کلی تر علم گفتار در کار Harris (1980) و Borden & Harris (1980) مشاهده می‌شود. کتاب ساده و قابل فهم دیگری که بر اساس انگلیسی بریتانیایی است به قلم (1973) O'Connor نوشته شده است. کتاب (1985) Prator & Robinson یک کار مقدماتی در زمینه تلفظ انگلیسی امریکایی است و برای افرادی که زبان انگلیسی را به عنوان زبان دوم فرا می‌گیرند نوشته شده است. برای بررسی کلی جنبه‌هایی از آواشناسی آزمایه‌نگاهی و آواشناسی شنیداری به کار (1973) Daines & Pinson یا (1979) Fry مراجعه کنید.

### فصل ششم

## الگوهای آوایی زبان

به زبان انگلیسی صحبت نکنید، مگر اینکه صحبت شما مؤذیان و بالایش شده باشد، به طور کامل و شمرده بیان شده باشد، هیچ حرف یا همجایی را جا نینداخته باشید؛ مثل زبان نادانی که اغلب اوقات از قواعد سرپیچی می‌کنند و به موجب آن، مردان با اصل و نسب و کودکان بیب‌زاده، دارای تلفظ نادرست و اشتباه می‌شوند (همانطور که امروز بر من نیز مسلم گفته است).

سرتوماس الیوت (۱۵۳۱)

مادر فصل قبل تولید فیزیکی آواهای گفتاری را بر حسب مکانیسمهای دستگاه صوتی انسان بررسی کردیم. این بررسی به دلیل بعضی از حقایق شگفت‌انگیز درباره ماهیت زبان بیشتر گشت. هنگامی که دستگاه صوتی انسان را بررسی می‌کردیم، ضرورتی نداشت مشخص کنیم که داریم رایج به یک مرد با قد ۱۹۰ سانتیمتر و وزن ۹۰ کیلو صحبت می‌کنیم، یا رایج به یک زن با قد ۱۵۰ سانتیمتر و وزن ۴۵ کیلو. در عین حال، این دو مشخص از نظر جسمی با یکدیگر متفاوتند؛ یعنی دستگاه صوتی آنها تا حدی از

کلی بین آواهای [a] و آواهایی مثل [a] یا [a]: چون در کاربرد این آواهای تأثیرات معنی داری وجود دارند که مرتبط با استفاده از هر یک از آنهاست. این آواها باید آواهای متمایز معنی داری باشند، بدون در نظر گرفتن اینکه کدام دستگاه صوتی منفرد آنها را تلفظ کرده است؛ چون آنها کلمه‌های *die* و *boy* را به طور معنی داری متمایز می‌کنند. با توجه به این نکته می‌توانیم پی‌بیریم که واجشناسی در یک زبان، با مجموعه‌ای از آواهای انتزاعی سر و کار دارد که به ما اجازه می‌دهد تمایز معنایی بین آواهای فیزیکی واقعی را در چیزی که می‌گوییم یا می‌شنویم، تشخیص دهیم.

### واجها

هر یک از این آواهای متمایز کننده معنی در یک زبان، واج نامیده شده‌اند. وقتی که در فصل دوم اساس الفبای نوشتاری را بررسی می‌کردیم، در واقع داشتیم با مفهوم واج به عنوان یک نوع آوای منفرد که با یک نشانه واحد مشخص می‌شد، کار می‌کردیم. با این مفهوم است که واج /r/ به آوایی توصیف می‌شود که تمام گونه‌های گفتاری مختلف [r]، نمونه‌های آنند. توجه داشته باشید که دو خط مورب، به طور قراردادی نشاندهنده واج /r/ است؛ یعنی یک واحد انتزاعی، در حالی که دو قلاب، به صورتی که در مورد آوای [r] نشان داده شده، نشانگر هر واحد آوایی یا واحد تولید شده به طور فیزیکی است.

یکی از خصوصیت‌های مهم یک واج این است که به طور متمایزی عمل می‌کند. می‌دانیم که در انگلیسی، دو واج /r/ و /r/ وجود دارند؛ زیرا آنها توسط واسطه متمایز کننده معنی در صورت‌های مثل *vair* یا *fine* و *vine* هستند. این خصوصیت متمایز کننده یک آزمایش اساسی و عملی است برای تعیین واج‌های که در یک زبان وجود دارند. (اگر ما در یک کلمه، آوایی را جانشین یک آوای دیگر کنیم و معنی آن کلمه تغییر کند، این دوا آزمایش‌ناگردد و واج متفاوتند. جدول‌های همخوانی‌ها و واژه‌ها که در فصل پنج نشان داده شده‌اند را می‌شود اساساً جدول‌های دقیقی از واج‌های زبان انگلیسی به شمار آورد.)

نظر شکل و اندازه تفاوت دارد. در نتیجه، اگر به این مسأله با دیدی صرفاً جسمی بنگریم، هر شخص آواها را متفاوت با شخص دیگر تلفظ می‌کند؛ بنابراین، هزاران شیوه گویناگون، به طور بالقوه برای گفتن کلمه ساده *me* وجود خواهد داشت. به علاوه، اشخاص مختلف کلمه *me* را در هر موقعیت، با شیوه فیزیکی مشابه تولید نمی‌کنند. مسلماً وقتی که شخص فریاد می‌کشد یا ششمین لیوان مارتینی را طلب می‌کند یا سرماخورده است، در نحوه تولید او تفاوت‌هایی وجود دارد. با نشان دادن طیف وسیعی از تفاوت‌های بالقوه در تولید فیزیکی و واقعی یک آوای گفتاری چگونه می‌توانیم همواره از عهده تشخیص انواع مختلف *me*، به گونه‌ای که در صورت آوایی [mi] وجود دارد برآیم و آن را از صورت‌های آوایی [ai]، [mi]، [ma]، [mo] یا هر چیز دیگر کاملاً تشخیص دهیم؟ جواب این سؤال با مطالعه واجشناسی<sup>۱</sup> تا حد زیادی مشخص می‌شود.

### واجشناسی

واجشناسی، اساساً توصیف نظامها و الگوهای آواهای گفتاری یک زبان است. واجشناسی، در واقع براساس این نظریه است که هر گوشه‌ی به طور ناخودآگاه درباره الگوهای آوایی زبان خود آگاهی دارد. واجشناسی، به دلیل موضع نظری‌اش، بیشتر به بررسی جنبه ذهنی و انتزاعی آواهای زبان می‌پردازد، تا به تولید واقعی آواهای گفتاری؛ بنابراین، وقتی که می‌گوییم آوای [r] در تلفظ کلمه‌های *rain* و *right* یکسان است، در واقع گفته‌ایم که در واجشناسی زبان انگلیسی، هر دو به یک روش نشان داده می‌شوند. آواهای [r] ممکن است به هنگام تلفظ خیلی متفاوت باشند؛ در کلمه اول، تأثیر آوای خیشومی بعدی می‌تواند باعث نوعی رهش<sup>۱</sup> خیشومی شود، در حالی که در کلمه دوم، تأثیر آوای بعدی، یعنی [θ]، باعث تولید آوای [r] به صورت دندانانی می‌شود. این تمایز بین یک گونه از آوای [r] و گونه دیگر آن را می‌شود با جزئیات آن، ثبت یا آوانویسی کرد. به هر حال، در واجشناسی زبان انگلیسی، این تمایز اهمیت کمتری دارد از تمایز

side. چنین جفت‌هایی اکثراً در آزمون‌های انگلیسی به عنوان زبان دوم به کار می‌روند تا قدرت درک گویشوران غیربومی را در تضاد معنایی حاصل از تضاد یک آوا تعین کنند. هرگاه گروهی از کلمه‌ها، با تغییر یک واج (و همیشه در جایگاه مشابه) از یکدیگر متمایز شوند، دارای مجموعه کبیته خواهیم بود؛ بنابراین، یک مجموعه کبیته براساس واج‌های واگامی در زبان انگلیسی، شامل کلمه‌های *fight, fate, fat, fit, fear* و *foot, my, food* و اگر براساس همخوان‌ها باشد، می‌توانند به صورت *big, pig, rig, fig, wig* باشد.<sup>۱</sup>

چنین آزمایشی در مورد واج‌ها، برای مابین مسأله را روشن می‌سازد که برای انواع ترکیبات آوایی مجاز در یک زبان، الگوهای مبتنی وجود دارند. مجموعه کبیته‌ای که از زبان انگلیسی فهرست کرده بودیم، شامل صورت‌هایی مثل *hit* یا *wig* نمی‌شود. تا آنجا که ما می‌دانیم، این کلمه‌ها انگلیسی نیستند، اما می‌شود آنها را کلمه‌های محتمل در زبان انگلیسی به شما اجازه می‌دهد تا اگر این صورت‌ها در آینده به کار گرفته شوند، آنها را قابل قبول بدانید. این کلمه‌ها، وقفه‌های «افتاقی»<sup>۲</sup> را در واژگان زبان انگلیسی نشان می‌دهند، ولی به هر حال، تضادفی نیست که صورت‌هایی مثل *thigh* یا *thigh* در انگلیسی وجود ندارند یا وجودشان غیرممکن به نظر می‌رسد؛ چون این کلمه‌ها قواعد واجی در مورد توالی یا جایگاه واج‌های زبان انگلیسی را می‌شکنند.

### آواها و واجگونه‌ها<sup>۳</sup>

قبلاً مطرح کردیم که واج یک واحد آوایی انتزاعی است، ولی در عمل ممکن است گونه‌های مختلفی از هر واج وجود داشته باشد. این واحدهای آوایی از نظر فنی آواها

۱. مجموعه کبیته براساس واگامی در فارسی عبارتند از: «سور»، «سار»، «استر» (م).
۲. مجموعه کبیته براساس همخوان‌ها در فارسی عبارتند از: «ستر»، «در»، «تر»، «کر»، «تیر» و «گر» (م).

3. accidental gaps

4. phones and allophones

اصطلاحاتی که در آن جدول‌ها به کار برده شده‌اند را می‌توان «مشخصه‌هایی»<sup>۱</sup> تلقی کرد که هر واج را از واج دیگر متمایز می‌کنند؛ بنابراین، /p/ را می‌توان با مشخصه‌هایی مثل [-واک، + دولبی و + انسدادی او /k/ را با [-واک، + نرم‌کامی و + انسدادی] مشخص کرد. چون این دو آوا بعضی مشخصه‌های مشترک دارند، گاهی آنها را اعضای یک طبقه طبیعی<sup>۲</sup> از آواها توصیف کرده‌اند. بنابراین، می‌توان پیش‌بینی کرد که آواهای دارای مشخصه‌های مشترک، تاحدی از نظر واجی به یکدیگر شبیهند و آوایی که در آن مشخصه‌ها شریک نباشد، باید عملکرد متفاوتی داشته باشد؛ مثلاً /v/ دارای مشخصه‌های [+واک، + لبی دندان‌ی و + سایشی] است و بنابراین نمی‌تواند در طبقه طبیعی آواهای /p/ و /k/ قرار گیرد. با وجود دخیل بودن سایر عوامل، این تحلیل مشخصه‌ای<sup>۳</sup> ممکن است ما را به این فکر بیندازد که دلیل واجی خوبی وجود دارد در مورد اینکه چرا کلمه‌هایی که با /p-/ و /k-/ آغاز می‌شوند، در انگلیسی رایجند و چرا آنهایی که با /v-/ آغاز می‌شوند، رایج نیستند. آیا علت این امر این است که مجموعه مشخصه‌های معینی برای یک آوا ضروری است تا با وجود آنها، آن آوا در آغاز کلمه قبل از /1/ قرار بگیرد؟ اگر چنین باشد، آنوقت ما به مسیری هدایت شده‌ایم که در آن می‌توانیم تولید زنجیره آواهای مجاز در یک زبان را شرح دهیم.

### جفت‌ها و مجموعه‌های کبیته<sup>۴</sup>

وقتی که دو کلمه مثل *pair* و *bair*، همه واج‌هایشان جز یکی، در جایگاه مشابهی قرار بگیرند و همان باشند، آن دو کلمه را جفت کبیته می‌نامند. اگر با دقت بیشتری به این مسأله بنگریم، می‌بینیم آن دو کلمه را می‌شود به عنوان یک جفت کبیته در زبان انگلیسی طبقه‌بندی کرد؛ چون مثلاً در عربی، این تمایز بین دو آوای مذکور وجود ندارد. مثال‌های دیگر از جفت‌های کبیته در زبان انگلیسی عبارتند از: *-sire* و *bar*، *-bet* و *van-fan*.

1. features

2. natural class

3. feature - analysis

4. minimal pairs and sets

5. نمونه فارسی برای جفت‌های کبیته، کلمه‌هایی نظیر «تیر» و «در» است (م).

نامیده می‌شوند. آواشناسان گفته‌اند که در انگلیسی، بین تلفظ آوای /i/ در کلمه‌هایی مثل *seed* و *seen* تفاوتی وجود دارد. در کلمه دوم تأثیر همخوان خیشومی [n] باعث می‌شود که آوای [i] خیشومی شود. این خیشومی‌شدگی را می‌توان با علامتی مثل «-» که روی نشانهٔ مذکور گذاشته می‌شود نشان داد و در آوانویسی آن را به صورت [i] ثبت کرد. بنابراین، حداقل دو آوای [i] و [i] برای نشان‌دادن یک واج واحد در انگلیسی به کار رفته‌اند. این گونه‌های آوایی را از نظر فنی، واجگونه نامیده‌اند. تمایز اصلی بین واجها و واجگونه‌ها این است که جانشین کردن یک واج به جای دیگری، منجر به تفاوت معنایی (و تلفظی) می‌شود، اما جانشین کردن واجگونه‌ها به جای یکدیگر، صرفاً منجر به تفاوت در تلفظ یک کلمه می‌گردد.

مسلماً این امکان وجود دارد که دو زبان، آواهای مشابه یا زنجیره‌های آوایی مشابه داشته باشند، اما شیوهٔ عملکرد آنها در آن دو زبان متفاوت باشد؛ مثلاً در زبان انگلیسی، خیشومی‌شدن یک واکه، واجگونه‌ای از آن واکه به حساب می‌آید؛ زیرا این گونهٔ خیشومی، شده، از نظر معنایی تمایزی ایجاد نمی‌کند. ولی در زبان فرانسه، تلفظ [me] برای کلمه *meis* (ظرف) به کار برده می‌شود و تلفظ [mɛ] برای کلمهٔ *seui* (محل) دیگری یعنی *main* (دست) به کار می‌رود. همچنین، تلفظ [so] برای کلمهٔ *seui* (محل) با تلفظ [sɔ] برای کلمهٔ *son* (صدای) در تضاد معنایی است. مسلماً در موارد مذکور تمایز از نوع تمایز واجی است.

همگونی<sup>۱</sup>

مثال خیشومی شدن واکه، که در بالا ذکر شد، نشان‌دهندهٔ فرایند منظم دیگری است که واجها را در برمی‌گیرد. هنگامی که دو واج در یک زنجیره قرار گیرند و بعضی از خصوصیت‌های یک واج را واج دیگر بگیرد، این فرایند را فرایند همگونی می‌نامند. ممکن است فرض را بر این بگذاریم که در تولید فیزیکی گفتار، این فرایند منظم برای

سهولت در تولید گفتار روزمره به‌وجود آمده است. واحهای /i/ و /e/ هر کدام به تنهایی، به صورت خیشومی نشده تلفظ می‌شوند، ولی در تلفظ کلمه‌های *pan* و *pin*، مجاورت همخوان پایانی باعث خیشومی‌شدن این واکه‌ها می‌شود و در نتیجه، آواهای واگذار این کلمه‌ها، دقیقاً به صورت [i] و [e] آوانویسی می‌شوند. این یک مشخصه قانونمند در تلفظ گویشوران زبان انگلیسی است؛ آقدر قانونمند که می‌شود برای آن یک قاعدهٔ واجی را به‌نصو زیر بیان کرد: «هرگاه واکه‌ای بلافاصله قبل از یک همخوان خیشومی قرار گیرد، خیشومی می‌شود».

این نوع فرایند همگونی در بافت‌های گوناگونی واقع می‌شود. این امر خصوصاً در مکالمه‌های عادی گفتاری قابل توجه است. شما ممکن است کلمهٔ *can* را به تنهایی به صورت [kæn] تلفظ کنید، ولی وقتی که می‌خواهید به کسی بگویید *I can go*، آوای نزدیک‌تری [kæn] مسلماً برزوری همخوان خیشومی قبل از خود اثر می‌گذارد و آن را بیشتر به صورت یک آوای نزدیک‌تری مثل [ɪn] درمی‌آورد، تا به صورت آوای [ɪn] (یعنی یک آوای لثوی). رایج‌ترین گونهٔ گفتاری عبارت مذکور به صورت [ɪn kæn] است. توجه کنید که واکهٔ کلمهٔ *can* به صورت [ə] در آمده، در حالی که در کلمهٔ *can* به تنهایی، آن واکه به صورت [e] بوده است. این واکه، یعنی [ə] «شو» نامیده می‌شود و در انگلیسی گفتاری به طور رایجی به کار می‌رود، در صورتی که واکهٔ مذکور در حالت مجرود آن کلمه‌ها، تغییر می‌یابد. در بسیاری از کلمه‌ها که خیلی با دقت تلفظ می‌شوند، این واکه با تکیه<sup>۱</sup> تلفظ می‌شود، ولی در گفتار عادی ممکن است این تکیه ادا نشود؛ مثلاً ممکن است شما کلمهٔ *and* را به تنهایی به صورت [ænd] تلفظ کنید، ولی در استعمال روزمرهٔ غیر رسمی در عبارت *and me*، اغلب *ənd* را به صورت [ən] تلفظ می‌کنید. [pənəmi]

حداقل<sup>۲</sup>

توجه کنید که در مثال قبل، در بافتی که قبل و بعد از آن آواهای خیشومی قرار گرفته

1. stress  
2. elision

1. assimilation

b) [post] post

[postman] postman

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث  
الف) s- جمع در انگلیسی، سه گونه واجبی متفاوت ولی قانونمند دارد که شرح آن به صورت زیر است:

/s/ به کلمه‌هایی مثل *book, bat, ship* اضافه می‌شود؛  
/z/ به کلمه‌هایی مثل *cave, tad, cab* اضافه می‌شود؛  
/ɪz/ به کلمه‌هایی مثل *church, judge, bush, bus* اضافه می‌شود.

آیا می‌توانید مجموعه آواهای را که به طور منظم قبل از هر کدام از سه گروه فوق قرار می‌گیرند، تعیین کنید؟ این مجموعه‌ها چه مشخصات مشترکی دارند؟  
ب) درجفت کلمه‌های زیر، اولین کلمه با دقت و به تهای تلفظ شده است و کلمه دوم در میان مکالمه‌های گفتاری تولید گردیده است. مشخص کنید که کدام آوا تغییر یافته و چه نوع تغییری ایجاد شده است. در ضمن، سعی کنید نوع تغییر را توضیح دهید.

[nɜ:θ] [hænd] [fayv] [wet]  
[nɜ:θərn] [hɜ:npɜ:rtɪ] [fɪθ] [wedɪŋ]

ج) زنجیره‌های آغازین /pL/, /bL/, /kL/, /gL/ و /nL/ در کلمه‌های

انگلیسی مجازند، ولی سایر زنجیره‌هایی که با // شروع می‌شوند غیر مجازند. آیا می‌توانید مشخصه‌های لازم را برای همخوانی که بتواند قبل از // قرار بگیرد، توصیف کنید؟  
د) این امکان وجود دارد که تمام واحدهای زبان انگلیسی را به طور الکترونیکی تولید کنیم و ماشینی داشته باشیم که آواهای انگلیسی را به تهای تولید کند، ولی با این حال، در به کار گرفتن ماشین برای تولید جمله‌ها و عبارتهای آوایی، آن هم به طور طبیعی، مشکلات زیادی وجود دارد. به نظر شما چرا اینطور است؟

مابقی برای مطالعه بیشتر

بیشتر کارهایی که در بخش «مابقی برای مطالعه بیشتر» فصل پنجم ذکر شده، شامل

بودند، آوای [θ] از کلمه *and* بسیارگی حذف گردید. این آوای [θ] اغلب از تلفظ کلمه‌هایی مثل *friendship*-حذف می‌شود و این کلمه به صورت [frendʃɪp] تلفظ می‌گردد. انداختن یک آوا را که در تلفظ دقیق یک کلمه وجود دارد، حذف نامیده‌اند. /t/ یا یانی در کلمه‌های انگلیسی، یکی از موارد رایج فرایند حذف است؛ مثل تلفظ [æspɛkt] برای *aspect* یا تلفظ [hɪmʌʃbi] برای *he must be*. مسلماً شما می‌توانید عبارت *we asked him* را آرام و دقیق تلفظ کنید، ولی در گفتار غیررسمی، به دلیل فرایند حذف، احتمالاً آن را به صورت [wɪkstɪm] تلفظ می‌کنید. واگ‌ها نیز حذف می‌شوند؛ مثل واگه میانی عبارت [ɪntrɪst] برای *interested*؛ یا عبارت [kæbnɪt] برای *cabinet*.

این دو فرایند همگونی و حذف در گفتار هر کس اتفاق می‌افتد و نباید آنها را به عنوان صورتهای در هم ریخته و از روی تبلی تلفظ شده به حساب بیآوریم. در واقع، اگر همواره از الگوهای منظم همگونی و حذف مستعمل در یک زبان چشم‌پوشی کنیم، نتیجه این کار گفتاری می‌شود که پیش از حد تصنی می‌نماید. بررسی فرایندهای واجی (که تعداد بسیار کمی از آنها در اینجا مطرح شد) برای رسیدن به مجموعه‌ای از قواعد در مورد اینکه یک زبان چگونه باید تلفظ شود نیست، بلکه هدف، رسیدن به درکی از قانونمندیه‌ها و الگوهای است که در ورای کاربرد واقعی آواهای زبان قرار گرفته است.

**بررسیها**

۱. به طور کلی، فرق واجشناسی با آواشناسی چیست؟
۲. برای تعیین واحدهای یک زبان، از چه نوع آزمایشی استفاده می‌شود؟
۳. کدامیک از کلمه‌های زیر را می‌توان جفتهای کمینه تلقی کرد؟  
*pat, pen, more, heal, tape, bun, fat, ban, chain, tale, bell, far, meal, vote, bet, pit, heel.*
۴. فرق واجگونه با واج چیست؟
۵. چه فرایندهایی در روابط بین این کلمات دخیلند؟

a) [grænd] grand

و

[græmp] grandpa

بررسیهایی در زمینه واجشناسی، و نیز کار Ladetoged (1982) می‌شد که مقدمای بسیار مفید به‌شمار می‌آید. بررسیهای مقدماتی دیگری در کتاب Callary (1981) و در فصل چهار کتاب (1984) Harnish و Demers & Akmajian مشاهده می‌شود. کتاب درسی استاندارد در این زمینه کتاب Hyman (1975) است. تمام این کتابهای مقدماتی شامل شرحی بر نظامهای ویژه‌ای از قواعد هستند که برای مرتبط کردن سطح واجی به سطح ظاهر آوایی به کار می‌روند. اگر می‌خواهید به مطالعه یکی از کارهای اولیه (ولی نسبتاً تخصصی) در مورد این جنبه از واجشناسی بپردازید، به کار Chomsky & Halle (1968) مراجعه کنید. برای شرح واضحی از همگونی و حذف در انگلیسی گفتاری، کتاب Browne (1977) را ببینید.

## واژه‌ها و فرایندهای واژه‌سازی<sup>۱</sup>

### فصل هفتم

شیمیادانان، داروسازان زیست‌پزشکان، مکتوبان مواد مستقیمه جدید و مانند ایشان که فراسوسوزی‌مربوطه و عاقل مردم از آنان حمایت می‌کنند، پسوندهایی مانند *-ites* و *-ades* و *-ides* را با نیت شومی به کار می‌برند؛ مثلاً واژه‌های *terrortie* و *americanite* اخیراً ابداع شده‌اند تا با واژه *dynamite* جور در آید و شخص احساس کند که سرپوشی روی زاده ولد گستاخانهٔ واژه‌هایی مثل *vaseline* - *rosalines* ، *bloominies* و *fragelins* - *nosulins* گذاشته است. این فرایندها نقطه آغازی هستند برای ابداع نکات‌هنده در مقولاتی دستوری که با افزوده شدن پسوندهای مناسب به آنها، مصطلح می‌شوند. اگر این نظریه رایج شود که غرق شدن مطلوب‌تر از دیگر اقسام امرگ است، واژه گمراه‌کننده‌تری مانند *electroaction*، این مطلب را به یاد می‌آورد که ممکن است قدمهای نوپای تمدن مادر آریته، برایمان حاصلی چون واژه *hydroaction* را به بار آورد. موریس بلومفیلد<sup>۲</sup> (۱۸۹۵)

تصور کنید کلمه جدیدی، به عنوان یک اصطلاح عمومی، برای نامیدن شخصی که به عنوان دستیار فنی روی طرحها کار می‌کند، مورد استفاده قرار گیرد. فرض می‌کنیم این

1. words and word - formation processes

2. Maurice Bloomfield



اوایل قرن نوزده در مورد «ابداغ نامانوس» کلمه‌ای مثل *handbook* بیان شده بود یا عکس‌العمل منفی روزنامه لندن را در سال ۱۹۰۹ در مورد به کار بردن واژه تازه ابداع شده *aviation* درک کنیم. هنوز هم اصطلاحات تازه رایج شده، مخالفت‌های مشابهی را برمی‌انگیزد. ما بیشتر به جای توجه به اعتراضات در مورد پسروی زبان، ترجیح می‌دهیم به تکامل دائمی واژه‌های جدید و کاربردهای جدید واژه‌های قدیم، به چشم نشانه اطمینان بخشی از زنده بودن و خلاقیت در شیوه شکل‌گیری زبان که با به پای احتیاجات سخنگویان پیش می‌رود، بنگریم. این شیوه‌ها را بررسی می‌کنیم.

### ابداغ

یکی از فرایندهای واژه‌سازی که در زبان انگلیسی کاربرد کمتری دارد، فرایند ابداع است، یعنی به وجود آوردن واژه‌هایی که کاملاً جدیدند. برای نمونه، می‌توان به ابداع واژه خیالی *somp* اشاره کرد. واژه‌های *aspirin* و *nylon* که در اول به عنوان نام‌های تجاری به وجود آمدند، مثال‌های دیگری هستند. واژه‌های جدیدتر و آشناتر، *Kleenex* و *Xerox* هستند که اینها نیز در آغاز به عنوان نام‌های تجاری ابداع شدند و سرعت در این زبان روح یافتند.

### وام‌گیری

یکی از رایج‌ترین منابع برای ساختن کلمه‌های جدید در انگلیسی، فرایندی است به نام وام‌گیری، یعنی گرفتن کلمه‌هایی از زبان‌های دیگر. زبان انگلیسی، در طول تاریخ خود، واژه‌های قرضی فراوانی از دیگر زبان‌ها گرفته است؛ از جمله: واژه‌های *alcohol* عربی؛ *boss* از هلندی؛ *croissant* از فرانسوی؛ *plum* از فارسی؛ *piano* از ایتالیایی؛ *prezel* آلمانی؛ *robot* از چکسلواکی؛ *zebra* از روسی؛ *guitar* از ترکی و *harem* از فارسی. مسلمانان نیز دیگر واژه‌هایی را از انگلیسی وام می‌گیرند، همانطور که در زبان ژاپنی

1. coinage
2. borrowing
3. loan - words
4. *shinju* مجموعه‌ای از زبان‌ها که قبایل سیاهپوست ساکن در افریقای مرکزی و جنوبی به آن تکلم می‌کنند (م).

کلمه جدید *somp* باشد. حال مثلاً اگر از دوستی بپرسید که این روزها چه کار می‌کنند، ممکن است بگویند:

Oh, I'm a *somp* at a local radio station

ممکن است شما گونه‌های مختلف این کلمه را در مکالمه‌ها بشنوید:

Are *somps* well paid? Oh, it's not bad. But I can't imagine *somping* for the rest of my life

این اصطلاح ممکن است در عناوین روزنامه‌ها یا آگهی‌هایی مثل *Sompist Role in Broadcasting* یا *Vocation as a Sompism* ظاهر شود.

تکنیک مورد بررسی در این مثالها این است که شما، اگرچه قبلاً هرگز اصطلاح *somp* را نشنیده‌اید، احتمالاً در درک معنی سایر کلمه‌های جدید مشتق از این کلمه *somp* (سومپس) مشکلی ندارید؛ یعنی می‌توانید خیلی سریع یک کلمه جدید را درک کنید و صورت‌های مختلف آن کلمه جدید را به کار ببرید. این توانایی باید تا حدی از این امر سرچشمه گرفته باشد که فرایندهای واژه‌سازی در زبان شما بسیار منظم است. در این فصل به بررسی برخی از فرایندهای اساسی که به وسیله آنها واژه‌های جدید به وجود می‌آیند، خواهیم پرداخت.

### فرایندهای واژه‌سازی

به نظر می‌رسد مطالعه فرایندهایی که به موجب آنها، واژه‌های جدید در زبانی مثل انگلیسی به وجود می‌آیند، نسبتاً ساده باشد و این سادگی ظاهری، به هر حال، بسیاری از موضوعهای بحث‌انگیز را که در فصل بعد به بررسی آنها خواهیم پرداخت، تحت‌الشماع قرار می‌دهد. با وجود اختلاف آرا میان محققان در این زمینه، ظاهراً فرایندهای منظمی وجود دارد و ما در فصل بعد، به شرح اصطلاحاتی فنی که برای توصیف این فرایندها به کار می‌روند خواهیم پرداخت و از مثال‌های رایجی که حاصل این فرایندهاست، استفاده خواهیم کرد. باید در نظر داشت که این فرایندها برای مدت محدودی در زبان به کار گرفته می‌شوند و بسیاری از کلمه‌های روزمره کنونی، زمانی استفاده ناپیدا و غیرموردباناه از زبان به شمار می‌آیند. در حال حاضر، برای ما مشکل است دیدگاه‌هایی را که در

جمله، زبانهای هستند مثل همونگ<sup>۱</sup> که در آسیای جنوب شرقی رایج است و در آن، کلمه‌های *hwj* (به معنی ظرف استوانه‌ای) با *kais* (به معنی لوله) ترکیب شده و واژه *hwjkais* (به معنی کتری) تولید گردیده است. صورتهایی مثل *paizkw* (گل + پلاز + عزت) و *hnab loj tes* (کیف + پوشش + دست = دستکش) از واژه‌های ترکیبی جدید در این زبان هستند.

ادغام<sup>۲</sup>

ترکیب دو صورت مجزا برای تولید یک تک عبارت جدید، در فرایندی به نام ادغام نیز وجود دارد، ولی در فرایند ادغام، برای نمونه، بخش اول یک کلمه به بخش آخر کلمه دیگر الحاق می‌شود. در بعضی از بخشهای ایالات متحده آمریکا، محصولی به نام *gasoline* وجود دارد که از *alcohol* درست شده است؛ بنابراین، اصطلاح *adغام شده* برای نامیدن این محصول *gasohol* است. اگر بخواهید ترکیبی از *smoke* و *fog* را به کار ببرید، حاصل آن اصطلاح *smog* می‌شود. بعضی دیگر از نمونه‌های رایج ادغام عبارتند از *brunch* (ترکیبی از *breakfast* و *lunch*)، *motel* (ترکیبی از *motor* و *hotel*) و *telect* (ترکیبی از *television* و *broadcast*). انگلیسیها سالهاست که ایجاد تونلی را به فرانسه، با اشاره *English Channel to France*، بررسی کرده‌اند. همه روزنامه‌ها بدون استثنا، برای اشاره به این طرح، از اصطلاح ادغامی *Channel* استفاده می‌کنند. یکی از ابداعات نسبتاً جدیدتر در مورد فرایند ادغام، گونه‌ای ادغام از سیاست اقتصادی ریگان، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، بود که به این صورت است: *Reaganomics*<sup>۳</sup>.

اختصار

ویژگی کاهش که در فرایند ادغام به طور محسوسی مشاهده می‌شود، در فرایند موسوم به

1. *lunong*
2. *blending*
3. *channel + tunnel*
4. *Reagan + economics* در فارسی نیز برای فرایند ادغام مثالهایی وجود دارد از آن جمله ادغام دو واژه «سرکه» و «لانگین» است که پس از ادغام به صورت «لانگینگین» درآمده است.
5. *clipping*

کلمات *suppanaaketto* (*supermarket*) و *radio rajio* را به کار می‌برند، یا در زبان مجارستانی از کلمه‌های *klub*، *sport* و *futbal* استفاده می‌کنند و با فرانسویها درباره مشکلات *le parking*، بیش از یک لیوان *le whisky* در *le weekend* صحبت می‌کنند.<sup>۱</sup> یک نوع خاص از وام‌گیری، ترجمه فرضی<sup>۲</sup> یا روگفت<sup>۳</sup> است. در این فرایند، عناصر یک کلمه مستقیماً به زبان وام‌گیرنده ترجمه می‌شوند. یک مثال جالب در این مورد عبارت فرانسوی *un graille-ciel* است که ترجمه تحت‌اللفظی آن به انگلیسی *sky-scrape* (خراش آسمان) می‌شود و معمولاً برای اصطلاح انگلیسی *skyscraper* (آسمانخراش) به کار می‌رود. کلمه *supernan* (به معنی ابرمرد) در انگلیسی از اصطلاح آلمانی *Ubersensch* وام‌گرفته شده و حتی خود کلمه (واژه فرضی<sup>۴</sup>)، یعنی *loan - word* از کلمه آلمانی *Lehnwort* گرفته شده است. امروزه اسپانیاییها *perros calientes* (ترجمه تحت‌اللفظی *dogs hot*) یا همان *hot dogs* (به معنی سوسیس) می‌خورند.

ترکیب<sup>۵</sup>

در بعضی از مثالهای بالا ترکیبی از دو کلمه جدا وجود دارد که تشکیل یک صورت واحد داده‌اند. بدین ترتیب، کلمه‌های آلمانی *Lehn* و *Wort* با یکدیگر ترکیب شده، تا کلمه *Lehnwort* تولید شود. این فرایند که از نظر فنی، به فرایند ترکیب شناخته شده، در زبانهای مثل آلمانی و انگلیسی بسیار رایج است، ولی در زبانهای مثل فرانسوی و اسپانیایی رواج کمتری دارد. نمونه‌های واضحی از فرایند ترکیب در زبان انگلیسی عبارتند از: *fingerprint*، *waterbed* و *sunburn*، *wallpaper*، *doorknob*، *textbook*، *wastebasket*، *bookcase*.

این منبع تولید بسیار فعال کلمه‌های جدید، در زبانهای انگلیسی و آلمانی، بوضوح مشاهده شده است، ولی می‌توان آن را در زبانهای کاملاً متفاوت با اینها نیز یافت؛ از این فرایند وام‌گیری در زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود و واژه‌هایی از قبیل سینما، تئاتر، لوسترو مانند آن از این گروهند (م).

1. فرایند وام‌گیری در زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود و واژه‌هایی از قبیل سینما، تئاتر، لوسترو مانند آن از این گروهند (م).
2. *loan - translation*
3. *calque*
4. *compounding* این فرایند در زبان فارسی نیز رایج است؛ نمونه‌هایی از واژه‌های مرکب در فارسی عبارتند از: گلدسته، تلفنخانه و کتابخانه (م).

این فرایند، بویژه در انگلیسی معاصر، خیلی فعال است و با کاربردهای جدید، پیوسته مورد استفاده قرار می‌گیرد. فرایند تبدیل می‌تواند در تبدیل فعل به اسم نیز دخیل باشد؛ مثل فعلهای *guess*، *must* و *try* که منشأ اسمهای *a guess*، *a must* و *a try* هستند. صفت‌هایی مثل *crazy*، *total*، *empty* و *dirty* نیز ممکن است تبدیل به فعل شوند، مثل *total*، *to total* و *dirty*، *to dirty*؛ یا تبدیل به اسم گردند، مثل *a crazy* و *a nasty*. گاهی صورتهای دیگری مثل *up* و *down* هم تبدیل به فعل می‌شوند؛ مثل *They up the prices* یا *We down a few beers*.

شروازها

بعضی از کلمه‌ها از اولین حروف میجموعه‌های دیگر تشکیل می‌شوند. این کلمه‌ها شرواز نام دارند و اغلب آنها را با حروف بزرگ می‌نویسند، مثل *MATO*، *NASA* و *UNESCO*، ولی می‌توان آنها را با حروف کوچک نیز به صورت کلمه‌های روزمره به کار برد: کلمه‌هایی مثل *laser* (که معادل است با *light amplification by stimulated*) و *radar* (که معادل است با *radio detecting and ranging*) و کلمه *scuba* (که معادل است با *self contained underwater breathing apparatus*) از عبارات *situation normal*، *all fouled up* و *snafu* را بشنوید که از عبارات *situation normal*، *all fouled up* و *snafu* گرفته شده است.<sup>۲</sup>

اشتقاق<sup>۳</sup>

در فهرستی که تا بدینجا از فرایندهای واژه‌سازی ارائه دادیم، هنوز به رایجترین فرایند در تولید واژه‌های انگلیسی نپرداخته‌ایم. این رایجترین فرایند، اشتقاق نام دارد و با استفاده از تعداد زیادی از عناصر زبان انگلیسی که در کتابهای لغت فهرست جداگانه‌ای

۱. acronyms  
۲. سر واژه‌ها در فارسی مثل واژه «هما» است، برابر با «هوایی» مثل «ایران» (م).  
۳. derivation

اختصاصاً به طور آشکارتری دیده می‌شود. این فرایند، اغلب در گفتار غیر رسمی، و زمانی رخ می‌دهد که یک کلمه دارای بیش از یک هیجان، به صورت کوئانه‌ری درمی‌آید. واژه *gasoline* هنوز هم به کار می‌رود، ولی کاربرد آن خیلی کمتر از صورت کوتاه شده آن، یعنی *gas* است. نمونه‌های رایج دیگر عبارتند از: *fan* (fanatic)، *ad* (advertisement)، *prof* (professor)، *flu* (influenza)، *lab* (laboratory)، *airplane* (airplane)، *bus* (autobus).

پس‌سازی<sup>۱</sup>

یکی از انواع خاص فرایند کاهش را با عنوان فرایند پس‌سازی می‌شناسند. در این فرایند، کلمه‌ای از یک نوع (معمولاً اسم)، با کاهش، به کلمه دیگری از نوعی دیگر (معمولاً فعل) تبدیل می‌شود. یک نمونه خوب از پس‌سازی، فرایندی است که به موجب آن، اسم *television* اول بار وارد زبان انگلیسی شده و مورد استفاده قرار گرفته، بعد فعل *televise* از آن به وجود آمده است. برخی کلمه‌های دیگر که از طریق این فرایند به وجود آمده‌اند عبارتند از: *editor* (از *edit*)، *donate* (از *donation*)، *opt* (از *option*)، *enthusiasm* (از *enthusia*) و *enthusia* (از *enthusiasm*).

پس - اسم  
{  
پس - فعل  
پس - اسم  
پس - فعل

تبدیل<sup>۲</sup>

تغییر در نقش کلمه معمولاً با عنوان تبدیل شناخته شده است؛ مثل وقتی که یک اسم (بدون هیچ کاهش) تبدیل به فعل می‌شود. نامهای دیگری که به این فرایند داده شده «تغییر مقوله دستوری» و «انتقال نقش» است. اسم‌هایی مثل *vacation*، *paper* و *bottle* و *butler* را می‌توان از طریق فرایند تبدیل، به صورت فعل به کار برد. این امر در جمله‌های زیر دیده می‌شود:

*We are papering the bedroom walls; Have you buttered the toast? We bottled the home - brew last night; They are vacationing in France.*

۱. backformation  
۲. conversion

کاهموس<sup>۱</sup> که در جنوب شرقی آسیا به آن تکلم می‌شود فراهم کرد. این مثالها از کتاب مری فیلد<sup>۲</sup> استخراج شده است:

|                       |              |                             |
|-----------------------|--------------|-----------------------------|
| (to drill)            | see - smee   | (a drill)                   |
| (to chisel)           | toh - mroh   | (a chisel)                  |
| (to eat with a spoon) | hiip - hriip | (a spoon)                   |
| (to tie)              | hoom - hroom | (a thing with which to tie) |

همانطور که در مثالها دیده می‌شود، الگوی منظمی وجود دارد که بر اساس آن، می‌انند *m-* به افعال اضافه می‌شود و صورتی معادل با اسم را می‌سازد. اگر این، یک الگوی کلی در آن زبان باشد و شما بدانید که کلمه *knave* (تنگ) به معنی «تیر»، متعلق به زبان *کاهموس* است، آنگاه باید بتوانید فعل مربوط به این کلمه، یعنی *knave* (تیر) را با *knave*، به معنی «با تیر گرفتن» را به دست آورید.

#### فرایندهای چندگانه

با وجود اینکه فرایندهای واژه‌سازی را یک به یک بررسی کردیم، امکان دارد که در وجود آمدن یک کلمه خاص، بیشتر از یک فرایند دخالت داشته باشند؛ مثلاً کلمه *deli* که ظاهراً یک کلمه مصطلح در انگلیسی امریکایی است، در وهله اول از طریق فرایند وام‌گیری، از صورت آلمانی آن (*delicatessen*) وارد این زبان شده و سپس این صورت قرضی «اختصاص» یافته است. اگر پیشوند کسی شکوه می‌کند که *problems with snowball*، کلمه آخر در این مثال، یعنی *snowballed*، نمونه‌ای از فرایند «ترکیب» است که کلمه‌های *snow* و *ball* را با یکدیگر ترکیب کرده و سپس به دلیل عملکرد فرایند «تبدیل» به صورت فعل به کار رفته است. صورتی که به طور سرواژه به کار می‌رود نیز ممکن است تحت تأثیر سایر فرایندها قرار بگیرند؛ مثل به کار بردن *lass* به عنوان فعل که حاصل فرایند پس‌سازی روی کلمه *laser* است. در عبارت *White Anglo-Saxon Protestant WASP attitudes*، صورت *WASP* (White Anglo-Saxon Protestant) با

تبدارند، انجام می‌شود. این عناصر کوچک را *ویند*<sup>۱</sup> می‌نامند و چند نمونه‌ای از آنها عبارتند از: *un-ness*، *-ful*، *-less*، *-ism*، *-ish*، *pre-*، *mis-*، *un-* که در کلمه‌هایی مثل *sadness*، *joyful*، *careless*، *boyish*، *terrorism*، *prejudice*، *unhappy*، *misrepresent* دیده می‌شوند.

#### پیشوندها و پسوندها<sup>۲</sup>

در کلمه‌های یاد شده روشن بود که بعضی از وندها (*un-*) می‌بایست به آغاز یک کلمه اضافه می‌شدند. اینها را *پیشوند* می‌نامند. صورت دیگر وندها (*ish*) که به آخر یک کلمه اضافه می‌شدند، *پسوند* نامیده می‌شود. تمام کلمه‌های انگلیسی که از طریق اشتقاق شکل می‌گیرند، یا از پیشوند استفاده می‌کنند یا از پسوند و یا از هر دوی آنها؛ بنابراین، کلمه *mistreated* دارای یک پیشوند، کلمه *disrespectful* دارای یک پیشوند و یک پسوند، و کلمه *foolishness* دارای دو پسوند است.

#### میانوندها<sup>۳</sup>

نوع *سومی* از وندها وجود دارد که معمولاً در زبان انگلیسی یافت نمی‌شود، ولی در بعضی از زبانها، کم و بیش رایج است. این نوع وندها را *میانوند* می‌نامند و همانطور که از نامش برمی‌آید، نوعی *وند* است که در داخل یک کلمه جای می‌گیرد. البته امکان دارد مواردی از استعمال این فرایند را در زبان انگلیسی ببینیم، اما به صورت اتفاقی یا در چین خشم و غضب انگلیسی، زبانی که احساساتی شده‌اند؛ مثل *Hallelujah*، *Unfuckingleivable* و *Absofuckinglutely*. ما می‌توانیم این صورت‌های «جالب» را گونه خاصی از میانوندها تلقی کنیم، ولی می‌توان مجموعه مثالهای بهتری را از زبان

1. affix 2. prefixes and suffixes 3. infixes

۴. بنا بر تعریف میانوند از کتاب جولیا فالاک فصل ۳، ص ۲، «میانوند از الحاق یک ونده در داخل ریشه کلمه شکل می‌گیرد». در فارسی، نمونه‌هایی مثل «اساساً» یا «جوهرآخوری» را دارای میانوند تلقی کرده‌اند که با تعریف آن جور در نمی‌آید، بلکه صرفاً یک آوای میانجی در کلمه‌های مرکب است (م).

- b) Tom was worried that he might have AIDS.
  - c) Zee described the new toy as fantabulous.
  - d) Eliza exclaimed, "Absoobloomingly!"
- ۵ در تولید صورت‌هایی که زیرشان خط کشیده شده، در هر مورد بیش از یک فرایند دخالت داشته است. آیا می‌توانید آنها را شناسایی کنید؟
- a) I just got a new car - phone.
  - b) Shiel wants to be a footballer.
  - c) The negotiators blueprinted a new peace proposal.
  - d) Another skyjacking has just been reported.

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) اسم مرکب *birdage* از دو اسم *bird* و *cage* ساخته شده است، در حالی که کلمه *widespread* از یک صفت *wide* و یک فعل *spread* ساخته شده است؛ بنابراین، کلمه‌های مرکب از نظر نوع عناصری که در ساخت آنها با یکدیگر ترکیب می‌شوند، متفاوتند. آیا می‌توانید عناصر مختلف تشکیل دهنده کلمه‌های زیر را تعیین کنید؟

*bedroom, blackbird, brainwash, catfish, clean-shaven, crybaby, haircut, heartbeat, hothouse, hovercraft, leadfree, madman, ready-made, seaisick, sunflower, sunrise, telltale, threadbare, watchdog, well-dressed*

ب) مطالعه بروس داوینگی و جودی فولر<sup>۱</sup> (در دانشگاه میث‌سوت) در مورد زبان پناهندگان همزیگ که اکنون در ایالات متحده امریکا زندگی می‌کنند، مثال‌های جالبی از ساختن واژه‌های جدید به دست داده که برای استعمال در مورد چیزها و تجربه‌های جدید ساخته شده‌اند. اگر به شما مواد ترجمه شده بعضی از کلمه‌های همزیگ را بدهند، آیا می‌توانید مواد انگلیسی کلمه‌های مرکب همزیگ را که در ذیل آمده است پیدا کنید؟

1. Bruce Downing & Judy Fuller

حروف کوچک نوشته شده و از طریق اشتقاق، یک پسوند به آن متصل گردیده است. مسلماً بسیاری از صورت‌های اینچینی عمری کوتاه دارند. شاید آزمون مورد توافق دربارهٔ «لورود» این کلمه‌های نوساخته، همان درج شدن آنها در فرهنگ لغت یک زبان باشد، ولی در این مورد هم ممکن است مخالفت‌هایی از جانب بعضی‌ها ابراز شود؛ مثل آنچه نوآ وستر<sup>۱</sup> در سال ۱۸۰۶، هنگام انتشار اولین کتاب لغتش با آن مواجه شد. او برای درج کلمه‌هایی مثل *advocate* و *test* به عنوان فعل و افزودن کلمه‌های «عامیانه‌ای» مثل *advisory* و *presidential*، مورد انتقاد قرار گرفت. به نظر می‌رسد نوآ نسبت به متقارنانش، شامه تیزتری برای یافتن صورت‌هایی جدید از کلماتی انگلیسی که با دوا و مترقده، داشته است.

پرسشها

۱. کدامیک از عبارتهای زیر نمونه‌ای از «ترجمه قرضی» هستند؟ سایر عبارتها را چگونه توصیف می‌کنید؟
 

|                                    |                            |
|------------------------------------|----------------------------|
| a) <i>luna de miel</i> (اسپانیایی) | <i>honeymoon</i> (انگلیسی) |
| b) <i>mishin</i> (ژاپنی)           | <i>machine</i> (انگلیسی)   |
| c) <i>prening</i> (مجارستانی)      | <i>raining</i> (انگلیسی)   |
۲. کلمهٔ *vaseline*، در اصل نام تجارتهای یک محصول بوده است، ولی حالا کلمه‌ای عادی در زبان انگلیسی شده است. اصطلاح فنی برای توصیف این فرایند چیست؟ و رندهای کلمه‌های *unfaithful*، *carelessness*، *refillable* و *disagree* را تعیین، و مشخص کنید که آنها پیشنهاد هستند یا پسوند.
۳. آیا می‌توانید فرایندهای واژه‌سازی داخل در تولید کلمه‌هایی را که زیرشان خط کشیده شده است تعیین کنید؟
  - a) Laura parties every Saturday night.

1. Noah Webster

منابعی برای مطالعه بیشتر

بررسیهای عمومی بسیاری در زمینه واژه‌سازی در زبان انگلیسی صورت گرفته که از میان آنها، کتاب درسی (1973) Adams و کتاب درسی جدیدتر (1983) Bauer نمونه‌های خوبی هستند. (1976) Aronoff بررسی تخصصی تری انجام داده است. کارهای جامع و مرجع در این زمینه، کار (1969) Marchand یا کار (1972) Quirk *et al.* است که ضمیمه آن عمدتاً بر اساس انگلیسی بریتانیایی است. در مورد انگلیسی امریکایی می‌توانید به مجله *American Speech* مراجعه کنید که به طور منظم مقاله‌هایی را در زمینه واژه‌سازی دربردارد. برای دستیابی به یک بررسی جامع از نمونه‌های معاصر فرایند تبدیل، کار (1979) Clark & Clark را ببینید و در مورد چگونگی به کار رفتن میانوندها در زبان انگلیسی، به کتاب (1980) McMillan نگاه کنید. در زمینه نگرشهای مربوط به کاربرد «خوب» و «بد» زبان انگلیسی، (1980) Finnegan بررسی خوبی انجام داده است و یک کتابشناسی جامع از کارهایی که در زمینه واژه‌سازی صورت گرفته، در کتاب Stein (1973) وجود دارد.

|                            |                             |                           |
|----------------------------|-----------------------------|---------------------------|
| <i>kws</i> (artisan);      | <i>kev</i> (way);           | <i>nlaus</i> (hit, mark); |
| <i>nloo</i> (tree);        | <i>nqaj</i> (rail);         | <i>nlaw</i> (paper);      |
| <i>niam</i> (mother);      | <i>hiau</i> (iron);         | <i>shuaj</i> (medicine);  |
| <i>ishab</i> (vehicle);    | <i>kho</i> (fix);           | <i>hniau</i> (teeth);     |
| <i>mob</i> (sick);         | <i>cai</i> (right, law);    | <i>daw</i> (bird, hawk);  |
| <i>daim</i> (fat);         | <i>muas</i> (buy).          |                           |
| <i>daw hiau</i> (airplane) | <i>kws nloo</i>             | <i>kev kho mob</i>        |
| <i>kws nlaw</i>            | <i>kws nlaus nlaw</i>       | <i>kws kho shab</i>       |
| <i>kws shuaj</i>           | <i>kws hiau</i>             | <i>kev cai</i>            |
| <i>kev nqaj hiau</i>       | <i>shab nqaj hiau</i>       | <i>niam hiau</i>          |
| <i>kws kho hniau</i>       | <i>daim nlaw muas shuaj</i> |                           |

ج) در مثالهای زیر تعدادی از فرایندهای واژه‌سازی مشاهده می‌شوند. آیا می‌توانید تشخیص دهید که در هر یک از این مثالها چه فرایندی به کار رفته است و آیا تا به حال، به نمونه‌های مشابهی برخورد کرده‌اید؟

*When I'm ill, I want to see a doc, not a vet.*

*I was a deejay before, but now I emcee in a nightclub.*

*That's a - whole - nother problem.*

*The deceased's cremains were scattered over the hill.*

*He's always taking pills, either uppers or downers.*

د) فقط تعداد محدودی از واژه‌های قرضی انگلیسی در این فصل مطرح شده بودند. آیا می‌توانید با استفاده از فرهنگ لغت (اگر امکان داشته باشد، فرهنگ ریشه‌شناسی) پی ببرید که کدامیک از واژه‌های زیر قرضی هستند و از کدام زبانها گرفته شده‌اند؟

*advantage, assassin, caravan, cash, child, clinic, cobalt, cockroach, crime, have, laundry, measles, physics, pony, ranch, scatter, slogan, violent, wagon, yacht, zero.*

تلاش برای توصیف زبان به طور کلی، و صورت‌های زبانی به طور خاص، وجود دارد.

### واژه‌شناسی

در بسیاری از زبانها چیزی که ظاهراً یک صورت مفرد به نظر می‌رسد، در عمل به تعداد زیادی از عناصر «کلمه مانند» تبدیل می‌شود؛ مثلاً در زبان سواحلی<sup>۱</sup> (که در سراسر افریقای شرقی بدان تکلم می‌شود) صورت *nitakapenda* مفهومی را می‌رساند که معادل انگلیسی آن چیزی مثل *I will love you* است. آیا این کلمه سواحلی یک کلمه واحد است؟ اگر آن را یک کلمه به حساب آوریم، آنوقت این صورت ظاهراً از عناصری تشکیل شده که در انگلیسی تبدیل به کلمه‌های مجزای می‌شوند و معادل تحت‌الفظی آن به صورت زیر نشان داده می‌شود:

*ni - ta - ku - penda*  
I will you love

به نظر می‌رسد این کلمه سواحلی با چیزی که در انگلیسی کلمه به حساب می‌آید متفاوت باشد. با وجود این، در بین این زبانها تشابهات آشکاری وجود دارد که با آنها می‌توان عناصر مشابه موجود در یک پیام کلی را در هر دو زبان یافت. شاید راه بهتر برای نگرستن به صورت‌های زبانی گوناگون این باشد که به جای آنکا به تشخیص «کلمه‌ها»، از این «عناصر» موجود در پیام بیشتر استفاده کنیم. تمرین فوق، نمونه‌ای از پژوهش صورت‌ها در زبان است. که عموماً واژه‌شناسی نامیده شده است. این اصطلاح که معنی آن مطالعه صورت‌هاست، اول بار در زیست‌شناسی به کار برده شده، اما از اواسط قرن نوزدهم، در توصیف آنگونه از پژوهشها به کار رفت که همه عناصر اصلی مستعمل در یک زبان را تحلیل می‌کنند. چیزهایی را که به «عناصر» موجود در صورت زبانی یک پیام توصیف کردیم، از نظر فنی با عنوان تکواژ<sup>۲</sup> می‌شناسند.

۱. Swahili؛ یکی از زبانهای خانواده بانتو (م).

### فصل هفتم

#### واژه‌شناسی<sup>۱</sup>

شاید نظر کوئین تیلان<sup>۱</sup> درباره زبان که می‌گویند: «گفتار ساخته و پرداخته فحاش و تشبلی که از آسمان فرستاده شده باشد نیست»، تا حد زیادی درست باشد. گفتار از آسمان بر ما نازل نشده، آن هم به طور بگدست و کامل، بلکه بر مبنای احتیاج به وجود آمده و بر حسب اتفاق گسترش یافته و بنابراین، از بخشهای متفاوتی تشکیل شده که با بی‌دقتی، تکلف، بادگیری (تجربی) یا ناآگاهی، گردهم آمده‌اند.

ساموئل جانسون<sup>۲</sup> (۱۷۶۷)

در فصل قبل، فرایندهای واژه‌سازی را چنان بررسی کردیم که گویی واحد موسوم به «کلمه»، صورتی منظم و بسادگی قابل تشخیص دارد. وقتی به یک متن مکتوب انگلیسی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم کارنامه‌قولی هم نکرده‌ایم؛ چون «کلمه‌های» موجود در آن متن، مسلماً همان مجموعه چیزهایی است که با رنگ سیاه مشخص شده و فاصله‌های به نسبت بیشتری آنها را از یکدیگر جدا کرده است. متأسفانه، در استفاده از این روش، مشکلات زیادی در

1. Morphology

۲. Marcus Fabius Quintilianus؛ عالم علم بدیع در قرن اول میلادی که اهل روم بوده است (م).

3. Samuel Johnson

| undressed |        | cardinals |        |
|-----------|--------|-----------|--------|
| un-       | dress  | -ed       | care   |
| پوشند     | ساک    | پوشند     | ساک    |
| (مقید)    | (آزاد) | (مقید)    | (آزاد) |

باید یادآور شویم که این نوع توصیف، تا حدی ساده‌نگری به اصول واژه‌شناسی در زبان انگلیسی است. در بسیاری از کلمه‌های انگلیسی، عنصری که به نظر می‌رسد سناک باشد، در واقع یک تکواژ آزاد نیست. در کلمه‌هایی مثل *repair*، *reduce* و *receive* می‌توانیم تکواژ مقید - *re* را تشخیص بدهیم؛ ولی عناصر *peat*، *duce* و *ceive* - تکواژهای آزاد نیستند. هنوز هم در مورد خصوصیت صحیح این عناصر اختلافاتی وجود دارد و شما ممکن است در توصیف آنها با اصطلاحات فنی مختلفی مواجه شوید. شاید با تیسین تمایزی ساده بین صورت‌هایی مثل *ceive* و *duce* - به عنوان «سناک‌های مقید» و صورت‌هایی مثل *care* و *dress* به عنوان «سناک‌های آزاد»، کمکی به حل این مشکل کرده باشیم.

ضمیمه  
مجموعه  
تکواژها

تکواژ  
تکواژها

تکواژهای آزاد

آنچه را ما تکواژهای آزاد توصیف کردیم، به دو طبقه تقسیم می‌کنند. طبقه اول مجموعه‌ای از اسمها، صفتها و فعلهای معمولی است که به تالی ما «مختارهای» پیامها را می‌رساند. به این تکواژهای آزاد، تکواژهای واژگانی<sup>۱</sup> می‌گویند و مثالهای آن عبارتند از تکواژهای *finger*، *stad*، *long*، *yellow*، *sincere*، *open*، *look*، *boy*، *man*، *house*، *follow* و *break*.

گروهی دیگر از تکواژهای آزاد را تکواژهای هفتی<sup>۲</sup> می‌نامند. نمونه‌های آن عبارتند از: *near* و *above*، *in*، *the*، *that*، *it*، *and*، *but*، *when*، *because*، *on*. این مجموعه در زبان انگلیسی، از تعداد زیادی از کلمه‌هایی مانند حروف ربط، حروف اضافه، حروف تعریف و ضمایر تشکیل شده است.

1. lexical morphemes 2. functional morphemes

تکواژها

احتیاجی نیست برای گفتن این مطلب که احتمالاً صورت کلمه‌ها از تعدادی عناصر تشکیل شده‌اند؛ به زبانهای دیگری مثل سواحلی مراجعه کنیم. بسادگی می‌توان تشخیص داد که کلمه‌های انگلیسی مثل *talks*، *talker*، *talked*، *talking* از یک عنصر *talk* و عناصر دیگری مثل *-ing*، *-er*، *-s* تشکیل شده‌اند. این عناصر را تکواژ نامیده‌اند. تکواژ یعنی «کوچکترین واحد معنی‌دار یا تقشمتند دستوری». بگذارید این تعریف رو با چند مثال روشنتر کنیم. مثلاً کلمه *reopened* در جمله *The police reopened the investigation*، از سه تکواژ تشکیل شده است: یک واحد کوچک معنایی *re* (به معنی تکرار) و یک واحد کوچک تقشمتند دستوری *-ed* - (نشاندننده زمان گذشته). کلمه *tourists* نیز از سه تکواژ تشکیل شده است: یک واحد کوچک معنایی *tour*، یک واحد کوچک معنایی *-ist* (به معنی شخصی که کاری انجام می‌دهد) و یک واحد کوچک تقشمتند دستوری *-s* (نشانی جمع).

تکواژهای آزاد و مقید<sup>۱</sup>

با توجه به دو مثال فوق، می‌توانیم تمایز زیادی بین دو نوع از تکواژها قابل شویم: تکواژهای آزاد که می‌توان آنها را به طور مستقل، به عنوان کلمه‌های واحد به کار برد، مثل *open* و *tour*؛ و تکواژهای مقید که نمی‌توانند به طور مستقل به کار روند، بلکه به صورتهای دیگر می‌چسبند، مثل *re*، *-ist*، *-ed*، *-s*. این مجموعه آخر را جزو گروهی از تکواژها به شمار می‌آورند که در فصل هفتم، وید نامیده شدند. بنابراین، در زبان انگلیسی، تمام ویدها جزو تکواژهای مقیدند. تکواژهای آزاد، در انگلیسی، عموماً به صورت مجموعه‌ای از صورتهای واژه‌های مستقل به کار می‌روند. هرگاه تکواژهای آزاد را همراه با تکواژهای مقید به کار ببریم، صورت واژه‌های اصلی دخیل در این امر را از نظر فنی، سناک<sup>۲</sup> (بین) می‌نامند. به مثال ذیل توجه کنید:

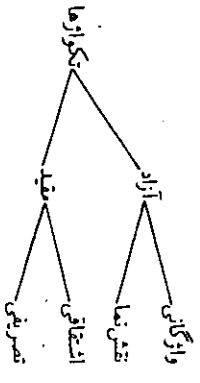
1. free and bound morphemes 2. stem



The boy's wildness shocked the teachers

|       |           |         |           |         |           |     |          |
|-------|-----------|---------|-----------|---------|-----------|-----|----------|
| The   | boy       | 's      | wild      | -ness   | shock     | the | teachers |
|       | واژه‌گانی | تصرفی   | واژه‌گانی | اشتقاقی | واژه‌گانی |     |          |
| -ed   | the       | teach   | -er       | -s      |           |     |          |
| تصرفی | واژه‌گانی | اشتقاقی | تصرفی     |         |           |     |          |

از جدول زیر می‌توانید به عنوان روش مفیدی برای به خاطر سپردن طبقات مختلف تکواژها استفاده کنید:



### مشکلات موجود در توصیف واژه‌شناسی

جدول نسبتاً منظم فوق بر تعدادی از مشکلات مهم در تحلیل واژه‌شناسی زبان انگلیسی سربوش می‌گذارد. ما تاکنون فقط به بررسی آن دسته از کلمه‌های انگلیسی پرداخته‌ایم که در آنها تکواژهای مختلف، به‌عنوان عناصر منفرد به آسانی قابل تشخیص بودند؛ مثلاً تکواژتصرفی -s به کلمه cat اضافه می‌شد و صورت جمع cats به‌دست می‌آمد. جالباً باید ببینیم که آن تکواژتصرفی که واژه sheep را به صورت sheep جمع می‌بندد یا men را صورت جمع men قرار می‌دهد، چیست؟ سوال مرتبط دیگر مربوط می‌شود به تصرفی که went را صورت گذشته‌go قرار می‌دهد. هنوز سوال دیگری وجود دارد که مربوط به اشتقاق صفتی مثل legal می‌شود. اگر al- در این کلمه یک پسوند اشتقاقی باشد، بدانگونه که در صورت‌هایی مثل institutional مشاهده می‌شود، سناک کلمه مذکور چه خواهد بود؟ مسلماً سناک آن teg نیست.

زبان‌شناسان هنوز این موارد اشکال برانگیز و بسیاری از موارد دیگری را که در تحلیل زبان‌های مختلف پیش می‌آید، به‌طور کامل حل نکرده‌اند. حل این مشکلات در

### تکواژهای مقید

مجموعه‌ای از ریشه‌ها که در طبقه تکواژهای مقید جای دارند را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد. یکی از این دو نوع که قبلاً آن را در فصل هفتم بررسی کردیم، **تکواژ اشتقاقی**<sup>۱</sup> است. اینها اغلب برای ساختن کلمه‌های جدید به کار می‌روند تا از سناک کلمه‌هایی بسازند که از نظر دستوری متفاوتند. بنابراین، افزودن تکواژ اشتقاقی -ness، صفت good را به اسم goodness تبدیل می‌کند. فهرست تکواژهای اشتقاقی شامل پسوندهایی می‌شود که عبارتند از -th در foolish، در -ly و badly در payment، این فهرست شامل پیشوندهایی هم می‌شود؛ مثل -sun، -co، -dis، -er، -pre و -re بسیاری دیگر.

مجموعه دوم از تکواژهای مقید، شامل **تکواژهای تصرفی**<sup>۲</sup> می‌شود. این تکواژها در انگلیسی برای تولید کلمه جدید به کار نمی‌روند، بلکه کاربرد آنها بیشتر برای نشان دادن جنبه‌هایی از نقش دستوری است. از تکواژهای تصرفی برای نشان دادن اینکه آیا یک کلمه جمع است یا مفرد، زمان گذشته است یا نه، و صفت فعلی است یا ملکی، استفاده می‌شود. کاربرد عملی تکواژهای تصرفی را می‌توان در این دو مثال دید: *ed*- برای تبدیل زمان فعل jump به گذشته (jumped) و *s*- برای جمع بستن کلمه boy (boys). مثالهای دیگر، پسوندهای *-ing*، *-s*، *-er*، *-est* و *-s* هستند که در عبارتهای *Myrna is singing*، *Myrna is smaller*، *she is smaller*، *she sings* و *the smallest*، *Myrna's horse* به کار رفته‌اند. توجه داشته باشید که در زبان انگلیسی، تمام تکواژهای تصرفی<sup>۳</sup> پسوند هستند.

### توصیف واژه‌شناسی

حالا که با تمام اصطلاحات موجود برای انواع مختلف تکواژها آشنا شده‌ایم، می‌توانید «عناصر» بسیاری از جمله‌های انگلیسی را فهرست کنید؛ به عنوان مثال، جمله انگلیسی

1. derivational morphemes
2. inflectional morphemes
3. morphological description

+ cat را به وجود آورده، ولی صورت‌های واقعی این واژگها که از تکواژ منفرد «جمع» حاصل می‌شوند، در نهایت با یکدیگر متفاوتند؛ با وجود این، همه آنها تکواژگونه‌های یک تکواژند. مثلاً گفته‌اند یکی از تکواژگونه‌های «جمع»، واژگ تھی<sup>۱</sup> (th) است و صورت جمع sheep، در واقع sheep + θ است. موارد دیگر، یعنی صورت‌های بیفاده جمع و زمانهای گذشته در انگلیسی، بدینگونه توصیف می‌شوند که دارای قواعد نظام تکواژی جداگانه‌اند؛ بنابراین، «جمع + man» با «زمان گذشته + ego» تحلیلی در سطح تکواژ به شمار می‌آیند که به صورت went و men در سطح واژگ، دارای نمود واقعی می‌شوند.

سایر زبانها

بر این نوع تحلیل انتقادهایی وارد است، خصوصاً وقتی که در مورد زبانهای دیگر به کار برده می‌شود؛ با وجود این، فقدان یک نظام تحلیلی جامع نباید ما را از کشف و توصیف برخی از مشخصه‌های تکواژی سایر زبانها مأیوس کند. ظاهراً بعضی از الگوها را می‌توان به وسیله طبقات اصلی، مذکور توصیف کرد. در مقالهای زیر، اولین گروه متعلق به زبان انگلیسی و دومین گروه متعلق به زبان آرتک<sup>۱</sup> است:

| سای                         | تصرفی                  |
|-----------------------------|------------------------|
| DARK + -EN (و اداری کردن)   | -ED (گذشته) = DARKENED |
| MIC (مردن) + TIA (باعت شدن) | -S (آینده) = MICTIAS   |

الگوهای متفاوتی در سایر زبانها وجود دارند. چند نمونه‌ای را که در اصل، گلیسون<sup>۲</sup> (۱۹۵۵) ارائه کرده، مورد بررسی قرار می‌دهیم و سعی می‌کنیم خصوصیات واژه‌شناسی قابل شناسایی آنها را استخراج کنیم. اولین نمونه، از زبان کانوری<sup>۳</sup> است (زبانی که در نیجریه بدان تکلم می‌شود).

- 1. zero - morph
- 2. Avic
- 3. Gleason
- 4. Kanuri

بعضی موارد ساده‌تر از موارد دیگر است. رابطه بین کلمه‌های law و legal، بازتابی از تأثیر تاریخی سایر زبانها بر کلمه‌های انگلیسی است. صورت کنونی کلمه law، حاصل واژه‌شناسی زبان انگلیسی باستان از زبان اسکاتلندی پیاوی باستان است که در حدود هزار سال قبل صورت گرفته است. صورت کنونی legal از صورت لاتینی legalis (مربوط به قانون) وام گرفته شده است. در نتیجه، هیچ رابطه اشتقاقی بین این دو صورت در زبان انگلیسی وجود ندارد. چنین رابطه‌ای بین اسم mouth (از انگلیسی باستان) و صفت oral (حاصل وامگیری از لاتین) نیز وجود ندارد. گفته‌اند که تعداد بسیار زیادی از کلمه‌های انگلیسی، الگوهای واژه‌شناسی خود را مدیون زبانهای مثل لاتین و یونانی هستند؛ در نتیجه، باید توصیف کامل واژه‌شناسی در زبان انگلیسی، هم از نظر تأثیرات تاریخی و هم از نظر تأثیر عناصر قرضی، تشریح شود.

واژگها و تکواژگونه‌ها

حل سایر مشکلات، همچنان بحث‌انگیز باقی می‌ماند. یکی از روشهای برخورد با تفاوت‌های موجود در تکواژهای تصریفی، مطرح کردن توهمات در قواعد نظام تکواژی<sup>۱</sup> است. به این منظور، ما وجوه تشابه بعضی از فرایندهایی را که قبلاً در بحث واج‌شناسی (فصل ششم) ذکر شده بود، استخراج می‌کنیم. اگر «آواها»<sup>۲</sup> را ظاهر آروایی واقعی «واجها» بدانیم، می‌توانیم واژگها را نیز صورت‌های واقعی مستعمل برای تکواژها بدانیم؛ بنابراین، صورت cat یک واژگ منفرد است که نشاندهنده یک تکواژ واژگانی است و صورت cats از دو واژگ تشکیل شده است که نشاندهنده یک تکواژ واژگانی و یک تکواژ تصریفی (جمع) است. هماگونی که از واجگونه‌های یک واج خاص صحبت کردیم، حالا می‌توانیم تکواژگونه‌های یک تکواژ خاص را نیز تشخیص بدیم. تکواژ «جمع» را در نظر بگیریم. توجه کنید که این تکواژ را می‌شود به تعدادی از تکواژهای واژگانی وصل کرد و ساختهای مثل جمع + man، جمع + sheep و جمع

- 1. morphs and allomorphs
- 2. morphological realization rules
- 3. phones

روش کاملاً متفاوتی را برای تمیز صورت‌های جمع به نمایش در آوریم:

| ایلوکانو                         |            | ایلوکانو |
|----------------------------------|------------|----------|
| (سر) <i>tilo - utilo</i>         | (سر‌ها)    |          |
| (جاده) <i>dalian - daldalian</i> | (جاده‌ها)  |          |
| (زندگی) <i>biag - biblag</i>     | (زندگی‌ها) |          |
| (گیاه) <i>mila - mnila</i>       | (گیاهان)   |          |

ظاهراً در این مثالها بخش اول صورت مفرد تکرار شده است. وقتی که در صورت مفرد، بخش اول - *bi* باشد، در صورت جمع؛ این بخش تکرار می‌شود؛ یعنی به صورت *bibli* درمی‌آید. فرایندی که در این مورد به کار رفته است، از نظر فنی، با عنوان تکرار شناخته شده است و بسیاری از زبانها از این شیوه تکرار به عنوان وسیله‌ای برای تصریف استفاده می‌کنند. شما با مشاهده چگونگی تمایز بین صورتهای جمع و مفرد در زبان ایلوکانو، باید بتوانید از صورت جمع *ralition* (به معنی کشتزارها)، صورت مفرد آن را (به معنی کشتزار) استخراج کنید. اگر از الگوی مورد نظر پیروی کنید، باید صورت *ralion* را به دست بیاورید.

در آخر، چند نمونه جالب به نقل از لیزا میگول<sup>۱</sup>، به زبان تاگالوگ<sup>۲</sup> (یکی دیگر از زبانهای فیلیپینی) آورده می‌شود:

| تاگالوگ                |                             | تاگالوگ                |
|------------------------|-----------------------------|------------------------|
| (نوشتن) <i>sulat</i>   | (صد کردن) <i>lawag</i>      | <i>basa</i> (خواندن)   |
| <i>sumulat</i> (نوشتن) | <i>rumawag</i> (صد کردن)    | <i>bumasa</i> (خواندن) |
|                        | <i>sustalar</i> (صد خواندن) | <i>babasa</i> (خواندن) |

اگر فرض کنیم که اولین کلمه در هر گروه نوعی ستاک است، در دومین کلمه از هر مجموعه، عنصر - *um* - بعد از نخستین همخوان الحاق شده است که نمونه‌ای از میانوند است. توجه داشته باشید که در سومین کلمه هر گروه، تغییر به صورت تکرار نخستین

1. reduplication

2. Lisa Miguel

3. Tagalog

کانوری

|             |                         |         |
|-------------|-------------------------|---------|
| (بسیار خوب) | <i>karie - nankarie</i> | (خوبی)  |
| (بزرگ)      | <i>kura - nankura</i>   | (بزرگی) |
| (کوچک)      | <i>gana - nangana</i>   | (کوچکی) |
| (بد)        | <i>dibi - nandibi</i>   | (بدی)   |

از این مجموعه چنین نتیجه می‌گیریم که پیشوند - *nam* یک تکرار اشتقاقی است که می‌توان از آن برای اشتقاق اسم از صفت استفاده کرد. کشف یک مشخصه واژه‌شناسی منظم از این نوع، ما را قادر می‌کند تا در هنگام رودررویی با سایر صورتهای آن زبان، پیشگوئیهای مسلمی بکنیم؛ مثلاً اگر در زبان کانوری، واژه موجود برای «طول» *nankaruga* باشد، می‌توانیم مطمئن شویم که واژه موجود برای «طول» *kangra* است. زبانهای مختلف روشهای گوناگونی را برای تولید نشانه‌های تصریفی کلمه‌ها به کار می‌گیرند. در اینجا چند مثال از زبان گاندا<sup>۱</sup> (زبانی که در اوگاندا بدان تکلم می‌شود) می‌آوریم:

| گاندا     |                          | گاندا  |
|-----------|--------------------------|--------|
| (دکترها)  | <i>omasawo - abasawo</i> | (دکتر) |
| (زن‌ها)   | <i>omukazi - abakazi</i> | (زن)   |
| (دخترها)  | <i>omuwala - abawala</i> | (دختر) |
| (وارث‌ها) | <i>omusika - abasika</i> | (وارث) |

در این نمونه کوچک می‌بینیم که پیشوند تصریفی - *omu* با اسمهای مفرد به کار می‌رود و پیشوند تصریفی - *aba* با صورتهای جمع همان اسمها به کار می‌رود. حالا اگر به شما بگویند *abalenzi* یک کلمه جمع به معنی «پسرها» در زبان گاندا است، شما باید بتوانید صورت مفرد آن (پسر) را تعیین کنید که مسلماً *omulenzi* خواهد بود.

موارد زیر که از زبان ایلوکانو<sup>۲</sup> (زبان فیلیپینیها) آورده شده‌اند، کمک می‌کنند تا

1. Ganda

2. Ilcano

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) در زبان انگلیسی، اغلب معنیهای منظمی برای وندهای اشتقاقی وجود دارد (مثلاً *en* - به کلمه‌های *dark* یا *sharp* اضافه می‌شود و معنایی *make sharp* را می‌رساند). آیا در وندهای اشتقاقی مستعمل در مجموعه کلمه‌های زیر، نظم معنایی وجود دارد؟

- *shorten, blacken, golden, deepen, soften, wooden*
- *laughable, readable, breakable, reasonable, perishable, enjoyable*
- *rewriting, rebuild, refine, remiss, relax, refuse*

ب) در اینجا داده‌هایی از زبان ترکی وجود دارد که فریده ارکو فراهم آورده است. آیا می‌توانید صورتهای حذف شده در جدول زیر را پیدا کنید؟

|         |              |   |                 |           |
|---------|--------------|---|-----------------|-----------|
| (انسان) | <i>adama</i> | - | <i>adamlar</i>  | (انسانها) |
| (سز)    | ---          | - | <i>sizlar</i>   | (اسرار)   |
| (مکان)  | <i>yer</i>   | - | <i>yerler</i>   | (اماکن)   |
| (جاده)  | ---          | - | <i>yollar</i>   | (جاده‌ها) |
| (فعل)   | ---          | - | <i>killilar</i> | (قتلها)   |
| (دست)   | <i>el</i>    | - | ---             | (دستها)   |
| (بازو)  | <i>kol</i>   | - | ---             | (بازوها)  |
| (زنگ)   | ---          | - | <i>ziller</i>   | (زنگها)   |
| (دوست)  | ---          | - | <i>dostlar</i>  | (دوستان)  |

۲. در ترکی، واژه‌های *o* و *a* واژه‌های پسین هستند و واژه‌های *e* و *lar* -، در چه پیشین. در این صورت، آیا می‌توانید بگویید دو واژهک جمع (*ler* و *lar* -، در چه موقعیتهایی به کار برده می‌شوند؟  
 ج) در اینجا مثالهای دیگری از جمله‌های سواحلی ذکر شده است. آیا می‌توانید

هیچ صورت گرفته است؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که زمان آینده را در زبان تاگالوگ، با تکرار نشان می‌دهند. اگر بدانید که *lapit* در زبان تاگالوگ، فعلی است به معنی «اینجا آمدن»، چگونه می‌توان عبارتهای «بیا اینجا» و «اینجا خواهد آمد» را از یکدیگر تمیز داد؟ نظرتان در مورد *lalapit* و *lumapit* چیست؟

پرسشها

۱. الف) تکرارهای موجود در کلمه‌های زیر را تعیین کنید.

- mistake, previewer, shorten, unhappy, feartessly*
- ب) در کدامیک از مثالهای زیر، حرف *a* را تکرار مقید به شمار می‌آوریم؟  
*a boy, apple, atypical, AWOL*

۲. تکرارهای نقش نما را در جمله‌ها زیر مشخص کنید.

*The old man sat on a chair and told them tales of woe.*

۳. در عبارتهای زیر، تکرارهای تصریفی را مشخص کنید.

- a) *the teacher's books*
- b) *it's snowing*
- c) *the newest model*
- d) *the cow jumped over the moon*

۴. تکرارگونه‌های تکرار جمع، در مجموعه کلمه‌های انگلیسی زیر کدام است؟

*dogs, oxen, deer, judges, curricula*

۵. برای ترجمه‌های انگلیسی موجود در سمت چپ در جدول زبانهای زیر، مواد بسازید.

|                                |                    |                        |          |
|--------------------------------|--------------------|------------------------|----------|
| <i>will buy</i>                | <i>bill</i>        | <i>buy</i>             | تاگالوگ  |
| <i>sweet</i>                   | <i>namkaji</i>     | <i>sweetness</i>       | کانزوی   |
| <i>to place in cartobe</i>     | <i>snial</i>       | <i>an car ornament</i> | کامهمو   |
| <i>twins</i>                   | <i>ornalong go</i> | <i>twin</i>            | گاندا    |
| <i>window</i>                  | <i>lawdwa</i>      | <i>windows</i>         | اپلوکانو |
| <i>to fold a small package</i> | <i>orniap</i>      | <i>a small package</i> | کامهمو   |
| <i>Eat!</i>                    | <i>kain</i>        | <i>eat</i>             | تاگالوگ  |

بین تکواژ و واژگ ضروری است، در فصل پنجم کتاب Lyons (1968) توضیح داده شده است. کتاب درسی جامع در این زمینه کتاب Matthews (1974) است. علاقه به علم صرف در کارهای اولیه‌ای که در مورد زبان انجام شده بیشتر بوده است. اگر مایل باشید به عقب برگردید، می‌توانید به دو دیدگاه (1933) Bloomfield و (1954; 1958) Hockett مراجعه کنید. اگر به آشنایی با زبان سواحلی علاقه دارید، (1979) Hinnebusch مقدمه‌ای بسیار واضح و خلاصه در این مورد عرضه کرده است.

صورتی‌هایی را که با عناصر ترجمه‌های انگلیسی مشابهند به دست آورید؟

|                   |                      |                    |                     |
|-------------------|----------------------|--------------------|---------------------|
| <i>alipia</i>     | (she passed by)      | <i>alikapiga</i>   | (she beat you)      |
| <i>waliondoka</i> | (they left)          | <i>nilinlipa</i>   | (I paid him)        |
| <i>niliwapika</i> | (I cooked them)      | <i>nilikapenda</i> | (I will love you)   |
| <i>uwanza</i>     | (you will sell them) | <i>uwapiga</i>     | (you will beat me)  |
| <i>niandoka</i>   | (I will leave)       | <i>niwapenda</i>   | (we loved them)     |
| <i>uwapita</i>    | (we will pass by)    | <i>wawapita</i>    | (they will pay him) |

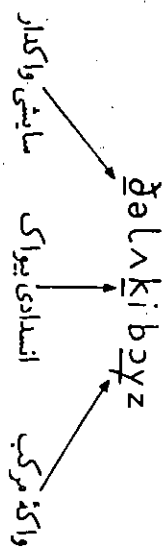
حالا با در نظر گرفتن فرایندهای واژه‌سازی شناخته شده در زبان تاگاواگ، می‌توانید برای توصیف عناصر و فرایندهای دخیل در مثالهای زیر از زبان تاگاواگ، آنها را تجزیه و تحلیل کنید؟

|                   |                       |                  |                    |
|-------------------|-----------------------|------------------|--------------------|
| <i>hanap</i>      | (look for)            | <i>sulat</i>     | (write)            |
| <i>hinanap</i>    | (was looked for)      | <i>sinulat</i>   | (was written)      |
| <i>hunanhanap</i> | (is looking for)      | <i>sunusulat</i> | (is writing)       |
| <i>hinahanap</i>  | (is being looked for) | <i>sinusulat</i> | (is being written) |
| <i>basag</i>      | (break)               | <i>lawag</i>     | (call)             |
| <i>binasag</i>    | (was broken)          | <i>tinawag</i>   | (was called)       |
| <i>burnabasag</i> | (is breaking)         | <i>tunatawag</i> | (is calling)       |
| <i>binabasag</i>  | (is being broken)     | <i>tinatawag</i> | (is being called)  |

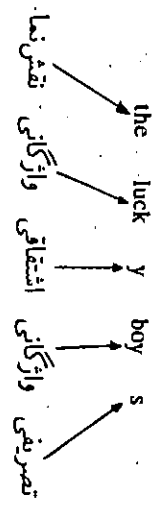
منابعی برای مطالعه بیشتر

بیشتر کتابهای مقدماتی زبان‌شناسی بخشی در مورد واژه‌شناسی دارند؛ مثل فصل چهار از کتاب (1983) Fromkin & Rodman یا فصل سه از کتاب & Demers Akmajian (1984) Harnish تمرینهای جالبی که مجموعه وسیعی از زبانهای مختلف را شامل می‌شوند، در کتاب (1955) Gleason آورده شده‌اند. رابطه بین تکواژها و واژگها به طور واضحی در بخش دو کتاب (1980) Brown & Miller نشان داده شده و اینکه چرا تمایز

عبارتهایی برداشتم که به صورت زنجیره‌های آوایی به نمایش درمی‌آیند؛ مثل:



می‌توانیم همان عبارت زبانی را به صورت زنجیره‌ای از تکواژها نیز توصیف کنیم؛ مثل:



با این تفاسیر، می‌توانیم تمام واژه‌های یک زبان را به وسیله ساخت آوایی و تکواژی‌شان نشان دهیم.

**دستور**

تا به اینجا، هنوز این امر را شرح نداده‌ایم که کلمه‌های مذکور، فقط براساس تعداد محدودی از الگوها ترکیب می‌شوند. ما عبارت *the lucky boys* را عبارت خوش‌ساختی در زبان انگلیسی تشخیص می‌دهیم، ولی دو عبارتی که در زیر می‌آیند، خوش‌ساخت نیستند:

• *boys the lucky*

• *lucky boys the*

(در کنار هر کدام از ساختهای بد ساخت، یک ستاره گل‌زده شده است که شیوه‌های نوارزادگی است برای نشان دادن ساختهای بدساخت یا غیر دستوری)

با براین ما به توصیف ساخت عبارتها و جمله‌هایی نیازمندیم که برای تمامی زنجیره‌های دستوری توجیه‌کننده باشند و زنجیره‌های غیر دستوری را حذف کنند. با

فراهم کردن چنین توجیهی وارد مطالعه دستور می‌شویم. باید یادآور شویم که این اصطلاح، بی‌دریغی و برای تعداد زیادی از پدیده‌های گوناگون به کار می‌رود.

**فصل نهم**

**عبارتها و جمله‌ها: دستور**

آه، چه شبهای آزار دهنده‌ای دارد مردی که عرووش  
اقسام منطق را می‌داند.

زنگار که زن من درس منطق بخواند یا کتب تاریخی ترجمه کند؛  
من ترجیح می‌دهم که زنم احسب باشد، تا منکبر و پرحرف نباشد؛  
من زنهایی را که پیش آنها رفتن به منزلت پیش معلم رفتن است، دوست ندارم.  
زنهایی که از درخت دستور بالا می‌روند  
و جایگاه روش اسم، فعل و صیغه‌های فعل را بیخوبی می‌دانند.

جان دواپینا، *طیغ ششم چورتان* (۱۶۱۳)

ما قبلاً دو سطح توصیفی را که در مطالعه زبان کاربرد داشت بررسی کردیم و به توصیف

۱. John Dryden (۱۶۳۱-۱۷۰۰)، این شعر دربارین ترجمه یکی از شعرهای شاعر معروف روسی، چورتان، است. شاعر به یکی از دوستانش توصیه می‌کند که از دواچ نکند (م).
۲. Decimus Junius Juvencalis (۶۰-۱۱۴)، شاعر و طبی‌نویس روسی، اتمسار ۱۶ گانه او که مجموعه (مثنوی) نام دارد، پیشتر، انتقاد از اوضاع و آداب و رسوم شهر روم است و در اوایل قرن دوم میلادی نوشته شده است (م).

circus and they cheered loudly  
 ضمیر حرف ربط اسم فعل قید

دستور سستی<sup>۱</sup>

اینگونه اصطلاحات که برای نامیدن مقولات دستوری کلمه‌ها در جمله به کار می‌روند، از دستور سستی گرفته شده‌اند و مثلاً آنها را می‌توان در زبانهای مثل لاتین باستان و یونانی یافت. چون از این زبانهای قدیمتر توصیفهای دستوری کامل و جالیافته‌ای وجود داشته، ظاهراً امر معمولی به نظر می‌رسیده که مقولات موجود از این توصیفها گرفته شود و در تحلیل زبانهای مانند انگلیسی به کار رود. به علاوه، زبانهای لاتین و یونانی، هر دو، زبان تحقیق، دین، فلسفه و «دانش» بوده‌اند؛ بنابراین دستور این زبانها، بهترین دستور به حساب می‌آمده است.

مقولات دستور سستی<sup>۱</sup>

دستور سستی، علاوه بر اصطلاحات معمول برای اجرای کلام، کاربرد تعدادی از مقوله‌های دیگر مثل شخص، زمان، وجه و جنس را نیز تحلیل می‌کند. این مقولات را می‌توان به طور مجزا بحث کرد، ولی وقتی که آنها را از طریق مطابقت با تطبیق بررسی می‌کنیم، نقش آنها در توصیف ساخت زبان روشنتر می‌شود؛ مثلاً می‌گوییم فعل likes با اسم boy در جمله The boy likes his dog مطابقت دارد. این تطابق تاحدی بستگی به مقوله شمار دارد؛ یعنی به اینکه آن اسم مفرد است یا جمع؛ و همچنین بستگی به مقوله شخص دارد که تمایز بین اول شخص (گوینده)، دوم شخص (شنونده) و سوم شخص (دیگران) را شامل می‌شود. صورت‌های مختلف ضمیر در انگلیسی، معمولاً به وسیله شخص و شمار توصیف می‌شوند: اول شخص مفرد به صورت I، دوم شخص مفرد به صورت you، سوم شخص مفرد به صورت‌های she، he، it، و مانند آن. بنابراین، در

## انواع دستور زبان

هر گویشور بزرگسال یک زبان، آشکارا از نوعی «دستور زبان ذهنی» برخوردار است؛ یعنی از نوعی دانش زبانی که در تولید و تشخیص مناسب ساختهای آن زبان به کار می‌آید. این دستور زبان به طور ناخودآگاه وجود دارد و حاصل هیچگونه تدریسی نیست. مفهوم دوم و کاملاً متفاوت «دستور» شامل چیزی می‌شود که ظاهر آن را «آداب زبانی» نامیده‌اند؛ یعنی شناسایی ساختهای «مناسب» یا «بهترین» ساختها برای کاربرد در زبان. دیدگاه سوم در مورد «دستور»، شامل مطالعه و تحلیل ساختهای موجود در یک زبان می‌شود که معمولاً هدف آن، ارائه توصیفی از دستور زبان انگلیسی، جدا از - مثلاً - دستور زبان روسی، فرانسه یا هر زبان دیگری است. در واقع، واژه «دستور» کاربردهای دیگری نیز دارد. با شرح این سه مفهوم، می‌توانیم به طور کلی بگوییم: مفهوم اول بیشتر مورد توجه روانشناسان است، چون با چیزی که در ذهن افراد می‌گذرد سروکار دارد؛ مفهوم دوم ممکن است مورد توجه جامعه‌شناسان قرار گیرد، چون با نظرها و ارزشهای اجتماعی افراد سروکار دارد؛ در حالی که مفهوم سوم چیزی است که توجه زبانشناسان را جلب می‌کند، چون به ماهیت زبان، جدا از به کاربرندگان آن، مربوط می‌شود. مطالعه دستور با این مفهوم دقیق که به مطالعه ساخت عبارتها در یک زبان پیردارد، سابقهای طولانی دارد.

اجزای کلام<sup>۲</sup>

ممکن است شما از قبل با بسیاری از اصطلاحات به کار رفته در توصیف دستوری آشنا باشید، بورژه اصطلاحاتی که برای اجرای کلام به کار می‌روند، مانند آنها می‌که در جمله زیر نشان داده شده‌اند:

The lucky boys saw the clowns at  
 حرف اضافه اسم حرف تعریف فعل اسم صفت حرف تعریف

از نظر زیست‌شناختی مذکر به شمار نمی‌آوریم. بنابراین، مقوله دستوری جنس به طور کاملاً مؤثرتری در تعدادی از زبانها به کار می‌رود، ولی این مورد ظاهراً زبان انگلیسی را در بر نمی‌گیرد.

تحلیل سنتی<sup>۱</sup>

مفهوم «مناسبت»<sup>۱</sup> مقولات تحلیلی همیشه مورد نظر نبوده است. در کتابهای دستوریستی، اغلب جدولهایی از نوع جدول زیر برای زبان انگلیسی ارائه می‌شد که از طریق قیاس با جدولهای مشابه در زبان لاتین ساخته شده بودند. درست چپ جدول زیر صورتهای فعل لاتینی *amare* (دوست داشتن) فهرست شده است. توجه داشته باشید که صورتهای فعل

|               |                  |              |                   |
|---------------|------------------|--------------|-------------------|
| <i>amo</i>    | <i>I love</i>    | اول شخص مفرد | زبان حال<br>معلوم |
| <i>amas</i>   | <i>you love</i>  | دوم شخص مفرد |                   |
| <i>amat</i>   | <i>he loves</i>  | سوم شخص مفرد |                   |
| <i>amamus</i> | <i>we love</i>   | اول شخص جمع  |                   |
| <i>amatis</i> | <i>you love</i>  | دوم شخص جمع  |                   |
| <i>amant</i>  | <i>they love</i> | سوم شخص جمع  |                   |

در لاتین، براساس مقولات شخص و شمار، صورتهای مختلفی به خود می‌گیرند، ولی صورتهای انگلیسی با یک استثنا، همه به هم شبیهند؛ بنابراین، نتیجه می‌گیریم که در توصیف‌زبان، مثل لاتین، باید از تمام آن مقولات توصیف‌کننده برای تشخیص صورتهای فعل استفاده کنیم، در حالی که کاربرد یک نظام توصیفی از این نوع برای زبان انگلیسی بی‌مورد است. با وجود این، هنوز زبان لاتین در فراسوی این مقولات توصیفی است.

روش تجویزی<sup>۲</sup>

یک شیق کار این است که مقولات دستوری لاتین (مثل «اسم» و «فعل») را برای

1. traditional analysis
2. appropriateness
3. prescriptive approach

جمله *The boy likes his dog* اسم *boy* وجود دارد که سوم شخص مفرد است و فعل *likes* که با آن اسم مطابقت دارد.

بعلاوه، صورت فعل باید به وسیله مقوله دیگری نیز توصیف شود، یعنی مقوله زمان. در این مثال، زمان فعل حال است که صورت آن با زمان گذشته (*liked*) فرق دارد؛ و جمله مذکور در وجه معلوم<sup>۱</sup> است، نه در وجه مجهول<sup>۲</sup>؛ چون در آن صورت، آن جمله به صورت *The boy is liked by his dog* در می‌آید.

آخرین مقوله مورد بحث ما جنس است که برای توصیف مطابقت *boy* با *his* در جمله مورد بحث به کار رفته است. در زبان انگلیسی باید این نوع رابطه را با جنس طبیعی<sup>۳</sup> توصیف کنیم که عمدتاً از تفاوت زیست‌شناختی بین مذکر و مؤنث سرچشمه گرفته است. مطابقت *boy* با *his* براساس تمایزی است که در زبان انگلیسی، بین موجودات مذکر (*he* و *his*) موجودات مؤنث (*she* و *her*) و موجودات بدون جنس (خنثی) یا حیوانات، هنگامی که جنس آنها مورد نظر نیست، (*it* و *its*) وجود دارد.

این نوع تمایز زیست‌شناختی، با تمایز رایجتری که در زبانها با عنوان جنس دستوری<sup>۴</sup> شناخته شده است، کاملاً متفاوت است. در جنس به مفهوم اخیر آن، اسمها براساس مقوله جنسشان طبقه‌بندی می‌شوند و حروف تعریف و صفتها در مطابقت با جنس آن اسم صورتهای مختلفی به خود می‌گیرند؛ مثلاً زبان اسپانیایی دو جنس دستوری دارد، مذکر و مؤنث که می‌توان آنها را با عبارتهای *el sol* (خورشید) و *la luna* (ماه) نشان داد. در زبان آلمانی از سه جنس استفاده می‌شود: مذکر *der Mond* (ماه)، مؤنث *die Sonne* (خورشید) و خنثی *das Feuer* (آتش). توجه داشته باشید که صورتهای حروف تعریف در هر دو مثال اسپانیایی و آلمانی، مربوط به مقوله جنس اسمها می‌شود و تمایز جنس دستوری به تمایز زیست‌شناختی ربطی ندارد؛ مثلاً یک دختر جوان از نظر زیست‌شناختی «مؤنث» است، ولی اسم *Mädchen* از نظر دستوری «دختری» است؛ یا کلمه *le livre* (کتاب) در فرانسه مذکر است، ولی ماکتابها را

1. active voice
2. passive voice
3. natural gender
4. grammatical gender



با یک قید مثل *boldly* به کار برد. به استناد این قاعده، در شروع هر نوبت از نمایشن تلویزیونی «پشتازان فضا»، کاپیتان کرک از اصطلاح *To boldly go...* استفاده می‌کند. این یک نمونه از شکستن مصدر است. معلم انگلیسی کاپیتان کرک باید به او یاد می‌داد تا بگوید *To go boldly* حالا اگر این کاپیتان یک متختم رومی می‌بود و به زبان لاتین صحبت می‌کرد، می‌بایست از اصطلاحات *to ire* (= *to go*) و *audacter* (= *boldly*) به جای استفاده می‌کرد. حالا کاپیتان کرکوس<sup>۲</sup> با گفتن ... *the audacter*، به لاتین، حتی مجال شکستن مصدر را پیدا نمی‌کند؛ چون در زبان لاتین، مصدرها تک کلمه‌ای و تجزیه‌ناپذیرند.

بنابراین، در دستور زبان لاتین کاملاً قابل قبول است که بگوئیم مصدر تجزیه‌پذیر نیست، ولی در زبان انگلیسی که مصدر تک کلمه‌ای نیست و از دو کلمه تشکیل شده، مثل *to go* و *go*، می‌توان مصدر را تجزیه کرد. اگر در کاربرد زبان انگلیسی، این یک خصوصیت بارز باشد که گویشوران و نویسندگان، صورت‌هایی مثل *to boldly go* یا *to solemnly swear* را تولید کنند، می‌توانیم بگوئیم در انگلیسی ساختارهایی وجود دارند که با ساختارهای زبان لاتین متفاوتند و نمی‌گوئیم در انگلیسی صورت‌هایی وجود دارند که «بد» هستند، چون از قواعد دستور زبان لاتین سرپیچی کرده‌اند.

### روش توصیفی<sup>۲</sup>

ممکن است به کار بردن توصیف دستوری کامل زبان لاتین، راهنمای مفیدی برای مطالعهٔ بعضی از زبانها، مثل ایتالیایی و اسپانیایی باشد و برای زبانهای دیگری مثل انگلیسی این سودمندی کمتر باشد و اگر بخواهید یک زبان غیراروپایی را توصیف کنید، دستور لاتین حتی ممکن است کاملاً گمراه‌کننده باشد. این نکتهٔ اخیر را زبانشناسانی که در اواخر قرن نوزدهم می‌خواستند ساخت زبانهای سرخپوستی امریکایی را توصیف کنند، روشتر کردند. مقولات و قواعدی که برای دستور زبان لاتین مناسب بودند، در

1. Star Trek

۲. شمار معروف کاپیتان کرک: *To boldly go where no man has gone before.*

3. Captain Kirkus

۴. descriptive approach

طبقه‌بندی کلمه‌ها در انگلیسی به کار ببریم. شق دیگر که کاملاً متفاوت است، این است که ادعا کنیم ساخت جمله‌های انگلیسی باید مثل ساخت جمله‌های لاتینی باشد. این دومی، روشی بوده که بعضی از دستورنویسان - عمدتاً در قرن هجدهم در انگلستان - با آن، قواعدی برای استفادهٔ «درست» یا «مناسب» از زبان انگلیسی تدوین کرده بودند. چنین دیدی نسبت به دستور که آن را مجموعه‌ای از قواعد برای استفادهٔ «مناسب» از زبان می‌دانند، امروزه نیز وجود دارد و بهترین نام برای توصیف آن، روش تجویزی است. نمونه‌های رایج قواعد تجویزی در جمله‌های انگلیسی، در زیر آمده است:

۱. نباید مصدر را تجزیه کنید؛

۲. نباید یک جمله به حرف اضافه پایان یابد.

مسلماً قواعد زیادی از این قبیل وجود دارند که ملمان زبان انگلیسی، در طول سالهای متادای، سعی کرده‌اند آنها را با اصلاحاتی نظیر اصلاحات زیر، به شاگردانشان تفهیم کنند:

*I shall visit my uncle at Easter.*

*John is taller than I.*

shall

در واقع، این آگاهی از «آداب زبانی» یا کاربرد «مناسب» آن، بخش ارزشمندی از تصمیمات شخصی به حساب می‌آمده است. اگر توقع جامعه از شخص این باشد که قواعد تجویزی را به طور کامل رعایت کند، ممکن است قضاوت‌هایی اجتماعی از نوع «کم سواد»، در مورد شخصی که آنها را رعایت نکند صورت بگیرد.

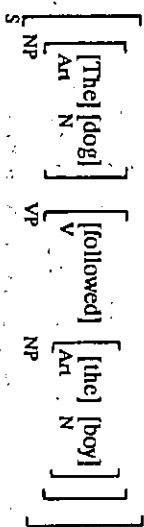
به هر حال، بررسی منشأ احتمالی این قواعد، و این پرسش که آیا آنها به طور مناسبی در مورد زبان به کار برده شده‌اند، ارزشمند است. نمونه‌ای از این قواعد را بررسی می‌کنیم: «شما نباید مصدر را تجزیه کنید».

مصدر کاپیتان کرکی

در انگلیسی، مصدر به صورت *to + the verb* است، مثل *to go*، و می‌توان آن را همراه

1. Captain Kirk's infinitive

(= حرف ترفیع) N، (= اسم) NP، (= عبارت اسمی) V، (= فعل) VP، (= عبارت فعلی) S و (= جمله). در نمودار زیر، این تانها در کنار هر قلاب که نشاندهنده شروع یک سازه است، قرار گرفته‌اند. نتیجه این کار، تحلیل سازه‌ای یک جمله است که با قلابهای نامگذاری شده به نمایش درآمده است:

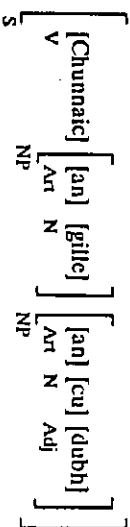


این نوع تحلیل صرفاً به توصیف جمله‌های انگلیسی محدود نمی‌شود، ما می‌توانیم همین تحلیل را برای مثال، در مورد یک جمله از زبانی که ساخت آن با انگلیسی کاملاً متفاوت است به کار ببریم.

یک جمله گالی: *Le garçon a vu le chien noir.* در اینجا یک جمله از گالی اسکاتندی که ترجمه آن به انگلیسی: *The boy saw the black dog.* است، می‌آوریم:

Chunnaic    an    gille    an    cu    dubh  
saw    the    boy    the    dog    black

یکی از تفاوت‌های فاحش بین ساخت این جمله گالی و جمله معادل آن در انگلیسی این است که در جمله گالی، فعل در اول جمله قرار می‌گیرد. مشخصه مهم دیگر این است که کاربرد صفت در آن، بیشتر بعد از اسم است تا قبل از آن. می‌توانیم این مشاهدات ساختاری را با یک نمودار نشان بدهیم:



مسلماً هدف از این نوع تحلیل این نیست که نمودارهای ظاهراً پیچیده‌ای را ترسیم کنیم تا افراد راحت تأثیر قرار دهد، بلکه هدف ساده کردن ساخت جمله‌های دستوری در

یکی از انواع نمودارها، صرفاً توزیع سازه‌ها را در سطوح مختلف نشان می‌دهد.

|     |        |         |   |         |    |     |         |  |  |
|-----|--------|---------|---|---------|----|-----|---------|--|--|
|     |        |         |   |         |    |     |         |  |  |
|     |        |         |   |         |    |     |         |  |  |
| Her | father | brought | a | shotgun | to | the | wedding |  |  |

این نوع نمودار را می‌توان برای نشان دادن انواع صورت‌هایی که در سطوح مختلف ساخت سازه‌ای، جایگزین یکدیگر می‌شوند نیز به کار برد.

|     |        |         |      |         |    |     |         |
|-----|--------|---------|------|---------|----|-----|---------|
| Her | father | brought | a    | shotgun | to | the | wedding |
| The | man    | saw     | the  | thief   | in | a   | car     |
| Sam |        | took    | Anne |         | to |     | Paris   |
| He  |        |         | came |         |    |     | here    |

نمایش ساخت درونی جمله‌ها به کمک قلابهای نامگذاری شده

نوع دیگری نمودار وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه سازه‌های درون ساخت جمله، با قلابهای نامگذاری شده از یکدیگر مجزا می‌شوند. مرحله اول، گذاشتن یک قلاب در هر طرفی یک سازه است. سپس قلابهای دیگری در کنار هر یک از ترکیبات سازه‌ها گذاشته می‌شوند؛ مثال:



با این روند، سازه‌های جمله فوق، در سطح کلمه به صورت *[the]*، در سطح عبارت به صورت *[the boy]* و در سطح جمله به صورت *[The dog followed the boy]* - نشان داده شده‌اند.

مسلماً ما می‌توانیم هر سازه را با اصطلاحات دستوری نامگذاری کنیم؛ مثل *Art*

۱۱۹ عبارتهار جمله‌ها: دستور

ساخت سازهای به دست Brown & Miller (1980) انجام شده است که می‌توان از آن برای آگاهی از ساخت جمله‌های گالی نیز بهره‌مند شد. کوشش برای تبدیل مفهوم سنتی (آبجژای کلام) را می‌توان در کار Jespersen (1924) دید. کار جدیدتر در این مورد در فصل یازده کتاب Lyons (1977) عرضه شده است. یک مرجع دستوری خوب برای زبان انگلیسی معاصر، کار جامی است که Quirk *et al* (1972) انجام داده است. در ضمن، نسخه خلاصه‌تری هم به دست Quirk & Greenbaum (1973) تهیه شده است و یک کتاب درسی نیز در این زمینه، کار Huddleston (1984) وجود دارد. آموزگارانی که انگلیسی را به عنوان زبان دوم تدریس می‌کنند، می‌توانند به کار & Murcia - Calce (1983) و Larsen - Freeman که کتاب دستور جدید و جالبی است، مراجعه کنند. برای آشنایی با روشهای اولیه توصیف زبانهای سرخپوستی امریکایی مقدمه کتاب Boas (1911) را ببینید.

سازهای جمله‌های زیر را در داشته‌باشند؟ در چنین تمرینهایی چه مشکلاتی باید حل شود؟

*A friend borrowed my car in June. They arrived yesterday.*

*My parents bought two tickets at Christmas. Tom left.*

*We saw that film during the summer. The thief stole it last year.*

درا اینجا دو نوع جمله متفاوت از دو زبان متفاوت آورده شده است؛ مجموعاً اول از

زبان لاتین و مجموعاً دوم از زبان آن‌آموزگو<sup>۱</sup> (یک زبان مکزیک). (مثالها بر اساس داده‌های مری فیلد و دیگران (۱۹۶۲) است.) ساخت سازهای بنیادی جمله‌ها را در هر یک از این دو زبان به دست آورید و بعد آنها را با سازهای در سطح عبارت توصیف کنید.

- |  |                                 |
|--|---------------------------------|
| 1. <i>puellae aquilas portant</i>      | The girls carry the eagles      |
| <i>feminae columbas amant</i>          | The women love the doves        |
| <i>puella aquilam salvat</i>           | The girl saves the eagle        |
| <i>aquila columbam pugnat</i>          | The eagle fights the dove       |
| <i>femina aquilam liberat</i>          | The woman frees the eagle       |
| 2. <i>maccina tychocho kwi com</i>     | The boy is reading a book       |
| <i>kwi'la yonom kwi w'aa</i>           | The men are building a house    |
| <i>nnceihnda yusku kwi comi we</i>     | The woman will buy a red book   |
| <i>kwi'la yonom ndee meisa</i>         | The men are making three tables |
| <i>macei'ha kwi tychocho com t'ina</i> | A boy is reading the big book   |

منابعی برای مطالعه بیشتر

Palmer (1971) بررسی مقدماتی واضحی در زمینه دستور انجام داده است. بحث در مورد مقولات دستوری راه با وسعت و جزئیات بیشتر، در فصلهای پنج و شش Robins یا فصل هفت Lyons (1968) بجوید. بررسی واضح و روشنی از

1. Amuzgo

آقای چیزی صبرانه پرسید: «و این لاک پشت دوم روی چه ایستاده است؟»  
خانم سن با لحن بیروزمندانهای فریاد برآورد: «آدانه دادن به این بحث بی فایده  
است، چون لاک پشتها یکی پس از دیگری روی هم  
ایستاده‌اند.»

اقتباس از راس<sup>۱</sup> (۱۹۶۷)

در فصل قبلی، از بررسی کلی مقولات و روابط دستوری آغاز کردیم و به روشهای  
توصیف ساخت جمله‌ها و عبارتها رسیدیم. اگر توجهمان را روی ساخت و ترتیب  
اجزای داخل جمله متمرکز کنیم، به مطالعه‌ی نحوه‌ی زبان پرداخته‌ایم. کلمه‌ی *exam* در اصل از  
یونانی گرفته شده و معنای تحت‌اللفظی آن «با یکدیگر تنظیم کردن» یا «ترتیب» است.  
در روشهای قبلی، همانطور که در فصل نهم مشاهده کردیم، سعی بر این بود که تحلیل  
دقیقی از توالی یا ترتیب دستوری عناصر در ساخت خطی جمله به دست دهیم. در حالی  
که این به عنوان یک هدف اصلی در توصیف نحوی باقی می‌ماند، در کارهای نحوی  
جدیدتر، روش نسبتاً متفاوتی برای شرح ترتیب عناصر در ساخت جمله مشاهده می‌شود.

### دستور زایشی<sup>۲</sup>

از دهه ۱۹۵۰، تلاشهایی تحت تأثیر کار زبان‌شناس امریکایی، نوآم چامسکی، صورت  
گرفته است تا نوع خاصی از دستور زبان تولید گردد که دارای نظام ساده‌ای از قواعد  
باشد. این قواعد مشخص می‌کند که چه ترکیباتی از عناصر اصلی در جمله‌های خوش  
ساخت وجود دارند. (روی کلمه «تلاشها» تأکید می‌کنیم، چون تا به حال هیچ دستور  
زبان کاملی از این نوع یا هر نوع دیگر وجود نداشته است.) نظام ساده قواعد در این نوع  
دستور زبان، وجود اشتراک زیادی با قواعد ریاضی داشت. در واقع یکی از بیانات اولیه  
چامسکی در اولین کار عمده‌اش، دیدگاه ریاضی‌وار او نسبت به زبان را بدینگونه آشکار  
می‌سازد: «به نظر من، زبان باید مجموعه‌ای (محدود یا نامحدود) از جمله‌ها باشد»  
(چامسکی، ۱۹۵۷: ۱۳).

### فصل دهم

#### نحو<sup>۱</sup>

وليام چیزی پس از یک سخنرانی در مورد نظام هستی، با خانم مشتی روبرو شد که به او  
گفت نظرتش واضح به گردش زمین به دور خورشید اشتباه است.

خانم سن گفت: «من نظریه بهتری دارم.»

آقای چیزی مؤدبانه پرسید: «خانم! این نظریه چیست؟»

خانم سن جواب داد: «نظرم من این است که ما روی پوسته‌ی زمینی زندگی  
می‌کنیم که روی پشت یک لاک پشت غول پیکر قرار  
گرفته است.»

آقای چیزی پرسید: «اگر نظریه شما درست باشد، آن لاک پشت روی چه چیزی  
ایستاده است؟»

خانم سن در جواب گفت: «شما خیلی باهوشید و این سؤال خیلی خوبی است، اما من  
جوابش را نمی‌دانم. لاک پشت اول روی لاک پشت دوم  
که خیلی بزرگتر است و درست در زیر آن قرار گرفته،  
ایستاده است.»

ادامه دهد. اصولاً برای تعداد تکرارهایی که طولانی‌ترین شکل این جمله را به دست می‌دهند، انتهای وجود ندارد و دستور زایشی باید این امر را مهیا سازد. (تکرار شونده‌گی نه تنها در توصیفهای ساخت جمله مشاهده می‌شود، بلکه همانطور که در آغاز این فصل نقل شد، بخش مهمی از دیدگاه آن خانم مسن در مورد نقش لاک پشتها در عالم هستی است.)

این دستور باید قادر به روشن کردن دو پدیدهٔ دیگر نیز باشد: اول اینکه چگونه بعضی از جمله‌های ظاهراً متناوب، با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند؛ و دوم اینکه چگونه بعضی از جمله‌هایی که ظاهراً به یکدیگر شباهت دارند، در اصل از یکدیگر متناوبند. برای شرح این نکات به چند مثال نیازمندیم.

### ژرفساخت و روساخت

دو جملهٔ زیر از نظر روساختی متناوبند:

*Charlie broke the window.*

*The window was broken by Charlie.*

بر اساس اصطلاحاتنامه‌های سنتی، اولین جمله معلوم و دومین جمله مجهول است. تمایز بین آنها در روساخت است؛ یعنی در صورت نحوی آنها به عنوان جمله‌های انگلیسی. در عین حال، تفاوت روساختی آنها این امر را پنهان می‌کند که این دو جمله با یکدیگر رابطهٔ نزدیکی دارند، با حتی، در سطحی «لاصعقتر»، قریب‌هاند. در این سطح زیرساختی اجرای اصلی مشترک بین دو جمله نشان داده می‌شود و ژرفساخت نام دارد. ژرفساخت، یک سطح انترزعی از سازمان ساختاری جمله است که در آن، همهٔ عناصر تعیین‌کنندهٔ تغییر ساختاری نشان داده شده‌اند؛ بنابراین، چنین دستوری باید بتواند نشان دهد که چگونه یک زیرساخت واحد، یعنی نمایش انترزعی، ممکن است تبدیل به روساختهای متفاوت شود.

این دیدگاه مبتنی بر ریاضی، به تشریح اصطلاح زایشی که برای توصیف این نوع دستور به کار می‌رود کمک می‌کند. اگر شما یک عبارت جبری مثل  $2x + 3x$  داشته باشید و بتوانید به جای  $x$  و  $y$  هر عدد صحیحی بگذارید، آن عبارت جبری ساده، طبق قواعد سادهٔ حساب، مجموعهٔ بینهایتی از ارزشها را تولید می‌کند؛ مثلاً وقتی که  $x = 0$  و  $y = 10$  باشد، نتیجه  $2x + 3y = 30$  می‌شود و وقتی که  $x = 2$  و  $y = 1$  باشد، نتیجه  $8$  می‌شود. این نتایج، مستقیماً از به کار بردن قواعدی ساده به دست می‌آیند. مجموعه‌ای بی‌انتها از چنین نتایجی، صرفاً با استفاده از قواعد سادهٔ مدون تولید می‌گردد. اگر به جمله‌های یک زبان به عنوان مجموعه‌ای قابل مقایسه با مجموعه فوق بنگریم، آنوقت باید مجموعه‌ای از قواعد ساده وجود داشته باشد که آن جمله‌ها را به دست دهد. این مجموعه از قواعد ساده را دستور زایشی نامیده‌اند.

بعضی از خصومیتهای این دستور

دستور زبانی از این نوع، باید دارای خصومیتهایی باشد که شرح بعضی از آنها در اینجا آورده شده است. این دستور، ساختهای نحوی خوش ساخت (مثل جمله‌های) یک زبان را می‌سازد و از تولید ساختهای بدساخت جلوگیری می‌کند. این دستور با تعداد محدودی از قواعد، قادر به تولید تعداد نامحدودی از ساختهای خوش ساخت است. به این ترتیب، باروری زبان (به وجود آوردن جمله‌های کاملاً جدید و دستوری) به وسیلهٔ این دستور عملی می‌شود.

قواعد این دستور احتیاج به خصومیت مهم تکرار شوندهٔ <sup>۱</sup> دارند؛ یعنی قابلیت به کار رفتن بیش از یک‌بار در یک ساخت؛ برای مثال، هر قاعده‌ای که بخش *that chased the cat* را در جملهٔ *the cat chased the cat* بسازد، باید دوباره به کار گرفته شود تا ساخت *that killed the rat* یا هر ساخت مشابه دیگری را پدید آورد که بتواند جملهٔ ... *This is the dog that chased the cat that killed the rat* را

آن، بستگی به این تعبیر دارد. (در فصل یازدهم، مطالب مربوط به معنا را با جزئیات بیشتری بررسی خواهیم کرد) متأسفانه، هر آنچه در تحلیل دستور زایشی دخالت داشته، همچنان مورد مجادله باقی مانده است. افراد مختلفی روشهای متفاوت بسیاری به کار برده‌اند که از میان آنها، گروهی مدعی تحلیل زبان به وسیله دستور زایشی‌اند و گروهی دیگری نیز وجود دارند که کل این نظام را مورد انتقاد قرار می‌دهند. ما به جای دنبال کردن مجادلات، سعی می‌کنیم به شرح برخی از خصوصیت‌های اصلی روش تحلیلی اولیه این دستور بپردازیم و ببینیم که این روش چگونه به کار گرفته می‌شود. در وهله اول، لازم است که نشانه‌های مورد نیاز را معرفی کنیم.

#### نشانه‌های به کار رفته در توصیف نحوی

ما قبلاً (در فصل نهم) بعضی از نشانه‌ها را معرفی کردیم که به عنوان کوتاه‌نوشته‌هایی برای مقولات دستوری دخیل در این تحلیل، براحتی قابل درک بودند؛ مثل S (= جمله)، N (= اسم)، Art (= حرف تعریف) و مانند آن. در اینجا لازم است سه نشانه دیگر را که کاربرد رایجی دارند معرفی کنیم.

اولین نشانه، پیکان  $\rightarrow$  است، به معنی «تشکیل می‌شود از»؛ برای مثال:

NP  $\rightarrow$  Art N

این صرفاً روش ساده‌ای است برای گفتن اینکه یک عبارت اسمی (*the book*)، از یک حرف تعریف (*the*) و یک اسم (*book*) تشکیل شده است.

دومین نشانه، پراکنش یا هلال ( $\curvearrowright$ ) است. هر چه در بین این پراکنش‌ها قرار گیرد، سازه اختیاری به شمار می‌آید. با مثال زیر این نکته روشنتر می‌شود. مثلاً شما می‌توانید چیزی را به عنوان *the book* یا *the green book* توصیف کرده، بگویید هر دو عبارت *the book* و *the green book* از مقوله گروه اسمی هستند. در زبان انگلیسی، در ساخت یک عبارت اسمی، وجود یک حرف تعریف (*the*) و یک اسم (*book*) الزامی است، ولی

ایهام ساختاری<sup>۱</sup>  
در مورد نکته دوم، یعنی جمله‌هایی که از نظر ظاهری به یکدیگر شباهت دارند، ولی در اصل از یکدیگر متمایزند، مثالی می‌آوریم. در این مثال، با دو ژرفساخت متفاوت روبرو می‌شویم: یکی اینکه «آنی چیزی داشت و با آن مردی را کک زد»؛ و دیگری اینکه «آنی مردی را کک زد که با خود چیزی حمل می‌کرد». روساخت مشترک این دو مفهوم متفاوت، جمله زیر است:

*Annie whacked a man with an umbrella.*

این جمله از نظر ساختاری مبهم است؛ یعنی دو تعبیر زیرساختی متفاوت دارد که در ژرفساخت به دو صورت متفاوت نشان داده می‌شوند.<sup>۲</sup>

عبارت‌های ممکن است از نظر ساختاری مبهم باشند؛ مانند عبارت: *the harred of the killers*. تعبیر زیرساختی این عبارت به دو صورت است: یکی اینکه «شخصی، از قاتلها متفر است»؛ و دیگری اینکه «قاتلها از شخصی متفرند». دستور زبان باید بتواند تمایز ساختاری این دو نمایش زیرساختی<sup>۳</sup> را نشان بدهد.

#### روشهای مختلف

تاکنون بعضی از مقضیات یک توصیف نحوی کامل از زبان را بررسی کرده‌ایم، ولی این حوزه از بررسی زبانی بسیار غنی است و روشهای متفاوتی برای اینگونه توصیفها وجود دارد. در بعضی از روشها، بررسی نحوی ساختها مستقل از بررسیهای منطقی صورت می‌گیرد و در بعضی دیگر از روشها، بخش «معنایی» در اولویت قرار دارد. در بعضی از گونه‌های جدیدتر دستور زایشی، سطح ژرفساخت اساساً برای «معنا» یا تعبیر معنایی در نظر گرفته شده است و تعیین صورت یا ساخت نحوی در تظاهر روساختی

#### 1. structural ambiguity

۲. ژرفساختهای متفاوت جمله مثال عبارتند از:

a) Annie had an umbrella and she whacked a man with it

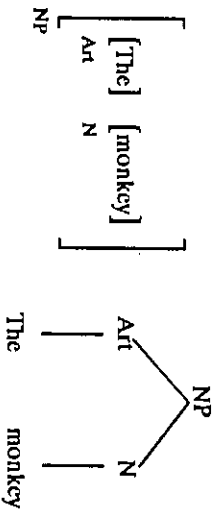
b) Annie whacked a man who happened to be carrying an umbrella

#### 3. underlying representation

|       |                                      |      |            |      |                    |
|-------|--------------------------------------|------|------------|------|--------------------|
| Art   | حرف تعریف                            | Attr | قید        | Prep | حرف اضافه          |
| NP    | عبارت اسمی                           | VP   | عبارت فعلی | PP   | عبارت حرف اضافه‌ای |
| =     | «زننجیره غیر دستوری»                 |      |            |      |                    |
| →     | «تشکیل می‌شود از»                    |      |            |      |                    |
| ( ) = | «سازه اختیاری»                       |      |            |      |                    |
| ( ) = | «فقط یکی از سازه‌ها باید انتخاب شود» |      |            |      |                    |

نمودارهای درختی نامگذاری شده

در فصل نهم، روشهای توصیف ساخت جمله‌ها را که اساساً به توالی خطی سازه‌ها مربوط می‌شند بررسی کردیم. مسلماً این امکان وجود دارد که یک زنجیره مشابه را طوری که «به صورت سلسله مراتبی» تنظیم شده باشد، به صورت روشتری نشان بدهیم؛ بنابراین، به جای نامگذاری و قلاب‌بندی سازه‌ها - چنانکه در سمت چپ نشان داده شده - می‌توانیم همان اطلاعات را به صورت نمودار درختی - بدینگونه که در سمت راست آمده است - نشان بدهیم:



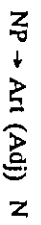
این نوع نمودار درختی، همه اطلاعات دستوری موجود در دیگر تحلیلها را در بر دارد و در عین حال، نشان می‌دهد که سطح تحلیل مختلفی وجود دارد؛ بدینصورت که یک سطح تحلیل وجود دارد که در آن، سازه‌ای مثل NP به نمایش درآمده است و سطح تحلیل دیگری پایین‌تر از آن قرار گرفته که سازه‌ای مثل N را نشان می‌دهد. در اینجا شمایی از نمودار درختی یک جمله کامل آورده شده است:

1. labeled tree diagrams

2. hierarchically

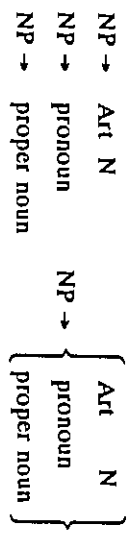
صفت اسمی  
اسم صفت اسمی  
گاهی به زبان

الحاق یک صفت به این ساخت، اختیاری است؛ یعنی شما می‌توانید یک صفت را به این ساخت اضافه کنید، ولی این کار الزامی نیست. این جنبه از نحو زبان انگلیسی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:



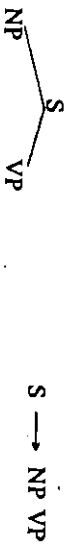
این فرمول نشان می‌دهد که یک عبارت اسمی، الزاماً از یک حرف تعریف و یک اسم تشکیل شده است و ممکن است یک صفت نیز در جایگاه خاصی از عبارت اسمی قرار گیرد، ولی کاربرد این صفت اختیاری است.

سومین نشانه به صورت دو ایر و یا دو قلاب انتخاب‌دار ( ) است. این نشانه بدین مناسبت که فقط یکی از عناصر داخل دو ایر و یا دو قلاب باید انتخاب شود و هنگامی به کار می‌رود که حق انتخاب از بین دو یا چند سازه وجود داشته باشد؛ برای مثال، همانطور که قبلاً نیز در فصل نهم گفته شد، عبارت اسمی ممکن است از عبارتهایی مثل *the woman* (اسم و حرف تعریف)، *she* (ضمی) یا *Kathy* (اسم خاص) تشکیل شود. مسلماً می‌توانیم برای این سه مثال، سه قاعده جداگانه - به صورتی که در زیر سمت چپ نشان داده شده است - بنویسیم؛ ولی اگر بدینگونه که در سمت راست نشان داده شده، فقط یک قاعده بنویسیم، مطلب مختصرتر خواهد شد و در عین حال، دقیقاً همان اطلاعات را دربر خواهد داشت:



باید به خاطر داشته باشیم که اگرچه سه سازه در میان این دو ایر و وجود دارد، فقط یکی از آنها را می‌توان در موقعیتهای مختلف انتخاب کرد. اکنون می‌توانیم فهرستی از نشانه‌ها و کونه نوشته‌های رایج در توصیفهای نحوی ذکر کنیم:

|    |         |   |     |     |      |
|----|---------|---|-----|-----|------|
| S  | جمله    | N | اسم | Pro | ضمیر |
| PN | اسم خاص | V | فعل | Adj | صفت  |



این فاعله می گویند: «جمله از یک عبارت اسمی و یک عبارت فعلی که در پی آن قرار می گیرد تشکیل شده است». علاوه بر قواعدی از این نوع که ساختها را تولید می کنند، قواعد واژگانی نیز وجود دارند برای تعیین کلمه هایی که تحت عنوان سازهایی مانند اسم و جز آن به کار می روند؛ مثال:

N → {boy, girl, dog, ...}

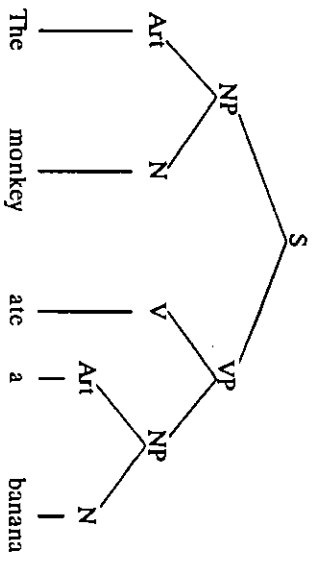
این قاعده بدان معنی است که اسم (N) را می توان به صورت *dog*, *girl*, *boy* و مانند آن بازنویسی کرد. ما می توانیم مجموعه ای از قواعد سازهای بسیار ساده (و طبیاً غیر کامل) را به وجود آوریم تا برای تولید تعداد زیادی از جمله های انگلیسی به کار روند:

- |                        |                             |
|------------------------|-----------------------------|
| S → NP VP              | Art → {a, the}              |
| NP → { Art (Adj) N }   | Adj → {small, crazy}        |
| VP → V NP (PP)(Adv)    | V → {saw, followed, helped} |
| PP → Prep NP           | Prep → {with, near}         |
| N → {boy, girl, horse} | Adv → {yesterday, recently} |
| PN → {George, Myrna}   |                             |

این قواعد از میان جمله های زیر، جمله های دستوری ۱ تا ۷ را می سازند، ولی از تولید جمله های غیر دستوری ۸ تا ۱۰ جلوگیری می کنند:

1. *The girl followed the boy.*
2. *A boy helped the horse.*
3. *The horse saw a girl*
4. *Myrna helped George recently.*
5. *George saw a horse yesterday.*
6. *A small horse followed Myrna.*
7. *The small boy saw George with a crazy horse recently.*

1. Lexical rules



اگر از بالای این نمودار درختی شروع کنید، نمودار مذکور با یک جمله (S) آغاز شده است و بعد، این جمله به دو سازه تقسیم می شود (NP و VP). سازه NP، خود به دو سازه دیگر (Art و N) تقسیم می شود و سرانجام، کلمه ای انتخاب می گردد که با Art جور درآید (the) و کلمه دیگری نیز برگزیده می شود تا با N مناسبت داشته باشد (monkey).

قواعد سازهای

نمودار درختی فوق را می توان از دو دیدگاه ملاحظه کرد. از یک دیدگاه می توانیم آن را صرفاً نمایش ایستای ساخت جمله ای تلقی کنیم که در انتهای نمودار مذکور آورده شده است؛ در اینصورت، باید برای هر یک از جمله های زبان انگلیسی، یک نمودار درختی از این نوع ترسیم کنیم. شق دیگر این است که این نمودار را یک نمودار «پویا» در نظر بگیریم؛ بدان مفهوم که روشی باشد برای «تولید» تعداد زیادی از جمله های انگلیسی با ساختهای مشابه، و نه صرفاً برای تولید یک جمله خاص. شق دوم بسیار جالب به نظر می رسد؛ چوق ما را قادر می کند تا با تعداد کمی قاعده، تعداد زیادی جمله تولید کنیم. این قواعد را معمولاً قواعد سازهای می نامند که اطلاعات نمودار درختی را به صورتی دیگر به نمایش درمی آورند؛ بنابراین، به جای نمودار درختی سمت چپ، می توانیم نمایش نشانهای سمت راست را به کار ببریم:

1. phrase structure rules
2. static representation
3. "dynamic" format



- (i) Doris picked up the magazine.
- (ii) Doris picked the magazine up.

این جمله‌ها ساخت فعل-حرف دارند (فعل pick و حرف up) و واضح است که می‌توان حرف را از فعل جدا کرد. یک تحلیل ساخت سازهای بدانگونه که در فصل نهم توصیف شد، در به وجود آوردن این نوع ساخت به مشکل برمی‌خورد. تحلیل سازهای باید برای این دو جمله، دو نمودار درختی جداگانه رسم کند. با وجود این، با شتم زبانی تشخیص می‌دهیم که این جمله‌ها از منبع زیرساختی واحدی مشتق شده‌اند.

یک نمودار درختی واحد را که زنجیرهای از عناصر مثل NP V Particle را تولید می‌کند، در نظر می‌گیریم و در چنین وضعیتی، گشتار اختیاری (حرکت ادات) مطرح می‌کنیم. به موجب این گشتار، توصیف ساختاری فوق به تفسیر ساختاری<sup>۱</sup> زیر تبدیل می‌شود: NP V Particle. با استفاده از این گشتار، بوضوح زمینه را برای ارتباط دادن دو ساخت متفاوت در جمله‌های فوق به یک زیرساخت واحد فراهم کرده‌ایم. ممکن است این کار خیلی مهم جلوه نکند، ولی با استفاده از گشتار مذکور، بسیاری از مشکلات گمراه‌کننده در مورد توصیفهای نحوی قبلی حل می‌شود.

مسئله، مطالب بیشتری در مورد دستور گشتاری و سایر روشهای توصیف نحوی وجود دارد. (آنچه ما در اینجا شرح دادیم، صرفاً بررسی اجمالی رو ساخت بود) به هر جهت، با کندوکاو برخی از موضوعهای اصلی در توصیف نحوی زبان، باید این کار را ادامه دهیم، همانطور که نویسندگان دستور زایشی مجبور بودند در طول زمان این کار را بکنند تا در مورد جایگاه «ممتا» در توصیف زبانی به توافق برسند. این امر ما را به بررسی نقش منشائی<sup>۲</sup> هدایت خواهد کرد.

Semantics

پرشها

۱. عبارتهای ذیل از چه نظر «ابهام ساختاری» دارند؟

- 1. verb-particle
- 2. Particle Movement
- 3. structural description
- 4. structural change
- 5. semantics

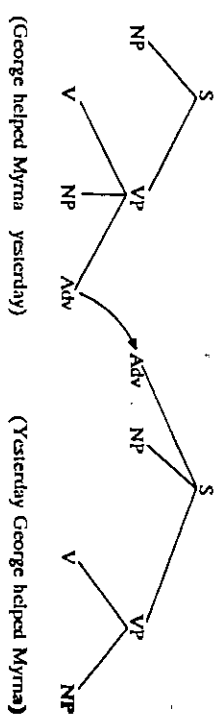
- 8. \* Boy the Myrna saw.
- 9. \* Helped a girl
- 10. \* Small horse with girl

قواعد گشتاری<sup>۱</sup>

یکی از مشکلات قواعد سازهای این است که آنها جمله‌هایی را تولید می‌کنند که دارای ترتیب کلمات نسبتاً ثابتی هستند؛ مثلاً طبق قواعدی که ذکر شد، قیدها همیشه در آخر جمله قرار می‌گیرند؛ بنابراین، استفاده از این قواعد برای تولید جمله (i) اشکالی به وجود نمی‌آورد، ولی در مورد جمله (ii) ایجاد اشکال می‌کند.

- (i) George helped Myrna yesterday.
- (ii) Yesterday George helped Myrna.

برای عملی کردن این حرکت سازها، به مجموعه‌ای از قواعد احتیاج داریم که از قواعد سازهای مشتق شده‌اند. این قواعد را قواعد گشتاری نامیده‌اند. کار این قواعد این است که یک «شاخه» از «نمودار درختی» را برمی‌دارند و آن را به بخش متفاوت دیگری از آن پیوند می‌زنند. در اینجا مثالی از گشتار جایجایی آورده شده است:



مسئله ما هستیم که باید مشخص کنیم کدام سازه را می‌توان حرکت داد و این حرکت از کجا به کجا باشد.

یکی از بهترین بحثها در مورد لزوم قواعد گشتاری، جایجایی یک عنصر کوچک در ساخت جمله‌های انگلیسی است. با مشاهده دو جمله زیر در می‌یابیم که این آنها وجوه اشتراک زیادی وجود دارد:

- 1. transformational rules

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) در اینجا چند قاعده سازهای از زبان گالی اسکاتلندی آورده شده است:

- S → V NP NP      NP → { Art N (Adj) }  
 PN
- Art → an  
 N → {cu, gille}  
 PN → {Tealach, Caburn}
- Adj → {beag, mor}  
 V → {chunnaic, bhual}

فقط دو تا از جمله‌های زیر طبق این قواعد، خوش ساخت هستند. اول جمله‌های بدساخت را با گذاشتن \* مشخص کنید و بعد برای آن دو جمله خوش ساخت، نمودارهای درختی نامگذاری شده رسم کنید.

1. *Caburn chunnaic an gille*
2. *Bhual an gille mor an cu*
3. *Bhual an beag cu*
4. *Chunnaic Tealach an gille*

ب) در اینجا مجموعه ساده شده‌ای از قواعد سازهای برای زبانی به نام اوه که در بخشهایی از افریقای غربی بدان تکلم می‌شود، آورده شده است. آیا می‌توانید از این قواعد برای نوشتن چهار جمله خوش ساخت به زبان اوه‌ای استفاده کنید؟ (توجه داشته باشید که نحو زبان اوه‌ای با زبان انگلیسی متفاوت است).

- S → NP VP      N → {oga, ike, amiu}  
 NP → N (Art)      Art → ye  
 VP → V NP      V → {xa, vo}

ج) در این فصل، یکی از قواعد گشتاری را که برای حرکت ادات به کار برده می‌شده، بررسی کردیم. در اینجا گونه ساده‌ای از قاعده گشتار مجهول آورده شده است:

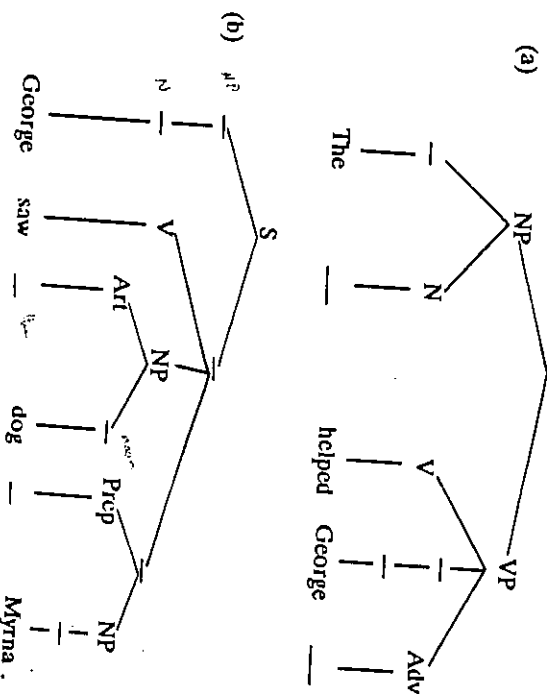
- توصیف سازگاری : NP<sub>1</sub> V NP<sub>2</sub>  
 تفسیر سازگاری : NP<sub>2</sub> be V-ed by NP<sub>1</sub>

- An American history teacher.
  - Flying planes can be dangerous.
  - The parents of the bride and the groom were waiting.
- آیا می‌توانید در مورد هر یک از جمله‌های زیر، جمله‌ای بسازید که از نظر ساختاری از آن متمایز باشد، ولی دارای زیرساختی مشترک با آن باشد؟

- Lara was arrested by the police.
- She took her coat off.
- Someone stole my bicycle.
- I told him to turn down the volume.

۲. کدامیک از عبارتهای زیر را قاعده سازهای N (Adj) Art می‌سازد؟
  - a radio
  - the rusty car
  - a new student
  - the screwdriver

۴. چرا قواعد گشتاری در توصیف ساخته‌های نحوی ضروری هستند؟
۵. با استفاده از قواعد سازهای ارائه شده در این فصل، باید بتوانید نمودارهای درختی نامگذاری شده زیر را کامل کنید.





مقتوری وجود دارد که براساس آن، کلمه *chair* یک کلمه قرار دادی محسوب می‌شود (یعنی هیچگونه رابطه طبیعی با شیء مربوطه ندارد) و صرفاً هنگامی که انگلیسی‌زبانان می‌خواهند به چیزی که روی آن می‌نشینند اشاره کنند، آن را به طور قرار دادی به کار می‌برند.

مفهوم قرار دادی بودن کلمه‌ها در یک زبان به ما کمک می‌کند تا از دیدگاه واژه - معنایی که هامی دامی در کتاب از میان آینه<sup>۱</sup>، اثر لوئیس کارول<sup>۱</sup> مطرح کرده، دوری بگیریم:

هامی دامی با لحن تحقیرآمیزی گفت: هوشی که من کلمه‌های را به کار می‌برم؟ معنای آن کلمه همان است که من برایش انتخاب می‌کنم؛ نه کمتر و نه بیشتر، مسلماً این روش، در عمل، دستورالعملی برای ایجاد هرج و مرج در زبان خواهد بود. آیا واقعاً می‌توان گفت این همدارنه آبی است، ولی منظور این باشد که «این صندلی خونی است»؟ این شیوه ممکن است در موقعیتهای غیر جدی بخصوصی به کار رود، ولی این عقیده که ما از کلمه‌ها با همان معنایی که از روی سلیقه شخصی به آنها می‌دهیم استفاده می‌کنیم، ممکن نیست یک خصوصیت کلی معنایی در زبان به شمار آید.

### معنای ادراکی در برابر معنای همتایی<sup>۲</sup>

نایر آنچه گذشت، ما در معناشناسی، جنبه‌های قرار دادی معنا را که در کلمه‌ها و جمله‌های یک زبان نمود می‌یابد بررسی می‌کنیم. تمایز دیگری در توصیف «معنا» هست که ارزش گفتن را دارد. به طور معمول، وقتی که زبان‌شناسان معنای کلمه‌ها را در یک زبان بررسی می‌کنند، بیشتر در پی مشخص کردن معنای ادراکی هستند و به معنای همتایی یا سبکی کمتر توجه می‌کنند. معنای ادراکی، بخشهای اساسی و ضروری معنای دربردارد که با به کاربردن معنای اصلی یک کلمه رسانده می‌شوند. بعضی از بخشهای

1. Through the Looking Glass

۲. Lewis Carroll (۱۸۳۲ - ۱۸۸۱)، نویسنده و ریاضیدان انگلیسی، داستان‌نویس کودکان (م).

3. conceptual versus associative meaning

### فصل یازدهم

#### معناشناسی و کاربردشناسی<sup>۱</sup>

معناشناسی و کاربردشناسی، هر دو مربوط به جنبه‌هایی از معنا در زبان می‌شوند. به طور کلی، معناشناسی با توصیف معنای کلمه‌ها و جمله‌ها سروکار دارد و کاربردشناسی به مشخص کردن منظور گوینده مربوط می‌شود.

#### نه خداوند و نه هامی دامی<sup>۲</sup>

قبل از پرداختن به بررسی این دو زمینه، باید روشن شود که درباره کدامیک از جنبه‌های «معنا» می‌خواهیم بحث کنیم. نمی‌توان فرض کرد که یک رابطه معنایی خداداد بین کلمه‌های در یک زبان و یک شیء در جهان خارج وجود دارد؛ مثلاً اینکه ما معنی کلمه *chair* را می‌دانیم به این دلیل نیست که این نام یک رابطه طبیعی «خداداد» با شیئی دارد که روی آن می‌نشینیم. اگر این دیدگاه را بپذیریم، مجبور می‌شوید بگویید خداوند انگلیسی زبان است و نامهای مثل *chair* در فرانسسه، *Stuhl* در آلمانی و *stolia* در ایتالیایی، راههایی «غیرطبیعی» برای نامیدن همین شیء هستند. به جای این، روش

1. pragmatics

2. Ilumppy Dumplpy

این جمله از نظر نحوی درست است، ولی از نظر معنایی در آن ناهنجاری مشاهده می‌شود. با توجه به اینکه جمله *the hamburger ate the man* کاملاً قابل قبول است، چه چیزی منشأ این ناهنجاری است؟ احتمالاً یکی از جوابها مربوط می‌شود به اجزای معنای ادراکی اسم *hamburger* که کاملاً با اجزای معنای ادراکی اسم *man* فرق دارد، بویژه وقتی که به عنوان فاعل فعل *ate* به کار برده می‌شوند. اسمهایی که می‌توانند فاعل فعل *ate* باشند، باید بر چیزهایی دلالت کنند که قادر به خوردن هستند. اسم *hamburger* چنین خصوصیتی را ندارد (ولی اسم *man* این خصوصیت را دارد) و ناهنجاری جمله نخست از این جهت است.

ما می‌توانیم این بررسی را به طور کلی‌تری به کار ببریم و جزء معنایی اصلی اسمی را که بتواند فاعل فعل *ate* باشد تعیین کنیم. چنین جزئی باید به اندازه «موجود جاندار» عام باشد. در اینصورت می‌توانیم از این جزء معنایی برای توصیف بخشی از معنای کلمه‌ها استفاده کنیم؛ مثلاً اگر این جزء بر موجود جاندار دلالت داشته باشد آن را به صورت «+ جاندار» و اگر بر موجود جاندار دلالت نداشته باشد آن را به صورت «- جاندار» نشان می‌دهیم.

این روند وسیله‌ای برای تحلیل معنا بر حسب مشخصه‌های معنایی است؛ برای مثال، مشخصه‌های «جاندار- جاندار+ انسان، -انسان، + ماکرو- ماکرو، مشخصه‌های معنایی اصلی، دخیل در تمایز معنایی هر کلمه از کلمه دیگر به شمار می‌آیند. اگر از شما بخواهند که مشخصه‌های مهم و متمایز کننده معنایی این مجموعه از کلمه‌های انگلیسی *(table, cow, girl, woman, boy, man)* را بنویسید، می‌توانید این کار را به وسیله نمودار زیر انجام دهید:

|         | table | cow | girl | woman | boy | man |
|---------|-------|-----|------|-------|-----|-----|
| جاندار  | -     | +   | +    | +     | +   | +   |
| انسان   | -     | -   | +    | +     | +   | +   |
| ماکر    | -     | -   | -    | +     | +   | +   |
| بزرگسال | -     | +   | -    | +     | -   | +   |

اصلی معنایی در کلمه‌های مثل *needle* (سوزن) در انگلیسی، احتمالاً شامل «باریک، تیز، فولادی و وسیله بودن» می‌شود، ولی معنای «متناسی» یا «ضمنی» نیز هستند که با کلمه‌های مثل *needle* رابطه تنگاتنگی دارند و باعث می‌شوند تا هر گاه شما با این کلمه مواجه می‌شوید، به یاد مفهوم «در داور بودن» بیفتید. این «تداعی»، بخشی از معنای ادراکی کلمه *needle* نیست. به همین ترتیب، ممکن است شما عبارت «کم گالری» را در هنگام توصیف یک محصول، با عبارت «برای شما خوب است» مرتبط کنید، ولی در اینجا نمی‌توانیم این تداعی را در معنای ادراکی اصلی عبارت مذکور دخالت دهیم. مسلماً شاعران و تبلیغاتچها خیلی مایلند روشی را که متضمن القای معنایی متداعی است به کار گیرند و بعضی از زبان‌شناسان نیز این جنبه از کاربرد زبان را بررسی می‌کنند، با وجود این، ما بیشتر علاقه‌مندیم در این فصل، معنای ادراکی را بررسی کنیم.

مشخصه‌های معنایی<sup>۱</sup>  
 در این بخش، می‌خواهیم ببینیم که بررسی معنایی، چه چیزی درباره ماهیت زبان به ما می‌آموزد. بررسی معنایی از یک نظر به ما کمک می‌کند تا «ناهنجاریهای» موجود در جمله‌های انگلیسی، نظیر آنهایی که در زیر آورده شده‌اند را شرح دهیم:

- The hamburger ate the man*
- My cat studied linguistics*
- A table was listening to some music*

توجه داشته باشید که ناهنجاریهای این جمله‌ها از ساخت نحوی آنها سرچشمه نگرفته است. بر اساس قواعد نحوی ساخت جمله‌های انگلیسی (که در فصل دهم مطرح شد) جمله‌های فوق خوش‌ساخت هستند:

|    | The hamburger | ate | the man |
|----|---------------|-----|---------|
| NP |               | V   | NP      |

1. semantic features

هم معنایی<sup>۱</sup>

هم معنای عبارتند از دو یا چند صورت با رابطه معنایی خیلی نزدیک که اغلب (و نه همیشه) در جمله‌ها قابل جانشینی یا هم‌بزرگی‌اند. اینها مثالهایی از صورتهای هم معنایی است: *cab - taxi* , *almost - nearly* , *hide - conceal* , *broad - wide* .  
*answer - reply* و *liberty - freedom* .

باید گوشتزد کنیم که آن «تشابه معنایی» که در بحث هم معناها به کار می‌رود لزوماً «تشابه کامل» نیست. موارد زیادی وجود دارد که در آنها، یک کلمه برای جمله مناسب است، ولی مترادف آن مناسب نیست؛ مثلاً در حالی که کلمه *answer* در جمله *Karen had only one answer correct on the test* کاملاً مناسب است، هم معنای نزدیک به آن، یعنی *reply* نامناسب به نظر می‌رسد.

تضاد معنایی<sup>۱</sup>

دو صورت با معنای مخالف را کلمه‌های متضاد<sup>۲</sup> می‌نامند و مثالهایی که عموماً برای آنها آورده می‌شود، از این قرار است: *long - short* , *big - small* , *quick - slow* .  
*alive - dead* , *male - female* , *above - below* , *old - young* .

معمولاً کلمه‌های متضاد را به دو نوع «درجه‌بندی پذیر»<sup>۳</sup> و «درجه‌بندی ناپذیر»<sup>۴</sup> تقسیم می‌کنند. کلمه‌های متضاد درجه‌بندی پذیر، مثل دو واژه *big - small* ، می‌توانند در ساختهای مقایسه‌ای *smaller than* - *bigger than* به کار روند و نفی یکی از آنها، لزوماً بر اثبات دیگری دلالت نمی‌کند؛ مثلاً اگر بگویید «آن سگ پیر نیست»، الزاماً منظورتان این نیست که «آن سگ جوان است». در مورد کلمه‌های متضاد درجه‌بندی ناپذیر که «جفت‌های مکمل»<sup>۵</sup> نیز نامیده می‌شوند، معمولاً ساختهای مقایسه‌ای به کار نمی‌رود (مثلاً عبارتهای «مرد تو» یا «بیشتر مرده» عجیب به نظر می‌رسند) و نفی یکی، نشانگر اثبات دیگری است؛ مثلاً وقتی که می‌گوییم «آن شخص نمرده است»،

- 1. synonymy
- 2. antonymy
- 3. antonyms
- 4. gradable
- 5. non - gradable
- 6. complementary pairs

با چنین تحلیلی، شما می‌توانید حداقل قسمتی از معنای اصلی کلمه *boy* را (+ انسان ، + مذکر ، - بزرگسال) مشخص کنید. همچنین می‌توانید مشخصه‌های رایج ضرورتاً برای یک اسم لاتزم است تا فاعل یک فعل به حساب آید، با تلفیق تحلیلهای نحوی و مشخصه‌های معنایی معین کنید:

*The (N+ human) is reading a book.*

پس این روش ما را قادر می‌کند تا پیش‌بینی کنیم که چه اسمهایی جمله فوق را از نظر معنایی ناهنجار می‌کنند؛ برای مثال اسمهای *tree* ، *dog* یا *rabble* از جمله کلمه‌های ناهنجار هستند؛ زیرا مشخصه آنها (انسان) است.

روابط واژگانی<sup>۱</sup>

روش فوق عاری از مشکلات نیست. باقمایی بسیاری از کلمه‌ها با بخشهای منظم معنایی به این سادگی نیست. اگر درباره بخشها یا مشخصه‌هایی که برای تمیز دادن اسمهایی مثل *warning* و *threat* به کار می‌برید فکر کنید، تا حدی به گستره این مشکل پی خواهید برد. ظاهراً بخشی از این مشکل این است که روش مذکور کلمه‌های زبان را نوعی «ظرف» به شمار می‌آورد که بخشهای معنایی را حمل می‌کند. مسلماً این تنها راهی نیست که می‌توانیم با آن درباره معنای کلمه‌های زبانمان فکر کنیم؛ مثلاً اگر شما بخواهید تا معنای کلمه *conceal* را بگویید، شاید پاسخ بدهید «معنی آن همان معنی *hide* است»، یا مثلاً اگر معنای کلمه *shallow* را بپرسند، بگویید «متضاد *deep* است»، و یا در مورد معنای کلمه *daffodil* ، آن را «نوعی گل» معرفی کنید. در چنین مواردی، شما معنای کلمه را بر حسب بخشهای معنایی آن معین نمی‌کنید، بلکه این کار را بر حسب رابطه آن با سایر کلمه‌ها انجام می‌دهید. این روند برای توصیف معنایی زبانها به کار می‌رود و تحلیل روابط واژگانی نامیده شده است. انواع روابط واژگانی که معمولاً مورد توجه است، در بخشهای بعد تعریف و از آنها مثالهایی آورده می‌شود.

- 1. lexical relations

(بالاخر) قرار گرفته‌اند، کلمه‌های همشمول پنایم؛ بنابراین، «اسب» و «سگ» کلمه‌های همشمول هستند و کلمه‌کل برای آنها «حیوان» است.

رابطه شمول معنایی بیانگر «نوع اشیاء» نیز هست؛ مثل وقتی که می‌گویند «افنی نوعی مار است». اغلب، چیزی را که بعضی مردم رایج به معنای یک کلمه می‌دانند، صرفاً شمول معنایی یک کلمه دیگر نسبت به آن است؛ مثلاً شما در مورد افنی چیزی بیشتر از اینکه آن نوعی مار است، نمی‌دانید.

هم‌آوایی، همگامی و چند معنایی<sup>۱</sup>

سه اصطلاح دیگر وجود دارند که کمتر شناخته شده‌اند و اغلب برای توصیف روابط بین کلمه‌های یک زبان به کار می‌روند. اولین آنها هم‌آوایی است. وقتی که دو یا چند صورت (نوشتاری) دارای تلفظ مشابه باشند، آنها را کلمه‌های هم‌آو توصیف می‌کنند.

مث‌الهایی از این کلمه‌ها عبارتند از: *flower - flower meet - bare - bear*؛ *sew - so* و *pail - pale*.

اصطلاح همگامی هنگامی به کار می‌رود که یک صورت (نوشتاری و گفتاری)

دارای دو یا چند معنای (نامرتب) باشد. نمونه‌هایی از کلمه‌های همگام عبارتند از جفت کلمه‌های *bank* (حاشیه رود) و *bank* (نوسه مالی)، *pupil* (شاگرد مدرسه) و *pupil* (مردمک چشم)، *mole* (خال سیاه) و *mole* (موش کور). معمولاً انسان وسوسه می‌شود که دو کلمه *bank* را از نظر معنایی مرتبط بداند، ولی اینطور نیست. کلمه‌های همگام، کلمه‌هایی هستند که از نظر معنایی کاملاً متفاوتند، ولی بر حسب اتفاق، صورت دقیقاً واحدی دارند. رابطه معنایی همراه با صورت مشابه را از نظر فنی، چند معنایی می‌نامند و می‌توان آن را به این صورت تعریف کرد: یک صورت (نوشتاری یا گفتاری) چند معنا دارد و همه آنها به طور گسترده‌ای یا یکدیگر مرتبطند. برای مثال می‌توان کلمات *head* (که به بخش بالایی بدن، بخش بالایی لیوان آبجو و نیز بالاترین مقام یک شرکت یا

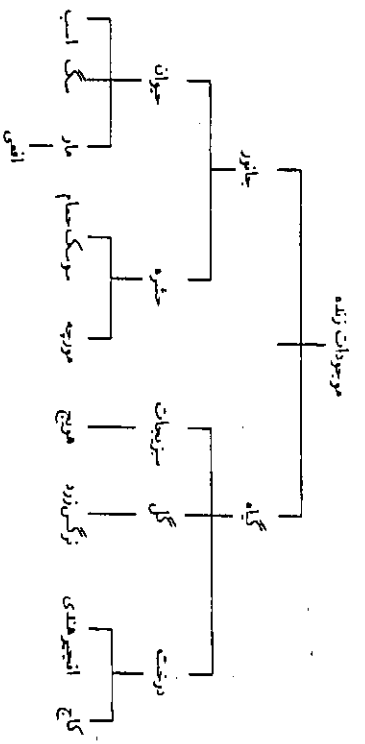
1. co - hyponymy      2. homophony, homonymy and polysmy

درواقع منظور همان این است که «او زنده است».

شمول معنایی<sup>۱</sup>

وقتی که معنای یک صورت، معنای صورت دیگر را در بر بگیرد، رابطه آنها را شمول معنایی می‌نامند. جفت کلمه‌های زیر نمونه‌هایی از آن هستند: *dog - animal*، *dog - dog*، *dog - dog*، *vegetable - dog*، *tree - banyan*. مفهوم «شمول» در اینجا به این معنی است که اگر چیزی نرگس زرد باشد، لزوماً گل نیز هست؛ بنابراین، معنای گل معنای نرگس زرد را هم (شامل) می‌شود؛ یا به بیان دیگر، نرگس زرد تحت شمول معنای گل قرار دارد.

وقتی که ما روابط شمول معنایی را بررسی می‌کنیم، اساساً در پی معنای کلمه‌هایی هستیم که دارای نوعی سلسله مراتبند. در واقع، شما می‌توانید رابطه بین مجموعه‌ای از کلمه‌ها را (رابطه مجموعه زیر) به صورت یک نمودار سلسله مراتبی نشان دهید: حیوان، مورچه، افنی، انجیر هندی، هویج، سوسک حمام، جانور، نرگس زرد، سگ، گل، اسب، حشره، مورچه‌دات زنده، کاج، گیاه، مار، درخت و سبزیجات.



با استفاده از این نمودار می‌توانیم بگوییم «اسب تحت شمول حیوان است» یا «مورچه تحت شمول حشره است». همچنین می‌توانیم کلمه‌هایی را که تحت یک کلمه‌کل

1. hyponymy

نویسنده قصد دارد با آن کلمه‌ها برساند، درک کنیم. مطالعه آن بخش از «معنای مقصود گوینده» را کاربردشناسی نامیده‌اند.

ممکن است در حین رانندگی از کنار یک پارکینگ، تابلویی را نظیر آن که در تصویر زیر مشاهده می‌شود، ببینید. مسلماً شما معنای تک تک این کلمه‌ها را می‌دانید و



از مفهوم کلی تابلو نیز آگاهید؛ در عین حال، برداشت معمول شما این نیست که این تابلو جایی را برای پارک کردن «همراه گرم شده»<sup>۱</sup> شما نشان می‌دهد. (شما یک همراه دارید که او را گرم کرده‌اید و اینجا مکانی است که می‌توانید او را در آن پارک کنید.) شق دیگر این است که تابلو بر مکانی دلالت کند که پارک کردن در آن، با کمک همراهانی که گرم شده‌اند میسر است. اگرچه کلمه‌های نوشته بر تابلو این تمایز را ممکن می‌سازد، ولی شما در حالت عادی می‌فهمید که می‌توانید اتومبیلان را در این مکان «پارک» کنید، آن مکان «گرم» شده است و یک «متصدی» برای مراقبت از اتومبیل شما در آنجا هست. حالا باید دید که شما چگونه به این نتیجه می‌رسید که تابلو این معنا را می‌دهد. (توجه داشته باشید که در آن تابلو، کلمه «اتومبیل» اصلاً وجود ندارد.) شما معنای این کلمه‌ها را در حالت ترکیبی و در بافتی که در آن واقع می‌شوید تعبیر می‌کنید و می‌گویند که به همان پیامی که نویسنده آن تابلو قصد رساندن آن را داشته است برسید؛ بنابراین، درک قصد گوینده یا نویسنده از معنا، عنصر مهمی است.

1. heated attendant

واحد اطلاق می‌شود)، *four* (که در مورد انسان، تشخیص‌ناپذیر و کوه به کار می‌رود) و *run* (که انسان، آب یا رنگها آن را انجام می‌دهند) را ذکر کرد.

تمایز بین همنامی و چند معنایی همیشه واضح نیست؛ با این حال، یکی از راه‌های تمیز بین آنها، رجوع به مدخل خاص هر کلمه در فرهنگ لغت است. اگر یک کلمه چند معنا داشته باشد (چند معنایی باشد)، فقط یک مدخل برای آن وجود دارد که زیر آن، فهرستی از معانی مختلف آن کلمه آورده می‌شود. اگر دو کلمه همنام باشند، دو مدخل جداگانه به هر یک از آنها اختصاص داده می‌شود. شما می‌توانید خودتان این مسأله را در فرهنگ لغت آزمایش کنید و دریابید که کلمه‌هایی مثل *run*، *get*، *head* و *face*، به عنوان نمونه‌هایی از کلمات چند معنا آورده شده‌اند، در حالی که کلمه‌های *sole*، *bank*، *email* و *mole* به عنوان نمونه‌هایی از همنامها ذکر شده‌اند.

این سه رابطه واژگانی اخیر اساس تمدادی از بازبهای واژگانی هستند که بویژه برای طنزگویی به کار می‌روند. زمانی شرکت آرد پیلزبری با به کارگیری امتیاز هم‌آوایی، برای تبلیغ محصول خود از این شمار استفاده کرد: *Everybody kneads it!*؛ یا اگر این مسأله را نشنیده باشید که: *Why are trees often mistaken for dogs?*، در جواب به آن *(Because of their bark)* نمونه‌ای از کاربرد همنامی را می‌بینید.<sup>۲</sup>

#### تعبیر منظور گویشوران

تاکنون، ما آن جنبه از معنا را که از معنای کلمه‌ها حاصل می‌شود بررسی کرده‌ایم، ولی جنبه‌های دیگری از معنا وجود دارند که صرفاً از معنای کلمه‌های به کار رفته در جمله‌ها و عبارتها گرفته نمی‌شوند. وقتی که ما نوشته‌ای را می‌خوانیم یا سخنی را می‌شنویم، معمولاً سعی می‌کنیم نه تنها معنای کلمه‌ها را بفهمیم، بلکه چیزی را هم که گوینده یا

۱. در این جمله از هم‌آوایی کلمه‌های *need* (احتیاج داشتن) و *knead* (خمیر کردن) استفاده شده است. (م)

۲. در جواب به این معنا از همنامی کلمه *bark* که به دو معنی «اراق واق سگ» و «لایست درخت» است، استفاده شده است. (م)



خواهد گذاشت. درک ما از بسیاری از چیزهایی که می‌خوانیم و می‌شنویم، با زمان و مکان روبرویی با عبارتهای زبانی مرتبط است.

### عبارتهای اشارهای<sup>۱</sup>

به طور دقیقتر، کلمههایی در زبان وجود دارند که نمی‌توان آنها را تفسیر کرد، مگر اینکه در بافت فیزیکی قرار گیرند، بویژه در بافت فیزیکی مورد نظر گویشور این زبان. این نوع کلمهها عبارتند از: «اینجا»، «آن»، «اکنون»، «امس»، «دو روز»، و همچنین ضمایری مانند «من»، «شما»، «او» و «آنها». در مورد بعضی از جملههای انگلیسی اگر ندانیم چه کسی، درباره کی، کجا و چه وقت صحبت می‌کند، درک آنها بریمان غیرممکن می‌شود؛ برای مثال به جمله زیر توجه کنید: «آنها مجبور خواهند بود آن کار را فردا انجام دهند؛ زیرا اکنون اینجا نیستند».

این جمله در خارج از بافت بسیار مبهم است. در جمله مذکور تعداد زیادی عبارتهای اشارهای به کار رفته است (آنها، آن، اینجا، فردا و اکنون) که تفسیر آنها به بافت فیزیکی جمله بستگی دارد. چنین عبارتهایی مثالهای بارزی هستند از بخشهایی از زبان که آنها را فقط به وسیله معنای مورد نظر گوینده می‌توان درک کرد؛ مثلاً اگر کسی بگوید «من دوست دارم اینجا کار کنم»، باید بینیم منظور او کجاست: «در این دفتر»، «در این ساختمان»، «در این بخش از شهر»، «در این کشور» یا هر جای دیگر. کلمه «اینجا» یک عبارت اشارهای است (وسیلهای برای اشاره کردن در زبان) که فقط به وسیله مکان مورد نظر گوینده قابل تفسیر است.

### پیش فرض<sup>۲</sup>

وقتی که گوینده از یک عبارت اشارهای مثل «اینجا»، در شرایط عادی استفاده می‌کند، چنین فرض می‌کند که شنونده می‌داند کدام مکان مورد نظر است. به بیان کلی‌تر، باید

به مثال دیگری که از آگهیهای یک روزنامه آورده شده است توجه کنید. شما نه تنها باید درباره مفهوم کلمهها فکر کنید، بلکه باید آنچه را آگهی کننده قصد داشته از طریق آنها برساند نیز دریابید: FALL BABY SALE. در موقعیت امروزی جامعه ما، هیچگاه کلمههای آگهی مذکور این تصور را در ذهن ما به وجود نمی‌آورند که در بخش فروش این منازه، کودکان به فروش می‌رسند، بلکه مضمون این آگهی، تبلیغ برای فروش پوشاک کودکان است. کلمه پوشاک در این آگهی دیده نمی‌شود، ولی تفسیر عادی ما این است که آگهی کننده قصد داشته ما پامش را که مربوط به فروش پوشاک کودکان است و مسلماً در مورد فروش کودکان نیست دریابیم.

### بافت<sup>۱</sup>

ما در بحث درباره دو مثال فوق، روی تأثیر بافت تکیه کردیم. مسلماً بافتهای مختلفی وجود دارند که باید مورد بررسی قرار گیرند. یکی از مهمترین آنها بافت زبانی<sup>۱</sup> یا همبافت<sup>۲</sup> است. همبافت یک کلمه، عبارت از مجموعه کلمههایی است که در همان عبارت یا جمله به کار رفته‌اند. این زنجیره همبافت، تأثیر زیادی بر تصور ما از معنای کلمه مورد نظر دارد. قبلاً گفته بودیم که کلمه bank یک کلمه همنام است؛ یعنی یک صورت است با پیش از یک معنا. چگونه می‌توان فهمید که کدامیک از معنای آن در یک جمله خاص مورد نظر است؟ ما معمولاً این کار را براساس بافت زبانی می‌کنیم. اگر کلمه bank همراه با کلمههایی مثل steep یا overgrown به کار رود، برای تصمیم‌گیری در مورد معنای این «کلمه» با مشکلی مواجه نخواهیم شد. به همین ترتیب، وقتی می‌شنویم کسی می‌گوید «باید برای تقد کردن چک به bank بروید»، بافت زبانی مشخص می‌کند که کدام bank مورد نظر است. به طور کلی‌تر، می‌توانیم معنی کلمهها را براساس بافت دیگری دریابیم که آن را بافت فیزیکی<sup>۳</sup> نامیده‌اند. اگر شما کلمه BANK را روی دیوار یک ساختمان در شهر ببینید، جایگاه «فیزیکی» آن بر تفسیر شما اثر



- a) shallow deep
- b) mature ripe
- c) suite sweet
- d) table furniture
- e) single married
- f) move run

۲. در جمله زیر، عبارتهای اشارهای را مشخص کنید.

"I'm busy now so you can't do that here."

۳. پیش فرض مسلم گوینده‌ای که جمله‌های زیر را می‌گوید چیست؟

a) "Where did he buy the beer?"

b) "Your watch is broken."

۴. با استفاده از مشخصه‌های معنایی، ناهنجاری جمله‌های زیر را چگونه توصیف می‌کنید؟

a) The television drank my water.

b) Your dog writes poetry.

۵. وقتی که شخصی می‌گوید «تایستان» به معنای «بیک نیک در کنار دریاچه» است، از چه نوع معنایی استفاده کرده است؟

موضوعات و پیشنهادهای مورد بحث

الف) توأم چاسکی (۱۹۵۷) مثال مبروفی از جمله‌ای آورده که از نظر نحوی درست است، ولی از نظر معنایی ناهنجار. آن جمله به این صورت بود:

*Colorless green ideas sleep furiously.*

چند مورد ناهماهنگی معنایی در این جمله مشاهده می‌شود؟ آیا اصلاً این جمله قابل تعبیر است؟ اگر قابل تعبیر است، از این آنگهی که بر سر در یک فروشگاه امریکایی نصب شده، چه چیزی را درک می‌کنید؟

*Colorful white sale this week*

ب) یکی از جنبه‌های کلمه‌های متضاد درجه‌بندی پذیر این است که همیشه یکی از آن دو عضو بیشتر از دیگری در ترکیبهای خاصی به کار می‌رود. آن عضو را «بی نشان»<sup>۱</sup>

۱. unmarked

مجموعه برای اجرای نقشی غیر از آنچه در کنارش نوشته شده به کار رود نتیجه آن یک کنش گفتاری غیر مستقیم خواهد شد. گفته زیر، یک جمله خبری به نظر می‌رسد:

*You left the door open.*

اگر شما این جمله را به کسی که تازه از بیرون به داخل اتاق آمده است بگویید (و هوای بیرون بسیار سرد باشد)، آنوقت چنین برمی‌آید که یک جمله خبری ناساخته‌اید، بلکه جمله شما از نوع خواهشی است؛ یعنی شما به طور غیر مستقیم تقاضا می‌کنید که آن شخص در را ببندد. این شیوه استعمال جمله خبری، نمونه دیگری از کنش گفتاری غیر مستقیم است.

مسلماً این امکان وجود دارد که اگر مخاطب کنش گفتاری غیر مستقیم را تشخیص ندهد، وقایع مضحکی رخ دهد. صحنه زیر را در نظر بگیرید. مسافری چمدان به دست، در حالی که به نظر می‌رسد گم شده است، جلو عابری را می‌گیرد و می‌پرسد: «پیشخدمت، آیا می‌دانید هتل آلباستا در کجاست؟» عابر می‌گوید: «بله، می‌دانم» (و بعد به راه خود ادامه می‌دهد و می‌رود). در این صحنه، مسافر صورتی را به کار می‌برد که در حالت عادی سوالاتی تصور است (آیا می‌دانید...؟) و عابر نیز دقیقاً به آن سوال پاسخ می‌دهد (من می‌دانم...) در اینجا، عابر به جای اینکه جواب تقاضا را بدهد، جمله مسافر را یک جمله سوالی تصور می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد؛ یعنی کنش گفتاری غیر مستقیم را کنش گفتاری مستقیم تلقی می‌کند.

شاید تمایز مهم بین کاربرد این دو نوع عمل گفتاری فقط بر این اساس باشد که امرها یا تقاضاهای غیر مستقیم، در جامعه ما، از امرهای مستقیم مؤدبانه‌تر به نظر می‌رسند. توانایی ما برای تعبیر نقش کنشهای گفتاری، صرفاً نمونه دیگری از فرایند تعبیر مبتنی بر درک منظور گوینده است. جنبه‌های دیگر این فرایند را در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

پرسشها

۱. چه نوع رابطه واژگانی بین جفت کلمه‌های زیر وجود دارد؟



فصل هفتم

زبان‌شناسی تاریخی

Many men say that in sweveninges  
 Ther mys but fables and lesynges;  
 But men may some swevenes sene  
 Whiche hardely that false ne bene,  
 But afterward ben apparant.  
 چوسر، قصه گل سرخ (حوالی ۱۳۷۰ میلادی)

تغییر زبان هم بدیهی است و هم تا حدی مرموز. برای مثال، زبان انگلیسی اواخر قرن چهاردهم با انگلیسی زمان ما کاملاً متفاوت است. یک سخنگوی انگلیسی معاصر، اگر آموزش خاص ندیده باشد، در فهم مصراعهای آغازین قصه گل سرخ که در بالا نقل شده است، دچار مشکل بسیار خواهد شد. نه تنها الگوی صوتی این جمله‌ها عجیب است، کلمات و ساختارهایی چون *sweveninges*، *lesynges* و *false ne bene* نیز ناآشنایند. وجود چنین تفاوت‌هایی میان گونه‌های اولیه و متأخر یک زبان واحد سوال‌انگیز در مورد ماهیت،  
 ۱. ترجمه این مصراع‌ها به انگلیسی معاصر به قرار زیر است:

Many men say that in dreams  
 There is nothing but talk and lies  
 But men may see some dreams  
 Which are scarcely false  
 But afterward come true.

۵. زنجیره‌هایی از کلمات که پیرامون آنها بیش از یک درخت نحوی قابل شد ابهام ساختارکو دارند. هر یک از مثال‌های زیر نشان دهنده این نوع ابهام است. از ساختارهای نحوی برای کمابیش دادن این ابهام استفاده کنید.

- a) foreign car mechanic
- b) The sheriff shot the man with a rifle.
- c) intelligent students and professors
- d) old building committee
- e) Spanish language teacher

۶. در جمله‌های زیر هر NP دارای یک نقش معنایی است که سهم مرجع آن را در موقعیت توصیف شده در جمله نشان می‌دهد. با استفاده از اصطلاحات توصیف شده در این فصل، نقش معنایی هر NP را در این جمله‌ها تعیین کنید.

- a) The man spotted the intruder.
- b) The cat jumped onto the table.
- c) Aaron got the letter.
- d) The ball was thrown to Eryn by Lorraine.
- e) The table was destroyed in a fire.

۷. برای دو گروه از گروه‌های اسمی در جمله زیر باید نقش معنایی قابل شد که متفاوت است با نقشهایی که در این فصل مورد بحث قرار گرفت. چه نقشهایی را به این گروه‌های کلمه‌ی نسبت می‌دهید و چگونه این نقشها را تعریف می‌کنید؟  
 Josh painted Kirra's boat for the new owner.

[hɑ:m] تلفظ می‌شده، بعد در انگلیسی میانه به [hɒ:m] تبدیل شد و سرانجام در انگلیسی معاصر [hɒv:m] شده‌است. همان‌طور که از واژه‌های ناآشنای *messenger ærenddracan* و *won' gestogan* پیداست، بسیاری از واژه‌های انگلیسی باستان دیگر به کار نمی‌روند. از نظر صرف نیز، انگلیسی باستان کاملاً متفاوت با انگلیسی معاصر است. پیوند *-an* که به واژهٔ مادل *'sent* در انگلیسی باستان متصل شده نشان‌دهندهٔ آن است که زبان این فعل گذشته و به صیغهٔ سوم شخص جمع (*æt they*) است. سرانجام آنکه تفاوت‌های مربوط به ترتیب کلمات کاملاً آشکار است. فعل انگلیسی باستان در جملهٔ اول هم بعد از قاعده و هم بعد از مفعول مستقیم آمده اما در جملهٔ دوم قبل از آنهاست.

### نظام مدعی تغییر زبان

تفاوت‌های میان انگلیسی باستان و انگلیسی معاصر ناشی از یک رشته تغییرات نظام بند و با قاعده است. تأثیر پیدایش ترتیب ثابت کلمات به صورت فاعل-فعل-مفعول مستقیم در انگلیسی به چند فعل مدوود محدود نموده‌است. تمام افعال انگلیسی معاصر معمولاً قبل از مفعول مستقیم قرار می‌گیرند نه بعد از آن. همین‌طور، تغییرات تلفظ واژهٔ *hām* تنها در این واژه صورت نگرفته است. این واژه در تمام واژه‌های انگلیسی باستان دستخوش همین تغییرات شد (جدول ۱۷).

جدول ۱۷ تغییرات /a:/

| انگلیسی معاصر | انگلیسی میانه | انگلیسی باستان |
|---------------|---------------|----------------|
| 'boat'        | /bo:t/        | /ba:t/         |
| 'tonely'      | /tɒnli/       | /tɑ:nli/       |
| 'stone'       | /stɒn/        | /stɑ:n/        |

همهٔ زبانها دستخوش تغییر می‌شوند. تغییر زبان بازتاب تغییرات دستوری - نظام مقولات و قواعد زبانی کاربرد زبان است. این تغییرات ممکن است بر هر بخش از دستور، از قواعد جمله‌سازی (نحو) گرفته تا تلفظ اصوات واحد (آواشناسی)، تأثیر کند.

دانه و علل تغییر زبانی در ذهن برمی‌انگیزد.

زبان‌شناسی تاریخی شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که در باب تغییر زبان مطالعه می‌کند. پژوهش در این زمینه هم با توصیف تغییر زبان سروکار دارد و هم با عواملی که این تغییر را ایجاد و آن را محدود می‌کنند. این فصل را با بررسی ماهیت و علل تغییر زبان آغاز می‌کنیم. سپس با تفصیل بیشتری به بررسی تغییر واجی، صرفی، نحوی، واژگانی و معنایی می‌پردازیم. سرانجام، به بررسی بعضی از روش‌های مورد استفاده در بازسازی تاریخ زبان می‌پردازیم. در صورت امکان، مثالهایی نیز از تاریخ زبان انگلیسی ارائه شده است.

### ۱۷ ماهیت تغییر زبان

زبان انگلیسی در طی سه دورهٔ اصلی تاریخ خود دستخوش تغییرات شگرفی شده است: انگلیسی باستان (حدوداً از سال ۴۵۰-۱۱۰۰)، انگلیسی میانه (از سال ۱۱۰۰-۱۵۰۰)، انگلیسی معاصر (از سال ۱۵۰۰ تا کنون). اگرچه انگلیسی میانه چوسر امروزه حداقل تا حدی قابل فهم است، انگلیسی باستان مانند یک زبان خارجی است. متن زیر تکه‌ای است از یک سند انگلیسی باستان متعلق به قرن هشتم، ترجمهٔ تاریخ انگلستان اثر بید که از زبان لاتین ترجمه شده است. (حروف ط موروم به 'thorn'، صرف واج /θ/ در انگلیسی باستان بود. در اینجا و در سایر قسمتهای این فصل، نشانهٔ فرعی - در نوشتار نمایندهٔ واژهٔ بلند است.)

(۱)

And Seaxan Pá sige gestogan.  
and Saxons the victory won  
'And Saxons won the victory.'  
Pá sendan hi hām ærenddracan.  
then sent they home a messenger  
'Then they sent home a messenger.'

این جمله‌های انگلیسی باستان از بسیاری جهات با معادل‌هایشان در انگلیسی معاصر تفاوت دارند. برای مثال، از نظر تلفظ، واژهٔ *'home hām* در انگلیسی باستان

## عوامل تغییر زبان

تغییر زبان علل متعددی دارد که گاه به طرق بچیده‌ای بر یکدیگر متقابل تأثیر می‌گذارند. به همین دلیل، شناسایی علت دقیق یک تغییر دستوری اغلب غیر ممکن است. لیکن، عوامل مبتنی بر مسائل مربوط به تولید گرفته تا تغییرهای اجتماعی، وجود دارد که موجب تغییر زبان می‌شود.

عوامل فیزیولوژیک: همان‌طور که در فصل مربوط به آواشناسی خاطر نشان شد، تغییر یک صورت به گونه‌ای که بیشتر یا کمتر شبیه اصوات مجاورش شود، اغلب تولید را ساده‌تر می‌کند. برای مثال، در آغاز تاریخ زبان انگلیسی، انسدادی نرم‌کامی *ŋ* که در انگلیسی باستان به صورت *en* نوشته می‌شد، هرگاه قبل از واکه‌های پیشین نوار می‌گرفت، تحت تأثیر واجگاه پیشین‌تر این واکه‌ها، کامی می‌شد. تأثیر این کامی‌شدگی را می‌توان در واحدهای صوتی آغازی واژه‌های انگلیسی باستان در جدول ۲۷ دید. (واحد صوتی آغازی قبل از واکه‌های پیشین مستطیر است با [ŋ] و در سایر جاها [a])

جدول ۲۷ کامی‌شدگی در انگلیسی باستان

| صورت انگلیسی باستان |          |
|---------------------|----------|
| <i>chinn</i>        | 'chin'   |
| <i>ceosan</i>       | 'choose' |
| <i>ciese</i>        | 'cheese' |
| <i>chitce</i>       | 'church' |
| <i>ceorl</i>        | 'churl'  |
| <i>cuman</i>        | 'come'   |
| <i>col</i>          | 'cool'   |

همان‌طور که از این مثالها پیداست، در انگلیسی باستان *ŋ* تنها قبل از یک واکه پیشین کامی می‌شد، و [ŋ] را به دست می‌داد. این نوع تغییر در الگوی صوتی یک زبان می‌تواند به گونه‌گونی واجگونه‌سازی، و هم به افزایش یا کاهش تقابلهای واجی منجر شود. در بخش ۲۷، نمونه‌های مفصلتری از این گونه تغییرات صوتی ارائه شده است.

قیاس: منبع دیگر تغییر زبانی که بسیار دیده می‌شود با قاعده کردن صورتهای

کمیاب یا استثنائی به مدد قیاس با صورتهای متداولتر است. قیاس عبارات است از اینکه اگر دو پدیده از برخی جنبه‌ها شبیه به هم باشند (مثلاً، هر دو اسم باشند)، استیضاح کنیم که قاعده تا از جهات دیگر نیز شبیه به یکدیگرند. پیدایش پسوند جمع انگلیسی تا حد بسیاری تحت تأثیر قیاس بوده است. در انگلیسی باستان، اسمها به طبقات مختلفی تعلق داشتند، که هر یک برای بیان جمع شیوه خاص خود را داشت. برای مثال، جمع واژه *hand* به صورت *handa*، و جمع *stanas* به صورت *stanas* بود در حالی که جمع *year gear* با صورت مفرد آن یکی بود. سرانجام، به دلایلی که در بخش بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت، غلبه با پسوند *(e)* شد. در این هنگام، قیاس پیروز شد و انگلیسی‌زبانان بتدریج پسوند *(e)* را مترادف جمع در تمام موارد، مگر در موارد اندکی (چون *oxen*، *men* و غیره)، دانستند. همین امر به استفاده از *hands* به عنوان صورت جمع *hand* و *years* به عنوان صورت جمع *year* انجامید.

ریشه‌شناسی عامیانه: گاه تغییر حاصل تجربه نادرست یک واژه توسط گویندگان یک زبان است. این تجربه نادرست معمولاً بتواند هدیه اشتباه گرفتن صورتهای اصل که از لحاظ آوایی و/یا معنایی شبیه یکدیگرند. برای مثال، واژه *shamefaced* در اصل *shamefast* (از *seamfast* انگلیسی باستان به معنای مأخوذه به حیا) بوده است. با کاهش کاربرد ککراتز *fast* به معنای مأخوذه، هجای دوم این واژه مجدداً تفسیر و *facd* تلقی شد که از لحاظ آوایی شبیه آن بود تا معنای این هجادر این واژه مرکب حفظ شود. این تغییر و تفسیر نادرست راریشه‌شناسی عامیانه گویند (جدول ۲۷).

جدول ۲۷ ریشه‌شناسی عامیانه در انگلیسی

|                   |   |  |
|-------------------|---|--|
| <i>belfry</i>     | از <i>berfry</i> انگلیسی میانه، به معنای برج                              | ( <i>bell</i> با ارتباط)                 |
| <i>bridegroom</i> | از <i>bridegome</i> انگلیسی میانه<br>(متابسه کند با <i>bride</i> نوروس و) | ( <i>groom</i> با ارتباط)                |
| <i>muskrat</i>    | از <i>musquash</i> آنگریکی<br>(نیز ارتباط با <i>musk</i> )                | ( <i>rat</i> یا <i>musk</i> با ارتباط)   |
| <i>woodchuck</i>  | از <i>otchek</i> آنگریکی  | ( <i>chuck</i> یا <i>wood</i> با ارتباط) |

در سطح گسترده‌ای مورد تقلید قرار گرفت و نهایتاً در بخش اعظم ساحل شرقی و به سمت جنوب گسترش یافت.

در قسمتهای بعد نمونه‌هایی از تئیر واجی، صرفی، نحوی، واژگانی، و معنایی ارائه شده است.

### ۴-۷ تغییر آوایی

گرچه تمام بخشهای دستور در طول زمان در معرض تغییر قرار دارند، برخی از انواع تغییر تاریخ آشکارتری دارند تا سایر تغییرات. الگوی آوایی حوزه‌ای است از زبان که تغییر و تنوع در آن بیش از سایر حوزه‌ها محسوس است. چندین نوع تغییر آوایی متداول را می‌توان شناسایی کرد.

#### تغییر آوایی مشروط به شرایط آوایی

تئیرات الگوی آوایی یک زبان اغلب تحت تاثیر محیطهای آوایی خاص صورت می‌گیرد. این نوع تغییرات را تغییرات مشروط به شرایط آوایی می‌نامند. فرایندهای زبانی زیربنای این نوع تغییر شبیه همان فرایندهایی است که در واج‌شناسی زبانهای رایج امروز یافت می‌شود. اگرچه این فرایندها در فصل مربوط به آواشناسی معرفی شد و مورد بحث قرار گرفت، در اینجا باز به آنها می‌پردازیم تا نمونه‌هایی از نقش آنها را در تغییر زبان به دست دهیم.

همگونی یکی از رایجترین منابع تغییر آوایی همگونی است، یعنی بیشتر یک واحد صوتی خاص به منظور شبیه‌تر کردن آن به یک صورت همجوار. در نتیجه، این فرایند و کاهش حرکت‌های تولیدی لازم، کارآیی تولیدی بالا می‌رود. فرایندهای همگون‌ساز معمولاً موجب تغییراتی در واجگاه، خیشومی‌شدگی، و واگذاری می‌شوند. در جدول ۴-۷ نمونه‌هایی از تغییر بر اثر همگونی در ایتالیایی ارائه شده که در آن *ni* تحت تاثیر *ni* همجوار خود به *ni* تبدیل شده است.

وام‌گیری: بسیاری از تغییرات زبانی را می‌توان به وام‌گیری، یعنی گرفتن واژه‌ها، اصوات، یا قواعد از یک زبان دیگر، نسبت داد. تاثیر زبان قدرتمین عبارت است از تاثیر یک زبان غیر مسلط از لحاظ سیاسی و فرهنگی بر یک زبان مسلط در یک ناحیه. برای مثال، انگلیسی واژه‌هایی را از زبانهای سرخپوستی وام گرفته است. علاوه بر هزاران نام چرواقایی (از جمله واژه کانادا)، وام‌گیریهای آشنای دیگر شامل *moccasin* پوست گوزن، *totem*، *tomahawk*، *romantic*، *penitence* نوعی قرمه، *moose* نوعی گوزن در امریکای شمالی و *stank* نوعی راسو را می‌توان نام برد. تاثیر زبان قدرتمین عبارت است از تاثیر یک زبان مسلط از لحاظ سیاسی و فرهنگی بر زبان یا زبانهای دیگر در یک ناحیه برای مثال، زبان موهاکی (که در نیویورک صحبت می‌شود) اصطلاحات و تعابیر فنی متعددی مانند *automobile* 'خودرو' *thumback* 'سختی' و *wheelbarrow* 'چرخ‌دستی' را از انگلیسی وام گرفته است. وام‌گیری ممکن است بر بخشهای واجی، صرفی، نحوی دستور نیز تاثیر بگذارد.

عوامل جسم‌شناختی: گویندگان ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه نحوه صحبت کردن خود را تغییر دهند تا به آنچه به تصور آنها گونه‌میتیر یا از لحاظ اجتماعی قابل قبول‌تر گفتار است نزدیک‌تر شود. در تاریخ زبان انگلیسی نمونه‌های متعددی از این پدیده وجود دارد، که بویژه می‌توان آن را در حذف *ni* بعد از واکه در ساحل شرقی ایالات متحد دید. این تغییر که به تلفظ واژه‌هایی چون *fiar* به صورت [fiə] انجامید، از بخشهایی از انگلستان در قرون هفدهم و هجدهم آغاز شد. در آن زمان، *ni* پس از واکه در سراسر مناطق مهاجرنشین انگلیسی زبان در امریکای شمالی هنوز تلفظ می‌شد. حذف این صوت در بخشهایی از این قاره ملول دو عامل بود. اول آنکه کودکان طبقه اعیان در نیوانگلند این تلفظ جدید را در مدارس بریتانیا آموختند و سپس آن را به مستعمرات آوردند. دوم آنکه گفتار مهاجران تازه وارد، از جمله مقامات رسمی مستعمرات و مقامات کلیسا که در مستعمرات از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بودند، معمولاً فاقد *ni* در پایان ميجا بود. در نتیجه، این بدعت



**تضعیف:** تضعیف همخوان (که نوم شدگی نیز خوانده می‌شود) عبارت است از کاهش مدت یا میزان بیست یک همخوان، که اغلب در نتیجه وجود یک واژه همبهر صورت می‌گیرد. یک همخوان مفرد یا تکبیده ممکن است کوتاه شود، یک انسدادی ممکن است به یک سایشی تبدیل شود و یک همخوان حتی ممکن است تا حدی تضعیف شود که به طور کامل از بین برود. تضعیف اغلب بین دو واژه صورت می‌گیرد و معمولاً با همگونی واکی همراه است. برای مثال، همه انسدادیهای لاتین در پرتغالی در میان دو واژه تضعیف شدند (جدول ۷۷).

جدول ۷۷ نوم شدگی در پرتغالی

| لاتین    | پرتغالی | تغییر  | نمونه       |
|----------|---------|--------|-------------|
| cippum   | cepo    | pp → p | 'گدازه'     |
| abbatem  | abade   | bb → b | 'راهب اعظم' |
| apiculam | abelha  | p → b  | 'زنبور'     |
| fabem    | fave    | b → v  | 'لوبیا'     |

**ناهمگونی:** ناهمگونی که عکس همگونی است و رواجی بسیار کمتر دارد

فرایندی است که شباهت یک صوت را با صوت مجاورش کاهش می‌دهد. این تغییرات ظاهراً در محیطی رخ می‌دهد که تولید یا ادراک دو صوت مشابه نزدیک یکدیگر مشکل باشد. برای مثال، واژه /anna/ به معنای 'روح' در لاتین متأخر، در اسپانیایی به /ama/ و در پرووانسی به /ama/ تبدیل شد تا همخوانهای خوشمی به دنبال هم نیفتند. ناهمگونی ممکن است، در مواردی نادرتی، ناشی از یک صوت غیرمجاور باشد. برای مثال، واژه لاتین /arbor/ 'درخت' در اسپانیایی به /arbor/ و در ایتالیایی به /arbor/ تبدیل شد تا دو /r/ در دو همجای مجاور یکدیگر نیایند. در فرانسه چنین تغییری صورت نگرفت و هر دو /r/ در واژه درخت /arbre/ در این زبان باقی ماندند. صوت‌افزاین: نوع رایج دیگری از تغییر آوازی، موسوم به صوت‌افزایی، عبارت است از وارد کردن یک همخوان یا واژه در یک محیط خاص. در برخی از موارد مانند مثالهای جدول ۸۷، صوت‌افزایی ناشی از آماده شدن برای ادای صوتی در ادامه زنجیره

جدول ۲۷ همگونی واجگاهی در ایتالیایی

| ایتالیایی باستان | ایتالیایی | نمونه  |
|------------------|-----------|--------|
| /okto/           | /otto/    | 'هشت'  |
| /nokte/          | /notte/   | 'شب'   |
| /fakte/          | /fatte/   | 'مغیر' |

نمونه‌ای از خوشمی شدگی را می‌توان در تاریخ زبان پرتغالی و فرانسه یافت. در طی تکامل این دو زبان از زبان لاتین، واژه‌های قبل از یک همخوان خوشمی، خوشمی شدند؛ به دنبال آن همخوان خوشمی حذف شد. (تلفظ واژه‌های مثالهای جدول ۵۷ در فرانسه از لحاظ افزایشی و سختی دستخوش تغییرات دیگری هم شدند پسوند *-m* در مثالهای لاتین یک روند تصرفی بود که در اوایل تاریخ زبانهای پرتغالی و فرانسه به دلایل دیگری از میان رفت.)

جدول ۵۷ خوشمی شدگی در زبانهای پرتغالی و فرانسه

| لاتین   | پرتغالی | فرانسه | نمونه  |
|---------|---------|--------|--------|
| /ponum/ | /boi/   | /boi/  | 'غورب' |
| /unum/  | /ui/    | /œ/    | 'یک'   |

واکدار شدگی اغلب بین دو واحد صوتی واکدار رخ می‌دهد. در مثالهای جدول ۴۷ از انگلیسی باستان، هرگاه پسوند جمع *-tes* بیاید، همخوان پایانی شتاک واکدار می‌شود زیرا در این حالت میان دو واحد صوتی واکدار قرار می‌گیرد. اگرچه واژه *wooltes* جمع بعداً از میان رفت، همخوان واکدار [v] هنوز در تلفظ انگلیسی معاصر *wooltes* یافت می‌شود.

جدول ۴۷ واکداری در انگلیسی باستان

| فرد    | جمع      |          |
|--------|----------|----------|
| [ho:f] | [ho:vəs] | 'hooves' |
| [wulf] | [wulfəs] | 'wolves' |

جدول ۱۱۷ واژه‌های افزوده در باسکی

| لاتینی متأخر | باسکی      |
|--------------|------------|
| /astru/      | /asturu/   |
| /Albru/      | /Alburu/   |
| /fronte/     | /borronte/ |

از صورت لاتینی متأخر، می‌شکند (جدول ۱۱۶).

حذف صورت: هم واژه‌ها و هم همخوانها ممکن است حذف شوند. حذف صورت معمولاً عبارات است از افتادن واژه پایان واژه (حذف واژه پایانی) یا افتادن واژه درون واژه (حذف واژه درون-واژه). در جدول‌های ۱۲۷ و ۱۳۷ به ترتیب از هر یک نمونه‌هایی ارائه شده است. هر دو فرایند معمولاً در جاهای بی‌نکته رخ می‌دهند و پیشینه تاریخی آنها اغلب تعقیب واژه است، فرایندی که یک واژه را به واحد صوتی نرم و کوتاه /ə/ تبدیل می‌کند.

جدول ۱۲۷ حذف واژه پایانی در انگلیسی

| انگلیسی باستان | انگلیسی میانه (تعقیب واژه) | انگلیسی معاصر (حذف واژه پایانی) |
|----------------|----------------------------|---------------------------------|
| /na:ma/        | /na:ma/                    | /neym/ 'name'                   |
| /lufu/         | /luva/                     | /lav/ 'love'                    |

جدول ۱۳۷ حذف واژه درون-واژه در انگلیسی

| انگلیسی باستان | انگلیسی میانه (تعقیب واژه) | انگلیسی معاصر (حذف واژه درون-واژه) |
|----------------|----------------------------|------------------------------------|
| /bo:tas/       | /bo:tas/                   | /bo:vis/ 'boats'                   |
| /hunda:z/      | /hunda:z/                  | /hau:nds/ 'hounds'                 |
| /starna:z/     | /starna:z/                 | /stou:nz/ 'stones'                 |

حذف واژه درون-واژه را می‌توان در افتادن واژه بی‌نکته پسوند جمع -es مشاهده کرد.

اصوات است. در این مثالها، همخوان افزوده /b/ یا /p/ از لحاظ واجگاه به واج قبلی، یعنی /m/ (لی) شبیهند، اما از نظر واکی و خوشبومی بوزن با واحد صوتی پس از خود مطابقت می‌کند.

جدول ۸۷ صوت‌افزایی در تاریخ زبان انگلیسی

| انگلیسی باستان | انگلیسی معاصر | تغییر              |
|----------------|---------------|--------------------|
| /timb/         | /timbr/       | mb → mbf 'timber'  |
| /bramb/        | /bræmb/       | m → mbj 'bramble'  |
| /glɪmsian/     | /glɪmps/      | ms → mps 'glimpse' |

بدین ترتیب، واحد صوتی افزوده نقش پلی را برای گذار اصوات دو طرف خود ایفا می‌کند (جدول ۹۷).

جدول ۹۷ ماهیت صوت‌افزایی

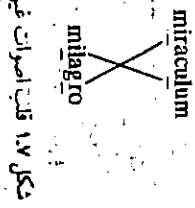
| /m/     | /b/        | /r/        | /m/     | /p/        | /s/        |
|---------|------------|------------|---------|------------|------------|
| لی      | لی         | غیرلی      | لی      | لی         | غیرلی      |
| خوشبومی | غیرخوشبومی | غیرخوشبومی | خوشبومی | غیرخوشبومی | غیرخوشبومی |
| واکدار  | واکدار     | واکدار     | واکدار  | بی‌واک     | بی‌واک     |

در موارد دیگر، صوت‌افزایی زنجیره‌ای از اصوات را که تلفظ آنها مشکل یا حتی نامسازگار با الگوی واج آرایی زبان است، می‌شکند. برخی از انگلیسی‌زبانها در تلفظ واژه‌های جدول ۱۰۷ یک صوت [r] را در زنجیره اصوات داخل می‌کنند. در زبان باسکی، واژه‌های افزوده خوشه‌های همخوانی غیرمجاز را در واژه‌های وام گرفته

جدول ۱۰۷ صوت‌افزایی در انگلیسی معاصر

| صوت‌افزایی | بدون صوت‌افزایی    |
|------------|--------------------|
| /æθlɪv/    | /æθli:v/ 'athlete' |
| /fɪlm/     | /fɪlm/ 'film'      |
| /elɪm/     | /elɪm/ 'elm'       |

برخی از گویشوران انگلیسی مبصر این تغییر را واژه *ask* را [æks] تلفظ می‌کنند. در پارهای از موارد، ممکن است امراتی که جابه‌جایی شوند مجاور هم باشند. این امر در تغییر واژه لاتین *miraculum* 'معجزه' به صورت واژه اسپانیایی *milagro* صورت گرفته است که در آن /r/ و /l/، با آنکه مجاور یکدیگر نبودند، جای خود را با هم عوض کرده‌اند (شکل ۱۰۷).



شکل ۱۰۷ قلب اصوات غیرهمجواز

تغییر آوایی مشروط به شرایط غیرآوایی  
گاهی بدون وجود هیچ محرکی در محیط آوایی، تغییرات آوایی صورت می‌گیرد. نمونه‌ای از این پدیده را می‌توان در زبان اونیایی یافت (لکی از زبانهای امریکایی - سرخپوستی که در ویسکانسین صحبت می‌شود)، که در آن /l/ جایشین /r/ شده است. تاثیر این جایگزینی را می‌توان با مقایسه اونیایی با زبانهای موهایی و کایوگایی دریافت که دو زبان همخانواده‌اند که دستخوش این تغییر نشده‌اند. همان‌طور که از جدول ۱۶۰۷ پیداست، هرچا که در زبانهای موهایی و کایوگایی /r/ می‌آید، در زبان اونیایی /l/ می‌آید. اگرچه روانهای /r/ و /l/ از لحاظ آوایی شبیه یکدیگرند و تغییر آنها به یکدیگر در زبان غیرعادی نیست، هیچ چیزی در محیط آوایی تغییر /r/ به /l/ یا برعکس را در این موارد خاص توجه نمی‌کند.

جدول ۱۶۰۷ جایگزینی /l/ در اونیایی

| اونیایی   | کایوگایی | موهایی     |
|-----------|----------|------------|
| 'yoyáñle' | 'oyáñre' | 'yoyáñere' |
| 'ótskta'  | 'ótskra' | 'ótskerti' |
| 'ónlahie' | 'onráha' | 'oncíáha'  |

تاثیر حذف واکه درون-واژه در حذف واکه درون واژه‌هایی چون *intervegetable* و *family* نیز آشکار است، که اغلب به ترتیب به صورت [ɪntɪʃəbəl]، [fæmɪli] و [fæmɪli] تلفظ می‌شوند.

حذف همخوان نیز به اندازه حذف واکه بخشی از تغییر زبان است. انگلیسی باستان و انگلیسی میانه دارای خوشه‌های /kn/ در آغاز واژه بودند. بعدها /k/ از میان رفت، به همین دلیل است که واژه‌هایی چون *knave*، *knave*، *knave*، *knave* را به این شکل تلفظ می‌کنیم. (املاي این کلمات تلفظ اولیه آنها را نشان می‌دهد.) حذف همخوانهای پایان واژه نقش مهمی در تکامل زبان فرانسه معاصر ایفا کرده است. حروف پایانی در املاي کلمات جدول ۱۶۰۷ نشان‌دهنده وجود واجهای همخوان در مرحله قبلی این زبان است.

جدول ۱۶۰۷ حذف همخوان در زبان فرانسه

| فراشه | تلفظ امروزی |
|-------|-------------|
| bon   | /bɔ̃/       |
| gros  | /ɡʁo/       |
| chaud | /ʁo/        |
| vert  | /vɛʁ/       |

جابه‌جایی واحد صوتی: در تاریخ بسیاری از زبانها اصوات در واژه جابه‌جا شده‌اند. در بعضی از موارد، در فرایندی که به قلب موسم است، اصوات ممکن است جای خود را با یکدیگر عوض کنند. همان‌طور که از جدول ۱۵۰۷ پیداست، این فرایند در گویش ساکسونی غربی انگلیسی باستان صورت گرفته، که در آن /ks/ به /ask/ تغییر یافته است.

جدول ۱۵۰۷ قلب در ساکسونی غربی

| پیش از قلب | بعد از قلب |
|------------|------------|
| /aksian/   | /askian/   |
| /daks/     | /dask/     |

واک‌های نرم [n] و [m] از [n] می‌پسینیم، حال آنکه در فرانسه اروپایی واک‌های سخت [n] و [m] در این هجاها حفظ شده‌اند. در دو گویش فرانسه [n] و [m] در هجا‌های باز حفظ شده‌اند.

$$V \rightarrow C(C) \# \text{ [فرانسه]}$$

$$V \rightarrow C(C) \# \text{ [انگلیز]}$$

شکل ۲۷ قاعدهٔ  $V \rightarrow C(C) \#$  واک در فرانسه کانادایی

از همین می‌توان فهمید که در فرانسه کانادایی قاعدهٔ ارائه شده در شکل ۲۷ پدید آمده است. این قاعده واجگونه‌ای را وارد زبان می‌کند که در زبان فرانسه اروپایی وجود ندارد، اما واج جدیدی خلق نمی‌کند، زیرا هیچ جفت کمپنهای شامل [n] و [m] در فرانسه کانادایی وجود ندارد.

**انشقاق، ادغام و دوگونی:** گاه ممکن است تغییر آوایی با افزایش، حذف یا تغییر آرایش واحها مستقیماً بر دستگاه واجی یک زبان تأثیر گذارد. این پدیده را **تغییر صوتی واجی** می‌گویند که ممکن است شامل **انشقاق**، **ادغام** یا **دوگونی** باشد.

**انشقاق واجی** تغییری است که در آن واجگونه‌های یک واج در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و موجب پیدایش یک یا چند واج جدید می‌شوند. در پیدایش واج /h/ در انگلیسی یک انشقاق واجی دخیل بوده است. آوای [h] در اصل صرفاً واجگونه‌ای از واج /h/ بود که قبل از همخوان کامی قرار نمی‌گرفت. در انگلیسی میانه، /h/ در پایان واژه پس از همخوان خیشومی از میان رفت و [h] را به عنوان آخرین صوت در واژه‌هایی چون *string* بجای گذاشت (جدول ۱۹۷). حذف [h] پایانی در کلمات موجب پیدایش **جفت‌های کمپنهای** چون *sin* [sm] و *string* [strɪŋ] شد، که در آنها بین [m] و [n] تقابل وجود دارد. این به ما اجازه می‌دهد که بگوئیم واج /h/ به /h/ و /h/ تقسیم شده است (جدول ۱۹۷).

|                  |                 |
|------------------|-----------------|
| جدول ۱۹۷ نظر /h/ |                 |
| /sing/           | صورت واجی اصلی  |
| [sɪŋ]            | صورت آوایی اصلی |
| [sɪŋ]            | پس از حذف [h]   |

همین‌طور، واحدهای صوتی /h/ و /h/ اغلب دستخوش تغییراتی آوایی می‌شوند که ناشی از محیط آوایی آنها نیست. برای مثال، در میان خانوادهٔ زبانهای ژرمنی، /h/ در انگلیسی، آلمانی و سوئدی تبدیل به /h/ شد اما در گوئی نشد. تأثیر این تغییر را می‌توان در املاهای معیار این واژه‌ها در جدول ۱۷۷ مشاهده کرد.

جدول ۱۷۷ تبدیل /h/ به /h/ در گوئی

| انگلیسی | آلمانی | سوئدی | گوئی   |
|---------|--------|-------|--------|
| more    | mehr   | mera  | maiza  |
| deer    | Tier   | djur  | diuzis |
| hoard   | Hort   | ....  | huzd   |

**تغییر آوایی در مقابل تغییر واجی**

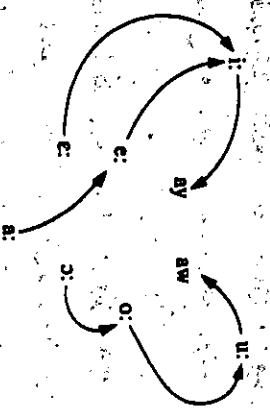
انواع تغییرات آوایی که در بخش قبل به اختصار مطرح شد ممکن است به طرق بسیار متفاوتی بر الگوی آوایی کلی یک زبان تأثیر بگذارند. در پارامی از موارد، یک تغییر آوایی ممکن است به خلق واجگونه جدیدی از یک واج از قبل موجود محدود شود. این را **تغییر صوتی آوایی** می‌نامند. نرم‌شدگی واک‌های افزاشته کوتاه که در فرانسه کانادایی رخ داده نمونه‌ای از این تغییر است. این تغییر را علاوه بر یافته‌های دیگر، می‌توان در هجا‌های بستهٔ پایان واژه مشاهده کرد. در مثالهای جدول ۱۸۷، در فرانسه کانادایی، در هجا‌های بستهٔ پایانی

جدول ۱۸۷ نرم‌شدگی واک در فرانسه کانادایی

| فرانسه اروپایی | فرانسه کانادایی | تسبیح     |
|----------------|-----------------|-----------|
| [vɪl]          | [vɪl]           | تسبیح     |
| [libr]         | [libr]          | آزاد      |
| [ekɔt]         | [ekɔt]          | گوئی کن   |
| [pus]          | [pus]           | آهنگت فست |
| [vɪ]           | [vɪ]            | زیادگی    |
| [li]           | [li]            | تعبت      |
| [vɪ]           | [vɪ]            | بسیار     |
| [lu]           | [lu]            | مگرگی     |

جدول ۲۰۷ دگرگونی بزرگ واکه‌ها

| انگلیسی معاصر | افزایش غلت‌بندی | دگرگونی بزرگ واکه‌ها | انگلیسی نوین |
|---------------|-----------------|----------------------|--------------|
| 'tide'        | /aɪd/           | /aɪ/ → /ay/          | /ti:d/       |
| 'told'        | /ɔːld/          | /aʊ/ → /aw/          | /tɔːld/      |
| 'geese'       | /giːs/          | /eɪ/ → /ei/          | /ge:s/       |
| 'sea'         | /siː/           | /eɪ/ → /ei/          | /se:/        |
| 'goose'       | /guːs/          | /oː/ → /uː/          | /go:s/       |
| 'broken'      | /brɔːkən/       | /ɔː/ → /ow/          | /brɔːkən/    |
| 'name'        | /neɪm/          | /eɪ/ → /ei/          | /na:me/      |

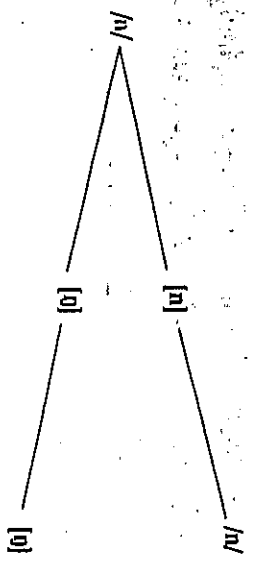


شکل ۵۷ تغییرات ناشی از دگرگونی بزرگ واکه‌های انگلیسی

آغاز شده بدین ترتیب که آنها واکه‌های افزاشته سابق را از جایگاه قبلی‌شان در چهارضلعی واکه‌ها بیرون راندند و باعث تبدیل آنها به واکه‌های مرکب شدند. توجیه این تغییرات هرچه باشد، می‌دانیم که بتدریج صورت گرفتند و تبدیل /eɪ/ و /aɪ/ به واکه‌های مرکب یک مرحله میانی را دربرداشت که در آن هسته واکه‌ای واکه مرکب [a] بوده است، نه [aɪ]. در برخی از گویشها، این تلفظ قبل از همخوانی‌های بی‌واک (در کلماتی چون [aʊt] [aʊt] و [saɪf] [saɪf]) حفظ شده است.

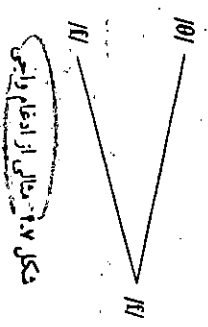
ترتیب تغییرات آوایی

در توصیف تغییر زبان، تعیین زمان نسبی وقوع تغییرات مختلف مهم است. قاعده واکنارشدگی در انگلیسی باستان که قبلاً مورد بحث قرار گرفت و قاعده حذف واکه



شکل ۳۷ مثال از انشقاق واچی

ادغام واچی تغییری است که در آن دو یا چند واج در هم ادغام می‌شوند و یک واحد تقابلی را تشکیل می‌دهند که موجب کاهش تعداد واژها در یک زبان می‌شود. این تغییر در کاتی، که گویش غیرمعمولی از انگلیسی بریتانیایی است و در لندن صحبت می‌شود، رخ داده است. در کاتی، سایشی میان‌دندانی /θ/ در نتیجه یک تغییر آوایی غیرمشرط به شرایط آوایی در /θ/ ادغام شده است. /θ/ → /t/ (شکل ۳۷). در نتیجه این ادغام، *thin* و *th* به طور یکسان و به صورت [tɪn] تلفظ می‌شوند.

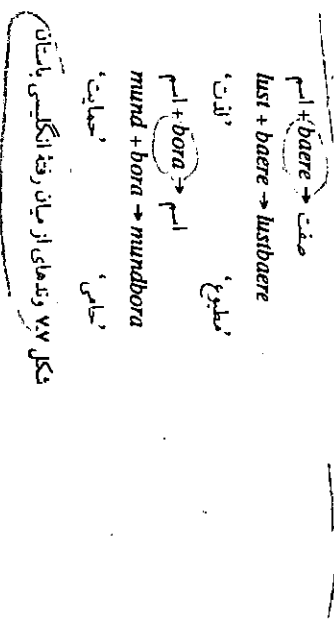


شکل ۳۷ مثال از ادغام واچی

دگرگونی واچی تغییری است که در آن دسته‌ای از واژها به گونه‌ای منظم تغییر می‌کنند، به طوری که سازمان آنها نسبت به یکدیگر دگرگون می‌شود. نمونه مشهور چنین تغییری دگرگونی بزرگ واکه‌های انگلیسی است (جدول ۲۰۷). از دوره انگلیسی میانه تا قرن هجدهم، واکه‌های بلند زبان انگلیسی دستخوش یک رشته تغییرات مشروط به شرایط غیرآوایی شدند. در شکل ۵۷، تأثیر این تغییرات بر واکه‌های بلند انگلیسی نشان داده شده است. منشأ دگرگونی بزرگ واکه‌های انگلیسی چندان مشخص نیست. شاید ابتدا واکه‌های افزاشته تغییر کردند، و واکه‌های میانی و افزاشته شدند تا خلا حاصل از تبدیل /eɪ/ و /aɪ/ به واکه‌های مرکب را پر کنند. شاید هم روند تغییر با واکه‌های افزاشته

حذف و اضافه

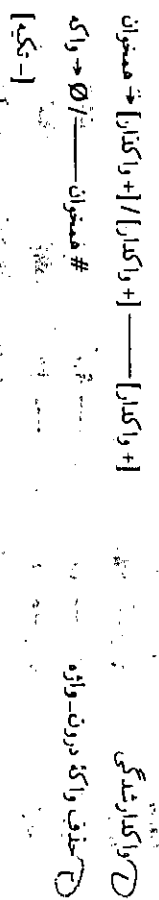
انگلیسی معاصر برخی از پربسامدترین وندهای خود را از زبان فرانسه وام گرفته است. در طول دوره انگلیسی حیات، بسیاری از واژه‌های فرانسوی دارای پسوند *-ment* (accomplishment, commencement) به انگلیسی راه یافتند. سرانجام *-ment* جایگاهی خود را به عنوان یک پسوند زایا در این زبان تثبیت کرد و با سنا کهایی به کار رفت که ریشه فرانسوی نداشتند (مانند *acknowledgment* و *meritment*). پسوند *-able*، که از فعل صفت می‌سازد (مانند *readable* و *loveable*) نیز چنین سرگذشتی دارد. زبان انگلیسی واژه‌های دارای این پسوند (مانند *conceivable* و *favorable*) را ابتدا به صورت واحدهایی کامل وام گرفت. سرانجام، این پسوند زایا شد و با سنا کهای جدید به کار رفت. وندها همان‌طور که ممکن است به دستور زبان اضافه شوند، ممکن است از دستور زبان حذف نیز بشوند. تعدادی از وندهای اشتقاقی انگلیسی باستان، از جمله *-baere* و *-bora* (شکل ۷۷) اکنون در انگلیسی از بین رفته‌اند.



حذف حالات

انگلیسی باستان دارای نظامی پیچیده برای نمایش حالات و جنس بوده است. اسمها بر حسب جنس به سه دسته مذکر، مؤنث و خنثی تقسیم می‌شده‌اند. تعلق به یک طبقه جنس دستوری صرفاً بر اساس جنسیت (جنس طبیعی) نبود؛ برای مثال، واژه سنگ مذکر و واژه خورشید مؤنث بوده است. هر طبقه جنس با مجموعه متفاوتی از پسوندهای حالت همراه بوده است (جدول ۲۲۷). جمله زیر از انگلیسی باستان دارای تمام چهار مقوله حالت است.

درون-واژه که به صورت ساده در شکل ۷۷ بیان شده، به روشن کردن این مطلب کمک می‌کند.



شکل ۷۷. قاعده واکدارشدگی و حذف واژه-درون-واژه در انگلیسی باستان

این دو تغییر دو تکوین بسیاری از واژه‌های انگلیسی، از جمله *woolvest* و *hoover* که قبلاً مورد بحث قرار گرفتند، نقش داشته‌اند. تلفظ امروزی این صورتهای نشان می‌دهد که تغییر مربوط به واکدارشدگی قاعده‌تاً قبل از حذف واژه-درون-واژه صورت گرفته است. همان‌طور که از جدول ۲۱۷ پیداست، اگر حذف واژه-درون-واژه قبل از واکدارشدگی به وقوع پیوسته بود، در انگلیسی معاصر [V] در واژه *woolvest* تلفظ نمی‌شد زیرا فرایند اول بافت لازم برای تحقق قاعده واکدارشدگی را از میان می‌برد. اما، اگر فرض کنیم که تغییر مربوط به واکدارشدگی قبل از شروع فرایند حذف واژه-درون-واژه در زبان به وقوع پیوسته باشد، آنگاه وجود [V] را در *woolvest* و *hoover* می‌توان توجیه کرد.

جدول ۲۱۷ ترتیب قواعد در تاریخ زبان انگلیسی

|                       |                        |
|-----------------------|------------------------|
| <i>woolvest</i> + as/ | صورت واجی اولیه        |
| <i>woolvas</i>        | اثر واکدارشدگی         |
| <i>wulvaz</i>         | اثر حذف واژه-درون-واژه |
| <i>wulf + as/</i>     | صورت واجی اولیه        |
| * <i>wulfs</i>        | اثر حذف واژه-درون-واژه |
| (نمی‌تواند عمل کند)   | اثر واکدارشدگی         |

۲۲۷. تغییر صرفی

مطالعات تاریخی تغییرات صرفی شامل حذف و اضافه شدن وندهاست. همان‌طور که از مثالهای زیر پیداست، هر دو پدیده در تاریخ زبان انگلیسی بارها و بارها رخ داده‌اند.

می‌شود و در صورت اثبات جرم به پرداخت حداقل ۲۵ و حداکثر صد دلار جریمه محکوم خواهد شد یا برای هر اتهام مدت حداکثر سی روز در زندان ایالتی زندانی می‌شود. در صورتی که میر مجرم قلمداد می‌شد او باید جریمه را پرداخت می‌کرد یا حتی ممکن بود زندانی شود.

ایالت‌های مختلف این قوانین را اساساً برای زبان آلمانی تصویب کرده بودند. امریکا بتازگی جنگ با آلمان را به پایان رسانده بود و تنفیری عمومی نسبت به آلمان و هر چیزی که به آلمان مربوط می‌شد به وجود آمده بود؛ پروژه اصول نظامی، ایدئالها و سازمانهای سیاسی آن. قانون فوق در واقع منکس‌کننده این اعتقاد رایج بود که زبان آلمانی مظهر تمام پلیدیهای فرهنگ آلمان است و آموزش چنین زبانی به جوانان امریکایی کاری غیر اخلاقی و منخط محسوب می‌شود.

میر تصمیم گرفت تا به دادگاه عالی ایالت نبراسکا درخواست استیفاف دهد. عجیب آنکه حقوق‌دانان ایالت نبراسکا موضعی شبیه به فیلسوف آلمانی، ولهم فون هومبولت، در ۱۸۳۶ که به زبان آلمانی ارائه شده بود اتخاذ کردند. بر اساس آراء هومبولت، زبان ماهیاً روحیات و سرشت ملی سخنگو یانش را می‌نمایاند. اگر این امر حقیقت می‌داشت، میر در واقع با آموزش دستور زبان، ساختار و کلمات زبان آلمانی و انتقال افکار نظامیگری آلمانی، می‌توانست درست در دشوهای نبراسکا به کودکان امریکایی لطمه وارد سازد.

دادگاه عالی نبراسکا درخواست استیفاف میر را نپذیرفت، اما او دست‌بردار نبود. میر دعوی خود را به بالاترین دادگاه کشور، یعنی دادگاه عالی ایالات متحده گشاند و در اینجا تیرئه شد. آن دادگاه محکومیت وی را مابلی ساخت و نیز اعلام کرد که تمام قوانینی که در ایالات متحده آموزش زبان خارجی را قلعغن می‌کردند منافی با قانون اساسی می‌باشند. دادگاه در رأی صادره اش در ۱۹۲۲ اعلام کرد که «صرف دانستن زبان آلمانی منطقی نمی‌تواند مضر باشد».

همان طور که در این ماجرا مشاهده می‌کنید یک موضوع ظاهراً نظری، می‌تواند پیامدهای بسیاری در زندگی روزمره داشته باشد. دادگاه مورد نظر در صدور حکم خود

## فصل هشتم

### زبان، تفکر و فرهنگ

#### ۸-۱ دستگیری آموزگار مدرسه سان‌دی

احتمالاً اصلی‌ترین موضوع مطالعات روانشناسی زبان، موضوعی است که به ارتباط بین زبان، تفکر و فرهنگ برمی‌گردد. آیا زبان بر تفکر تأثیر می‌گذارد؟ آیا زبان تفکر را به وجود می‌آورد؟ آیا بدون زبان می‌توان فکر کرد؟ آیا زبان بر نگرش ما نسبت به طبیعت و جامعه اثر می‌گذارد؟ قبل از آنکه در صدد پاسخ دادن به این پرسشها باشیم، ابتدا با نقل یک داستان واقعی می‌گوئیم تا چشم‌انداز بهتری به موضوع بدسیم. این داستان ماجرای آموزگاری در مدرسه سان‌دی امریکا و دانش‌آموزده ساله اوست. پلیس این آموزگار را دستگیر کرد. می‌خواهید بدانید به چه چیزی، ....

در میه ۱۹۲۰ در یک منطقه بیلاقی به نام نبراسکا در ناحیه هامپتون ایالات متحده، آموزگاری به نام آقای روبرت میر به دلیل تحطی از قانون ایالتی دستگیر شد. میر متهم به آموزش کتاب مقدس به زبان آلمانی در مدرسه زایون پاروچپال به یک پسر ده ساله شده بود. قانون نبراسکا آموزش زبان دوم را به کودکان زیر سیزده سال ممنوع کرده بود. نه تنها در نبراسکا بلکه در ۲۱ ایالت دیگر نیز آموزش زبان خارجی بجز زبانهای مرده مانند لاتین و یونانی قلعغن بود. بر اساس مصوبه سایمان به سال ۱۹۱۹ در نبراسکا،

هیچ کس... نباید هیچ موضوعی را به هیچ فردی به زبانی غیر از زبان انگلیسی بیاموزد. زبانهای دیگر را تنها پس از آنکه دانش‌آموز، کلاس هشتم را پشت سر گذارند می‌توان آموزش داد.... کسی که هر یک از بندهای این مصوبه را نادیده بگیرد، خطا کار شناخته

در واقع حکمی را نیز در مورد رابطه بین زبان تفکر و فرهنگ از منظر روانشناسی زبان صادر کرد. آیا حکم دادگاه درست بوده است؟ این پرسشی است که اینک به بررسی آن خواهیم پرداخت.

### ۸-۲ گفتار، مبنای تفکر

در طول سالیان، دیدگاههای بسیاری متداول گردیده‌اند و مورد تأیید عالمانه نیز قرار گرفته‌اند. بر اساس یکی از این دیدگاهها تفکر از گفتار نشأت می‌گیرد. از این رو، تفکر چیزی جدا از گفتار نیست، بلکه نوعی گفتار است که با صدای بلند بیان نمی‌شود. این گفتار است که اندیشه‌های ما و نحوه تفکر ما را تحت کنترل دارد؛ تفکر بر گفته‌های ما کنترلی ندارد. این دیدگاه، دیدگاهی است که عمدتاً رفتارگرایان آن را مطرح ساخته‌اند. برای نمونه جان بی، واتسون، بنیانگذار رفتارگرایی در ۱۹۲۴ اظهار داشت که «تفکر چیزی غیر از سخن گفتن با خود نیست» و این سخن گفتن با خود از بلند حروف زدن سرچشمه می‌گیرد. پس از واتسون بلوم فیلد زبانشناس و رابیل فیلسوف نیز دیدگاههای مشابهی را در خصوص ماهیت تفکر (نوعی سخن گفتن با خود) و منشأ تفکر (از بلند حرف زدن) ابراز داشته‌اند. از نظر بلوم فیلد تفکر نظامی از حرکات گفتار واقعی فرض می‌شد که به مرحله غیر قابل رؤیت کاهش می‌یافت. رابیل تفکر عادی را نوعی مونولوگ درونی برای سخن گفتن با خود در نظر می‌گرفت؛ برای این کار «باید قبلاً آموخته باشیم که هوشمندانه و با صدای بلند سخن بگوئیم و سخنان دیگران را نیز شنیده و درک کرده باشیم». اسکینر روانشناس نیز بر این نکته تأکید دارد که تفکر «فرایند مروری نیست که مسئولیت رفتار را به عهده داشته باشد، بلکه خود رفتار است».

### ۸-۳ استدلالهایی در مخالفت با این دیدگاه

۸-۳-۱ در گفتار، درک مقدم بر تولید است  
در روند فراگیری زبان کودکان طبیعی قبل از آنکه قادر به تولید متناهد زبان باشند، گفتار را می‌فهمند. برای مثال کودک یکساله می‌تواند جمله‌ای مثل «موز را روی میز

بگذار» یا «فنجان را زیر صندلی بگذار» را بفهمد، اما در عین حال فقط از عهده تولید واژه‌های مفرد برمی‌آید یا حتی ممکن است قادر به اجرای این کار هم نباشد. محققان در بررسیهای خود دریافته‌اند که فهم کودکان از قدرت تولیدشان بسیار پیش است. در یکی از این مطالعات کودکانی که فقط کلمات مفرد مانند "ball"، "kiss" و "smell" را به زبان می‌آوردند، برآمی می‌توانستند جملات کاملاً جدید با پیش از یک کلمه را درک کنند، مثلاً "kiss ball" و "smell truck". از آنجا که کودکان افعال درخواسی را انجام می‌دادند، می‌توان بی‌شک برد که این جملات را درک کرده‌اند. اعمال غیر عادی مثل بوسیدن توپ یا بوسیدن کامیون که قبلاً هرگز انجام نداده‌اند. در این ارتباط بد نیست به سرگذشت یک کودک طبیعی دیگر (پسر خودم) نیز اشاره کنم که از یک تا دو سالگی قبل از آنکه قادر به بیان واژه‌ها، عبارات و جملات باشد، از عهده خواندن و درک آنها برمی‌آمد. او با خواندن جملاتی مانند «در را ببند»، «رکمه را فشار بده» یا «توپ را بزن» بدستی واکنش نشان می‌داد. اگرچه هیچ یک از آنها را نمی‌توانست تولید کند. این واقعیت که کودکان بدون آنکه بتوانند سخن بگویند یا پیشرفت کمی در این زمینه کرده باشند، از عهده درک گفتار یا خواندن نوشته‌ها برمی‌آیند، نشان می‌دهد که آنان مفاهیم و ایده‌ها را در ذهنشان فرمول‌بندی کرده‌اند و کوتاه سخن آنکه فکر می‌کنند. از آنجا که کودکان صاحب فکرند و چون این فکر منحصر به سخن گفتن آنان نمی‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که تولید گفتار مبنای تفکر نیست.

### ۸-۳-۲ درک گفتار در کسانی که نقص گفتاری دارند

کسانی که لال به دنیا می‌آیند، اما به لحاظ ذهنی طبیعی‌اند با آنکه نمی‌توانند گفتار را تولید کنند، می‌توانند درک آن را فرا بگیرند. برای نمونه، یک دختر سه ساله ژاپنی را می‌توان ذکر کرد که از زمان تولد لال بود اما هم می‌شنید و هم از جنبه‌های دیگر سالم بود. واکنشهای درست او به انواع دستورالعملهای پیچیده ثابت می‌کرد که آنچه را به او می‌گفتند، درک می‌کرد. اگر کسی به او می‌گفت: «رای، کاغذ توپم را زیر بگذار» یا «از کمد یک موز برآیم یاورا»، او نیز چنین می‌کرد. علاوه بر این او حتی خواندن



پس از برطرف شدن تأثیرات دارو، اسمیت اظهار داشت که بوضوح قادر به فکر کردن بوده و از عهده حل مسائلی که به او می‌دادند، برمی‌آمده است. اسمیت با به نظر انداختن جانش به نکته‌های علمی پی برد. به دلیل آنکه او در خلال فلج بتودش نمی‌توانست به هیچ وجه صحبت کند و فقط قادر بود واکنشهای جسمانی بسیار کمی را بروز دهد، بدیهی است که تفکر نمی‌تواند به حرکت بدن یا حرکات اندامهای گفتار وابسته باشد؛ چون هیچ حرکتی، حتی حرکات نهفته<sup>۱</sup> نیز وجود نداشتند. به نظر می‌رسد که حرکات عضلانی مربوط به گفتار برای تفکر ضرورتی ندارند، مگر آنکه کسی بخواهد نظریه جالب و در عین حال بیهی را مطرح سازد که بر اساس آن ضربان قلب یا حرکات روده میبای تفکر فرض شوند.

۸۳۳:۴ صحبت در مورد یک چیز و فکر کردن به چیز دیگر تصور کنید که با شخصی در حال گفتگو در مورد فیل می‌ستید که هر دو آن را دیده‌اید و باز تصور کنید که در همان حال به چیز دیگری فکر می‌کنید، مثلاً این فکر که شام را کجا می‌خورید. ما اغلب در مورد چیزی صحبت می‌کنیم و به چیز دیگری می‌اندیشیم. حتی ممکن است دروغ بگوییم و اظهار بنداریم که از مصاحبت کسی لذت برده‌ایم، اما به این فکر باشیم که چه اوقات بدی را با او گذرانده‌ایم. همه این موارد بروشنی شاهدهی است بر اینکه دو فرایند مجزا با درون‌مایه‌های متفاوت، یعنی گفتار و تفکر، همزمان در حال وقوعند. اگر تفکر صرفاً نوعی گفتار درونی شده<sup>۲</sup> بود، چنین تازنی به وجود نمی‌آمد؛ چون اگر در حال صحبت کردن با صدای بلند باشیم در آن صورت امکان استفاده از دستگاه صوتی را برای سخن گفتن با خودمان نداریم. بنابراین، بر اساس آموزه‌های رتارگرایی، چون اندامهای گفتاری ما درگیر فعالیت می‌باشند، امکانی برای تفکر باقی نمی‌ماند. بدیهی است که چنین نظریه‌ای نادرست بوده، با واقعیات منطبق نیست. در اینجا باید به این نکته اشاره کنم که با وجود آنکه اغلب ما به هنگام تفکر، با

حروف پیچیده ژاپنی (کانجی) را نیز یاد گرفت (در سن سه سالگی) و این توانایی را با قرار دادن کارتهای نوشته شده بر روی اشیاء مورد نظر تیا با واکنش مناسب به دستورالعملهای نوشتاری، نشان می‌داد. این واقعیت که او می‌توانست گفتار را درک کند و کمی خواندن نیز می‌دانست بروشنی آشکار می‌سازد که او دارای تصورات ذهنی بود و می‌توانست ببیند. صرف وجود تفکر او نشان می‌دهد که تفکر نمی‌تواند از توانایی او برای سخن گفتن نشأت گیرد؛ زیرا او فاقد چنین توانایی بود.

دیرزمانی نیست که ماجرایی که استوفر تولان نویسنده، توجه جهانیان را به خود جلب کرد. کتاب ۱۹۸۷ تولان زیر چشم ساعت<sup>۱</sup> را با آثار نویسندگانی چون ییتس و جویس مقایسه کرده‌اند. با وجود این او از بدو تولد کنترل چندانی بر بدن خود نداشت و حتی در بلعیدن غذا نیز با مشکل مواجه بود. او را باید به ویلچر می‌بستند؛ چون نمی‌توانست خودش را نگه دارد. با کنترل ناچیزی که بر عضلاتش داشت، قادر شد تا نوشته‌هایش را با استفاده از نشانگر<sup>۲</sup> که برای اشاره به حروف الفبا به سر او نصب شده بود، تایپ کند. با آنکه تولان مرکز توانایی تولید گفتار را نداشت، واضح است که او نه تنها می‌تواند فکر کند، بلکه تفکر او نسبت به اکثریت بالای جمعیت سخنگویان از خلاقیت بیشتری نیز برخوردار است.

۸۳۳:۳ امکان فکر کردن همزمان با فلج شدن به علت استفاده از دارو در ۱۹۴۷ گروهی از پژوهشگران (اسمیت، براون، توماس و گودمن) در پی آن بودند که بدانند اگر بدن فردی تقریباً به طور کامل فلج شود، چه سر تفکر او خواهد آمد. به همین دلیل اسمیت دارویی شیشه به کوراره را که باعث فلج کامل عضلات ارادی بدن می‌شود، به خودش تزریق کرد. از آنجا که با تزریق این دارو فقط سیستم عضلات صاف مانند قلب و دستگاه گوارش به کار خود ادامه می‌دهند، اسمیت برای نفس کشیدن، به دستگاه تنفس مصنوعی نیاز داشت.

شده زبان مادری مان باز می‌شناسیم» وی همچنین ادعا می‌کند که ایده‌ها به صورت مستقل به وجود نمی‌آیند، بلکه از طریق دستور زبان به دست می‌آیند. بنابراین به اعتقاد ورف تصورات ذهنی، سخنگویان مختلف بسته به میزان تفاوت زبانهای که به کار می‌برند می‌توانند متفاوت باشند. بر اساس نگارش ورف برای مثال تصورات ذهنی یک ژاپنی در مقایسه با تصورات ذهنی یک انگلیسی کاملاً متفاوتند و علت این است که دستور زبان این دو زبان تفاوت زیادی دارند. از سوی دیگر قرابت ذهنی یک آلمانی خود به خود با یک انگلیسی بیشتر است؛ زیرا این دو زبان تفاوت کمتری با یکدیگر دارند.

ورف پس از تحقیقات روی سرخپوستان هویی امریکا به این نتیجه رسید که ساختار زبانی آنان موجب شده است تا جهان را به گونه‌ای کاملاً متفاوت از سخنگویان زبانهای اروپایی ببینند. وی اعتقاد دارد در زبان هویی تعداد واژه‌هایی که به زمان اشاره می‌کنند بسیار کم است و این باعث شده است تا سخنگویان آن تصورات کاملاً متفاوتی از زمان و مکان داشته باشند. بر اساس ادعای ورف، در زبان هویی مثلاً امکان استفاده از اصطلاحات مربوط به فاصله فضایی برای اشاره به زمان مانند «پیش از ظهر» وجود ندارد و دلیل آن این است که برای هوییها مفهوم زمان یک مفهوم بیوسبایی نیست. سخنگویان برخی از زبانها مانند انگلیسی، برای اشاره به زمان آینده از اصطلاحات فضایی در معنای «جلو» (from) استفاده می‌کنند (مثلاً در عبارت 'to look forward to something' که معنی تحت‌اللفظی آن نگاه به جلو داشتن است) احتمالاً به این دلیل که همواره خود را در بستر زمان در حال حرکت به سمت جلو در نظر می‌گیرند.

اما اخیراً یافته‌های محققان دیگر نشان داده است که ادعای ورف در خصوص بی‌زمان بودن زبان هویی، ادعای درستی نیست. برای مثال، گیر مدتی طولانی را با یک خانواده هویی گذراند و به مطالعه زبان آنان پرداخت و دریافت که به رغم آنکه در این

صدای بلند با خودمان صحبت می‌کنیم، بدان معنا نیست که گفتار را برای فکر کردن به کار گرفته‌ایم. تبیین درست‌تر آن است که گفتار را فقط بازتابی از افکارمان در نظر بگیریم. وقتی با خودمان صحبت می‌کنیم در واقع تفکراتمان را در قالب صوت می‌ریزیم. گفته‌ها، پس از شکل گرفتن، بیان می‌شوند. اغلب ما به هنگام تهنایی یا وقتی که تحت فشار روحی قرار گرفته باشیم با خودمان صحبت می‌کنیم. ما آقدر به تبدیل کردن افکارمان به گفتار عادت داریم که باید برای ترک آن چاره‌ای بیندیشیم و گرنه به خاطر این کار شرمنده خواهیم شد. وقتی که کسی در اطراف ما نیست راحت‌تر می‌توانیم از این خودبازدارنها<sup>۱</sup> آسوده شویم.

#### ۸-۴ زبان، مبنای تفکر

بسیاری بر این باورند که نظام زبانی با قواعد دستوری و واژه‌هایش، تفکر را می‌سازد یا برای تفکر ضرورت دارد و اینکه یک زبان خاص، تصورات خاصی از طبیعت یا فرهنگ را به سخنگویانش<sup>۲</sup> تحمیل می‌کند. این دیدگاه همانند دیدگاه هومبولت که در ماجرای آموزگار مدرسه ساندوی به آن اشاره شد، به طور کلی با عنوان فرضیه ساپیر - ورف<sup>۳</sup> یا نسبت‌گرایی زبانی<sup>۴</sup> شناخته می‌شود. این نظریه در مقایسه با دیدگاه قبلی، یا همان «گفتار مبنای تفکر» از ظرافت بیشتری برخوردار است؛ زیرا فقط با تولید گفتار سروکار ندارد بلکه کل زبان را دربر می‌گیرد. اما اینکه این نظریه خواهد توانست از آزمایش سرپند بیرون بیاید یا خیر، مسأله‌ای است که باید آن را ارزیابی کرد.

ساپیر زبان را حاکی مستبد در نظر می‌گرفت که نه تنها تجربه را منعکس می‌سازد بلکه تعیین‌کننده آن نیز می‌باشد که تصورات ذهنی و جزئیات جهان را به ما تحمیل می‌کند. ورف که شاگرد ساپیر بود با او دیدگاه مشترکی نیز داشت و عنوان می‌ساخت که «زبان صرفاً ابزار بازآفرینی برای تبدیل ایده‌های ذهنی به علائم صوتی نیست، بلکه سازنده ایده‌های ذهنی می‌باشد... ما طبیعت را در راستای خطوط ترسیم

1. inhibitions

2. Sapir-Whorf Hypothesis

3. Linguistic Relativism

اگر زبان مبنای تفکر و درک طبیعت باشد، باید انتظار داشت که سخنگویان این زبان، با توجه به فهرست محدود رنگ‌واژه‌ها، در تمایز رنگ‌هایی که برای آنها در زبانشان واژه‌ای وجود ندارد با مشکل ادراکی مواجه شوند. اما پژوهش‌های کانی و مک‌دانیل و همین‌طور هیدر و دیگران نشان داده که این چنین نیست. سخنگویان زبان‌هایی که تنها دو، سه یا چهار رنگ‌واژه دارند، درست به اندازه زبان‌هایی که بیش از هشت رنگ‌واژه دارند، قادر به تشخیص طیف‌های رنگی قابل‌رویت می‌باشند. انسان‌ها، تفاوت‌ها را می‌بینند، اما تا وقتی که دلیل مناسبی نداشته باشند برای این تفاوت‌ها نمی‌در نظر نمی‌گیرند. این ادعا که به دلیل نداشتن واژه برای رنگ‌ها، نمی‌توان آنها را تشخیص داد مانند آن است که بگویم اگر کسی اصطلاحات سی - پل یا فا - دی‌یز را نداند<sup>۱</sup>، قادر به تشخیص شنیداری دو نُت موسیقی متفاوت نیست.

دیدگاه افراطی دیگری در ارتباط با وابسته بودن تفکر به زبان وجود دارد که به کُریسکی، تعلق دارد. به اعتقاد او ساختار مبتدا و خبر در زبان «به جهت‌گیری‌هایی منحصر می‌شود که به لحاظ انسانی مفرد، خشن، درشت، وحشیانه و حیوانی تلقی می‌شوند... دیکتاتورهای مثل هیتلر، موسلینی‌ها و استالین‌ها» چنین دیدگاهی، اقوام مغول و مون را که همچون میلیون‌ها حیوان موزی قریباً تاخت و تاز کرده‌اند، مانند افعال بی‌قاعدگی در نظر می‌گیرد که بسختی صرف می‌شوند، و شاید ذاتاً مردمان خوبی باشند، و آسیان در مانده نیز به علت نگرش مبتدا - خبری بی‌رحمان نسبت به جهان، تقدیرشان آن است که بسوزند و چپاول بشوند!

کُریسکی همچنین ادعا کرد که استفاده نادرست از زبان به منزله صدمه می‌زند و باعث دیوانگی می‌شود، اما از طریق حفظ مجاری سلولی در مغز با استفاده درست از زبان، می‌توان از این امر جلوگیری کرد. او بر این باور است که انطباق درست بین زبان و مغز، عوارضی چون التهاب مفاصل و اعتیاد به الکل را برطرف می‌کند. با درمان زبان، بیمار درمان می‌شود.

۱. سی - پل (B-Fix) نام سه‌پرده‌ای است که در زیر نُت سی قرار دارد و فا - دی‌یز (F-sharp) نام سه‌پرده‌ای است که بالاتر از نُت فا قرار دارد - ۴

زبان زمان دستوری صوری<sup>۱</sup> وجود ندارد، برای اشاره به زمان مجموعه‌های کامل از عبارات در اختیار است. اغلب این عبارات به صورت قیود و حروف اضافه ظاهر می‌شوند (حتی در زبان انگلیسی نیز عبارتهایی وجود دارند که به زمان دستوری اشاره نمی‌کنند - مثلاً به کار بردن I leave tomorrow به جای I will leave tomorrow). به اعتقاد مالوتکی، محقق دیگری که سال‌ها در مین هویها زندگی کرده، «آنان [هویها] همواره زندگی روزانه‌شان را با زمان می‌گذرانند، اما نه مثل سفیدپوستان» (برگرفته از یک برنامه تلویزیونی در امریکا درباره زبان و ذهن در دهه ۱۹۸۰). تحقیقات مفصل او نشان می‌دهد که هویها از انواع اشارات زمانی<sup>۲</sup> مانند اوقات مربوط به درو، ماه، خورشید و رخداد‌های مهم دیگر استفاده می‌کنند. ما نیز همین کار را در زبان انگلیسی انجام می‌دهیم؛ (Let's go, when it gets dark یا I'll fix it when the weather gets warm). مالوتکی بدقت چنین نتیجه‌گیری می‌کند (در همان برنامه تلویزیونی) که «انسانها به خاطر زبان‌هایشان با یکدیگر متفاوت نیستند، بلکه این تفاوت به تجربیات متفاوتشان برمی‌گردد. همه ما در ژرفای وجودمان یکی هستیم و جز این نمی‌تواند باشد».

تفاوت‌های واژگانی فوق‌الماضی در بین زبان‌های مختلف وجود دارد. این‌تیهها (که اغلب اسکیمو نامیده می‌شوند) برای اشاره به برف واژه‌های زیادی دارند. مثلاً آیون = برف روی زمین؛ کانی‌کا = برف بیفت روی زمین؛ اوتاک = یک تکه برفی. اما باید توجه داشت که برداشتن به واژه‌های تک‌کلمه‌ای می‌تواند گمراه‌کننده باشد. مثلاً اسکی‌بازان انگلیسی‌زبان، عباراتی مثل «برف بود»، «برف تیر» و «برف رفتن» را برای انواع برف که اسکیموها برایش یک واژه دارند، خلق کرده‌اند. آنچه ما را به خلق واژه‌ها و ما می‌دارد، نیاز است. واژه‌هایی مثل «آبی روشن» یا «برف بود» درست به اندازه برابری‌های تک‌کلمه‌ای‌شان در زبان‌های دیگر ایفای نقش می‌کنند.

همچنین برخی از زبان‌ها واژه‌های کمی برای اشاره به رنگ‌ها دارند. زبان داننی<sup>۳</sup> در گینه نو فقط دو رنگ‌واژه<sup>۴</sup> دارد، یکی برای رنگ‌های روشن و دیگری برای رنگ‌های تیره.

1. formal tense 2. time referents 3. Dani language 4. color word

دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که به اندازه دیدگاه قبلی اطمینان است، اگرچه جنبه داستانی کمتری دارد. این دیدگاه به یک مریی ژاپنی به نام تاکائو سوزوکی تعلق دارد که معتقد است «ما تنها از طریق واژه‌های می توانیم تکه‌های جهان هستی را به عنوان اشیاء و کیفیتها شناسایی کنیم... بدون واژه‌ها ما حتی نمی توانیم سگها را از گربه‌ها نیز تشخیص دهیم». در اینجا باید از سوزوکی پرسید که آیا تاکنون موجه نشده است که سگها و گربه‌ها به رغم آنکه واژه‌ای برای «سگ» و «گربه» ندارند، می توانند یکدیگر را تشخیص بدهند. اگر این حیوانات می توانند بدون واژه چنین کاری کنند، چرا انسانها نتوانند؟

### ۸۵ استدلالهای مخالف

در اینجا به بررسی برخی شرایط خاص درباره زبان و تفکر خواهیم پرداخت که به نظر می‌رسد دو تبیین ماهیت واقعی ارتباط بین زبان و تفکر می‌تواند رهگشا باشد.

#### ۸۵-۱ کودکان ناشنوایی که زبان ندارند، می‌توانند فکر کنند

کودکان ناشنوای زیادی هستند که اغلب بعد از سه یا چهار سالگی و با حضور در کلاسهای ویژه شروع به فراگیری زبان می‌کنند. با وجود این اگر این کودکان ناشنوای خردسال را در حال بازی ببینید، تفاوت چندانی بین آنان و کودکان عادی شنوا ملاحظه نخواهید کرد. این کودکان مخلوقات حیوان‌صفتی نیستند. آنان وقتی بازی می‌کنند یا وقتی که در کارهای خانه شرکت می‌کنند، درست مانند کودکان شنوا رفتار می‌نمایند و مبتنی بر منطق را نسبت به محیط از خود نشان می‌دهند.

اگر فرض شود زبان میثای تفکر است، در آن صورت باید پذیرفت که این کودکان فکر نمی‌کنند یا آنکه حیواناتی وحشی یا آدم آهنی هستند. و اگر فرض شود که دستور زبان تعیین‌کننده نحوه شناخت طبیعت است، باید قبول کرد که کودکان ناشنوای بدون زبان نمی‌توانند طبیعت را بشناسند یا اینکه به گونه‌ای کاملاً متفاوت از کودکان عادی شنوا این کار را انجام می‌دهند. اما هرگز مشاهده نشده است کودکانی که زبان را در

سن بالاتر فرا می‌گیرند، در ادراک ایشان دچار تحولات اساسی نشده باشند و در واقع تحقیقات به عمل آمده عکس این را نشان می‌دهند. مثلاً فورت در داده‌های تحقیقاتی خود هیچ تفاوتی را در سطح هوشی افراد بالغ شنوا و ناشنوا نشان نمی‌دهد، هرچند که دانش زبانی ناشنوایان به طور کلی پایین‌تر از افراد شنواست.

در این ارتباط ماجرای هلن کلر که به علت بیماری در سن هجده ماهگی بیابلی و شنوایی خود را از دست داده، ماجرای جالبی است. پس از بیمار شدن، او تا سن هفت سالگی در معرض زبان قرار نداشت، کلر در شرح سرگذشت خود داستان زندگی من، از «بائیس» آمورگارش و از «ننامت» و «تأسف» خودش، هنگامی که رفتار بدی از او سر می‌زد، سخن می‌گوید (جزئیات بیشتر این ماجرا در فصل سوم شرح داده شده) اینها تجربیاتی هستند که او در آن زمان برایشان هیچ واژه‌ای در اختیار نداشت (بعد به نظر می‌رسد که در خلوت خود توانسته باشد چنین واژه‌هایی را بیابوزد)، ولی از مفاهیم ذهنی این تجربیات بهره‌مند بود. اگر او قادر به تفکر نمی‌بود، هرگز نمی‌توانست جزئیات وضعیت ذهنی گذشته‌اش را به خاطر بیاورد. خاطرات او از گذشته‌اش، قبل از آنکه زبان بیان آنها را داشته باشد، فراتر از یک سری احصاسات و هیجانات بود. کلر دارای افکار و ایده‌هایی بود که آنها را در یک چهارچوب ذهنی پیچیده سامان بخشیده بود. بدیهی است که برای به وجود آمدن چنین ساختار ذهنی وجود زبان ضروری نبوده است.

#### ۸۵-۲ افراد دوزبان، دچار روان‌گسختگی نمی‌شوند

به اعتقاد ورف، تجربیات مشترک به تصورات ذهنی مشترک منجر نمی‌شوند. به بیان ساده، دانستن زبان بر برداشت ما از واقعیت تأثیر می‌گذارد. سخنگویان زبانهای مختلف از طریق شواهد فیزیکی همانند تا آنجا به تصاویر همانندی از جهان هستی دست می‌یابند که «از میثه‌های زبانی مشابهی دانسته باشند یا به نحوی قابل تطبیق باشند». با فرض چنین دیدگاهی، می‌توان پیش‌بینی کرد که افراد دوزبان‌های که زبانهای کاملاً متفاوتی را می‌دانند، دو نگرش مختلف با متضاد خواهند داشت. وجود افرادی که

با خود خواهد داشت. یک زبان آمیخته، نقش یک وسیله پایه‌ای و عملی را برای ایجاد ارتباط به عهده می‌گیرد و از واژه‌های ساده و دستور زبان ساده شده‌ای برخوردار است؛ نوعی زبان بدوی<sup>۱</sup>.

اما آنچه به بحث ما مربوط می‌شود این است که وقتی یک زبان آمیخته با گذشت زمان و در شرایطی که سخنگویان آن با یکدیگر در تماس باشند، ازدواج کنند و صاحب فرزند شوند، چه خواهد شد. زبانهای آمیخته به مرور زمان به زبانهای کاملی که زبانشناسان آن را کریول می‌نامند، تبدیل می‌شوند. کریول تمام جنبه‌های زبان طبیعی را داراست. توک پیتین (Tuk Pitin) نمونه‌ای بارز از تبدیل شدن دو زبان کاملاً متفاوت به کریول می‌باشد. این کریول در واقع زبان رسمی پاپوا در گینه نو است. در آنجا زبان انگلیسی با زبانهای بومی گینه نو آمیخته شد و زبانی تازه به وجود آمد. پژوهشها نشان می‌دهد که بسیاری از کریولها به همین شکل و اغلب با سرعت زیاد به وجود آمده‌اند، حتی در فاصله بین قطب چند نسل.

اگر فرضیه سایر - ورف را جدی فرض کنیم، امکان به وجود آمدن چنین کریولهایی نیست و علت آن نیز وجود تداخلهای ذاتی در تصویری است که فرض می‌شود زبانهای اولیه دربر داشته‌اند. زبانها فقط در صورتی می‌توانستند به کریول تبدیل شوند که هر یک از زبانهای دخیل، برداشتها و تفکرات مشابهی را ترسیم می‌کردند. این واقعیت که عملاً کریولهایی از زبان انگلیسی (و همین طور سایر زبانهای اروپایی) و زبانهای دیگری در ملانزی، افریقا و جاهای دیگر به وجود آمده گواهی است بر آنکه انسانها در هر جگه باشند از درک و تفکر بنیادی مشترکی برخوردارند.

**۸۵ برخی تأثیرات زبان بر تفکر**

با آنکه استدلال کردیم که زبان نمی‌تواند مبنای تفکر باشد، این بدان معنا نیست که زبان هرگز بر محتوا یا جهت‌دهی به افکار خاص نقشی ندارد. بنابراین به رغم آنکه زبان نه

به دو زبان کاملاً متفاوت سخن می‌گویند اما نگرش منسجمی از عالم هستی دارند، فرضیه سایر - ورف را که بر اساس آن زبانهای مختلف واقعیتهای مختلف را ارائه می‌دهند، نقض می‌کند.

واقعیت آن است که انسانها به دلیل یاد گرفتن دو یا چند زبان به چندگانگی شخصیت یا مشکلات رفتاری دچار نمی‌شوند. جهان مسلمو از دوزبانه‌ها و حتی سه زبانه‌های طبیعی است. خانواده‌ای را در امریکا می‌شناسم که یکی از بچه‌های آن به طور همزمان در معرض زبانهای انگلیسی، ژاپنی و روسی قرار گرفته بود. پدر خانواده فقط به زبان انگلیسی با پسرش صحبت می‌کرد، مادر فقط از ژاپنی استفاده می‌کرد و مادر بزرگ خانواده هم که با آنان زندگی می‌کرد فقط به روسی سخن می‌گفت. این پسر بچه در سه سالگی با پدرش انگلیسی، با مادرش ژاپنی و با مادر بزرگش روسی صحبت می‌کرد. هنگامی که برای بازی از منزل خارج می‌شد، او رفتاری متفاوت از هم‌بازنهای تک‌زبانانش که فقط به انگلیسی صحبت می‌کردند، نداشت. پسر دیگری نیز در این خانواده متولد شد و به همین ترتیب سه زبانه شد و مانند برادرش او نیز تصویر مغشوشی از جهان هستی یا تقابض فکری نداشت.

**۸۵.۳ کریولها: زبانهای جدید از زبانهای قدیمی**

مسئله دیگری که به عدم گسستگی اذهان افراد دوزبانه برمی‌گردد، مسأله زبانهای کریول است. زبان کریول زبانی است که از برخورد دو زبان دیرینه به وجود آمده باشد. فرض کنید که به یک فرد تبتی بومی خورید که زبان شما را نمی‌دانند. چه کار خواهید کرد؟ هر دوی شما برای ایجاد ارتباط برخی از واژه‌های یکدیگر را به کار خواهید برد و دیر یا زود نیز در مورد نوعی دستور زبان به توافق خواهید رسید. بدین ترتیب یک زبان آمیخته<sup>۱</sup> انگلیسی - تبتی به وجود می‌آید. این زبان آمیخته برخی از ویژگیهای عبارات مشهوری مانند «من تارزان، تو چین» را که در فیلمهای هالیوود به کار می‌روند،

1. primitive language

1. pidgin

معنای واژه‌ها به چهار طریق فراگرفته می‌شود: (۱) یک صورت آوازی، به یک شیء، موقعیت یا رخدادی در جهان خارج مربوط می‌شود، مثلاً صورت آوازی «سگ» با خود سگ. (۲) یک صورت آوازی، یک تصور یا تجربه ذهنی را تداعی می‌کند برای مثال صورت آوازی «درد» و احساس خود درد. (۳) تحلیل تکواژهای فراگرفته شده نیز می‌تواند معنایی را برای یک واژه تداعی کند، برای نمونه معنای واژه "unprimitive" را می‌توان با استفاده از معنای un و primitive به دست آورد. (۴) با استفاده از توصیف (توصیف) زبانی یا بافت زبانی (حس زدن معنی یک واژه بر اساس معنای واژه‌های دیگر). از میان چهار طریقی که برای فراگیری معنا مطرح شده، تنها در دو طریق آخر از منابع زبانی استفاده می‌شود. اما این دو نیز ریشه در دو طریق نخست دارند. بنابراین معنا اصلی معنا، بر تجربیات جهان و ذهن استوار است، تجربیاتی که ماهیت غیرزبانی دارند. بنابراین به نظر می‌رسد که تفکر، همراه با تصورات و مفاهیمی که دیرباز دارد، مستقل از زبان به وجود می‌آید.

### ۸۷۲. رابطه واقعی بین زبان و تفکر

با توجه به ملاحظات فوق، محتملترین رابطه‌ای را که می‌توان بین زبان و تفکر فرض کرد این است که نظام فکری ذهن ریشه در منابعی دارد که از زبان متمایزند. تنها وقتی که تفکر از طریق تجربیات کودک از اشیاء، حوادث و موقعیتها در جهان شکل گرفت، امکان فراگیری زبان به وجود می‌آید. سپس با گذشت زمان، نظام زبانی کامل به واسطه تفکر شکل می‌گیرد.

چند قرن پیش، جان لاک فیلسوف دقیقاً این دیدگاه را مطرح ساخت که: ارتباط بین زبان و تفکر به گونه‌ای است که تفکر مستقل از زبان است، اما زبان محصول تفکر می‌باشد. با فرض چنین رابطه‌ای، زبان نقش اساسی را به عهده دارد و در واقع وسیله‌ای است برای بیان یا تبادل فکر. من دلیل موجهی برای مخالفت با این دیدگاه ندارم.

مبنای تفکر است و نه برای عملکرد تفکر ضرورت دارد، می‌تواند یا به وجود آمدن تفکر بر آن تأثیر بگذارد. برای مثال از زبان می‌توان برای رسیدن به ایده‌های تازه استفاده کرد. اگر جملهای مثل «لودویگ ون بتهون وقتی هوشیار بود، فوئالیست خوبی بود» را در نظر بگیرید که احتمالاً قبلاً هرگز به چنین جملهای برخورد نکرده‌اید، با وجود این آن را درک می‌کنید. باید توجه داشته باشید که در جملات بدیعی (تازه‌ای) مانند جمله فوق، واژه‌ها یا قواعد دستوری بدیعی به کار نرفته‌اند. آنچه بدیع به نظر می‌رسد آرایش آنهاست. بنابراین چنین جملاتی بر مبنای دانش قبلی سخنگویان از دستور و واژگان زبانشان، ساخته می‌شوند. واژه‌های جدید را می‌توان در چهارچوب واژگان موجود تبیین کرد. زبان همچنین برای دگرگون کردن عقاید یا ارزشها نیز به کار می‌رود. اغلب گفته می‌شود کسانی که تغییر مذهب داده‌اند یا به لحاظ سیاسی دگراندیش شده‌اند، تفکر متفاوتی پیدا کرده‌اند. اما آنچه واقعاً تغییر یافته، پردازش منطقی یا مقولات مفهومی بنیادی آنان نیست، بلکه ارزشهای صدق و جدایی که آنان برای ایده‌های خاص قائلمند، دگرگون می‌شوند. برای مثال انسانها از طریق زبان مفاهیم می‌شوند که زمین تخت نیست، بلکه گرد است (به رغم آنکه برداشت خودشان عکس این است). به وسیله زبان و برانگیختن احساسات و ارزشها، انسانها به امپریالیسم یا کمونیسم گرایش پیدا می‌کنند یا از این نظامهای ایدئولوژیک فاصله می‌گیرند. انسانها ممکن است با ترتیب شدن تغییر کنند و ما گمان کنیم فکرشان تغییر کرده است، اما آنچه تغییر کرده ارزشها و اهداف آنان است. چیزهایی را که قبلاً رشت و نادرست می‌دانستند، اینک خوب و درست در نظر می‌گیرند یا برعکس.

### ۸۷۳ تفکر، مبنای زبان

#### ۸۷۲.۱ معنا غیرزبانی معنا

رابطه بین صدای یک واژه و معنای آن، بجز موارد محدود نام آواها، رابطه‌ای قراردادی است. معنایی که با یک سری آواهای گفتاری تداعی می‌شود ذاتی نیست، بلکه باید آن را فراگرفت.

## فصل اول

### زبان و جامعه

۱-۱- خصصت اجتماعی زبان: زبان پدیده‌ای است اجتماعی که زمان پیدایش آن به زمان شکل گرفتن نخستین اجتماعات انسانی برمی گردد. در واقع، زبان یکی از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است و به کارگیری آن یکی از ویژگی‌های انسان اجتماعی به‌شمار می‌آید. از هنگامی که انسان برای ادامه حیات و بقا، خود به‌زندگی اجتماعی روی آورده، ناگزیر به‌فوقی، نظام ارتباطی برای پیام‌رسانی نیز نیازمند شد و بدین ترتیب، زبان در کلی‌ترین مفهوم و ابتدائی‌ترین شکل آن پدید آمد. این وسیله ارتباطی روزگاری از نشانه‌های حرکتی یا دیداری و زمانی از نشانه‌های آوایی یا شنیداری و در یک دوره میانی، از هر دو استفاده کرده است. با پیدایش خط و نوشتار، پیام‌رسانی ابعاد تازه و گسترده‌ای پیدا کرد و امکان انتقال تجربیات و میراث علمی و فرهنگی انسان در طول زمان و پهنا، مکان فراهم گشت. بنابراین، زبان در اجتماعات انسانی و در متن زندگی گروهی و روابط اجتماعی، به‌واسطه نیاز انسان‌ها به ارتباط با یکدیگر، پدید آمد و در یک روند تحولی طولانی چند صد هزار ساله اشکال گوناگونی به‌خود گرفت. از این جهت است که زبان را نهایی

به تنهایی نمی توانسته است به پیدایش زبان گفتاری منتهی گردند. از آنجا که انسان اجتماعی در مناسبات و روابط اجتماعی خود به هر حال نیازمند نوعی وسیله ارتباطی بوده است، می توان ادعا کرد که در فاصله زمانی میان روی آوردن انسان به زندگی اجتماعی و به انجام رسیدن تحولات زیستی لازم برای تولید و درک گفتار، انسان از نوعی زبان اشاره ای یا حرکتی برای پیام رسانی استفاده می کرده است. نظریه مشاء اشاره ای یا حرکتی زبان انسان مورد پذیرش بسیاری از دانشمندان مانند ویلهلم وونت<sup>۱</sup> و ریچارد پاچت<sup>۲</sup> بوده است. در زبان حرکتی از حرکات برخی از اندامها مانند سر و بویژه دستها استفاده می شده است اما از آنجا که در جریان کار اجتماعی، دستها نقش اساسی داشته اند، توان ارتباطی این نظام به هنگام کار کاهش می یافته است. به علاوه، عدم امکان استفاده از زبان حرکتی در هنگام شب یا مثلاً در مناطق جنگلی و مانند آن، و نیز نارسائی های آن در بیان مفاهیم انتزاعی، کارآئی نظام حرکتی را دچار محدودیتهای ساخت. بنابراین، طبیعی به نظر می رسد که در تک روند طولانی و با گذر از یک دوره بینابینی (که در آن حرکات و اشارات با اصوات طبیعی و غریزی همراه بوده اند)، حرکات دستها، سر و غیره به فک، لبها، زبان و غیره منتقل شده باشد و دستها برای کار اجتماعی آزاد شده باشند.<sup>۳</sup> به این ترتیب، پیدایش و تحول زبان دلائل اجتماعی، زیستی و روانی دارد و نتیجه تکامل انسان در طول هزاران سال است. البته برخی از دانشمندان معتقدند که اجتماعی شدن انسان و نیاز او به ارتباط، خود دلیل مهمی برای تحولات زیستی انسان بوده است. مطابق این نظر، با پیچیده تر شدن مناسبات اجتماعی، ذهن انسان به ناگرایر فعالتر شده و در نتیجه بر وزن و حجم مغز او

2- W. Wundt.

3- R. Paget.

اجتماعی دانسته اند که مهمترین نقش آن ایجاد ارتباط است. با تحول اجتماعات بشری و پیچیده تر شدن سازمانها و روابط اجتماعی، زبان نیز به عنوان یک نظام ارتباطی و درجهت بر آوردن نیازهای ارتباطی جامعه های گوناگون انسانی، دچار تحول گردید و رفته رفته شکل کاملتری پیدا کرد.

از آنجا که زبان دارای جنبه های زیستی و روانی نیز هست، تحول آن را به شکل امروزی، باید در بافتی گسترده تر، یعنی با توجه به عوامل درونی (زیستی و روانی) و عوامل بیرونی (ارتباطی و محیطی) مطالعه کرد. در واقع، گفتار در اثر تحولات و درگونی های که در زندگی اجتماعی انسان از یکسو و در اندامهای گویایی، شنوایی، مغز و اعصاب او از سوی دیگر، رخ داده، به وجود آمده است. به نظر دانشمندانی که استخوانهای به جا مانده از انسانهای اولیه را، مورد مطالعه قرار داده اند، شکل پیشانی، چانه، آرواره ها، دندانها و غیره نشان دهنده این واقعیت است که مغز و اندامهای گویایی این انسانها از آغاز برای گفتار آماده نبوده است. بنابراین، می بایستی در یک دوره طولانی، تحولاتی در اندامهای گویایی، شنوایی، و نیز سیستم اعصاب و مغز انجام گرفته باشد تا به پیدایش و تکامل گفتار در نوع انسان منتهی شده باشد. شکل و آرواره، فک زیرین و چانه و دندانها، کوچک بودن مغز و شکل آرواره، فک زیرین و چانه و دندانها، نشانه آماده نبودن دستگاه گفتار برای تولید آواهای موزون انسان معاصر است. از این دیدگاه می باید در برخی از اندامهای درگیر در گفتار مانند حنجره و حفره های فوق چاکانی، تغییراتی انجام شده باشد تا دستگاه گفتاری انسان برای تولید طیف گسترده ای از آواها آماده شده باشد.<sup>۱</sup> همچنین می باید بر وزن و حجم مغز به تدریج افزوده شده باشد تا توانایی اندیشیدن و تجربه و تحلیل پیامها را به انسان داده باشد زیرا در واقع تحول دستگاههای گفتاری و شنوایی

1- P. Lieberman (1975), Chaps. 9-12.



به نوعی در خود منفک می‌سازد. از سوی دیگر، برخی معتقدند که زبان و ساختمان و مقولات آن بر اندیشه و شناخت انسان از دنیای خارج اثر می‌گذارد. البته می‌توان به‌طور کلی میان زبان و جامعه رابطه‌ای دو جانبه قائل شد اما مطابق نظر بیشتر زبان‌شناسان، تأثیر جامعه و تحولات آن بر زبان مشهودتر و قابل ملاحظه‌تر است. هر چند این تأثیرات در واژگان زبان آشکارترند، اما چنانکه در فصل‌های آینده (بویژه در فصل ششم) خواهیم دید، در ساخت زبان نیز قابل مشاهده هستند.

زبان و جامعه پیوسته در تحول و دگرگونی هستند اما گسترده‌گی و سرعت تغییرات و دگرگونی‌های زبانی و اجتماعی یکسان نیست. به‌طور کلی، تحولات اجتماعی با سرعت بیشتری اتفاق می‌افتند و تغییرات زبانی کندتر هستند اما در مجموع، در جهت تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی قرار دارند. البته سرعت تغییرات زبانی در زمینه‌های گوناگون معنایی، دستوری و تلفظی نیز یکسان نیست. به‌نظر راسخ، «هر چند در صفت اجتماعی زبان شبهه نمی‌توان کرد اما رابطه میان جامعه و زبان را اجباراً ساده و یک‌جانبه نباید پنداشت... در مجموع می‌توان گفت که زبان به‌طور کلی، دیرتر و کندتر از جامعه تغییر می‌پذیرد و ای بسا که در جامعه‌های تحولات اساسی و عمیق روی می‌دهد ولی در زبان، تنها الفاظ و کلماتی چند دگرگون می‌شود و معانی و مفاهیمی معدود افزوده می‌گردند... چنین استنباط باید کرد که سرعت، شدت و وسعت تحول زبان هرگز با تحول جامعه برابر نیست.»<sup>۱</sup> از سوی دیگر، گفتار نیز به‌نوبه خود نسبت به نوشتار با سرعت بیشتری تحول می‌یابد و طبیعی است که تحولات اجتماعی فرهنگی در گونه گفتاری زبان زودتر انعکاس پیدا کند تا در گونه نوشتاری آن.

5. P. Trudgill (1974), PP. 24-26.

افزوده گردیده است. پیچیده‌تر شدن زندگی و مناسبات اجتماعی انسان، نظام ارتباطی پیچیده‌تر و دقیق‌تری را می‌طلبد و زبان‌خو کنی با محدودیت‌ها و تارسائی‌های خود، دیگر نمی‌توانست به‌عنوان یک وسیله مطلوب برای ارتباط و پیام‌رسانی باقی بماند و به همین علت، رفته رفته حرکات اشاره‌ای به‌حرکات اندام‌های گویایی تبدیل گردید. انسان اجتماعی در تلاش برای به‌وجود آوردن یک نظام ارتباطی برتوان و گسترده، از برخی اندام‌های خود که در اصل وظائف دیگری مانند تنفس، بوئیدن، چشیدن، جوئیدن، قطعه قطعه کردن و بلعیدن غذا را برعهده داشتند، برای عمل‌گزار نیز استفاده کرده و در واقع، یک وظیفه ثانوی براین اندام‌ها تحمیل کرده است. به این ترتیب، به‌نظر گروهی از دانشمندان، اندیشمندی و سخنگویی انسان کنونی، حاصل یک سلسله تحولات اجتماعی و زیستی در یک روند تکاملی طولانی است؛ در میان عواملی که در پیدایش و تحول زبان تأثیر داشته‌اند، نقش عوامل اجتماعی برجسته‌تر به‌نظر می‌رسد. بررسی‌های زبان در بافت اجتماعی آن که موضوع اصلی جامعه‌شناسی زبان است، به‌طور کلی، از این گونه نظریات متأثر است.

۱-۳- همبستگی زبان و جامعه: افرادی که در یک جامعه زبانی نسبتاً با ثبات زندگی می‌کنند و به‌طور کلی رفتار اجتماعی منظمی دارند، معمولاً پیام‌ها، افکار و احساسات خود را به‌وسیله زبان مشترکی به یکدیگر منتقل می‌نمایند. البته هر زبان، بویژه در جامعه‌های بزرگ شهری، دارای تنوعات درونی قابل ملاحظه‌ای است و سبک‌ها و گونه‌های اجتماعی و محلی مختلفی را دربر می‌گیرد، اما به‌رغم این گوناگونی‌ها، در کل جامعه زبانی قابل فهم است. خصات اجتماعی زبان آن را با بسیاری از پدیده‌ها، روندها و عوامل اجتماعی فرهنگی پیوند می‌دهد و این همبستگی یا پیوستگی به‌حدی است که برخی زبان را (و در واقع واژگان زبان را) آینه‌های دانسته‌اند که پدیده‌ها و دگرگونی‌های مختلف اجتماعی - فرهنگی جامعه را

را برای به وجود آمدن دگرگونی‌های زبانی فراهم می‌سازد. تاثر این، به دنبال تحولاتی که در یک جامعه رخ می‌دهد، زبان آن جامعه نیز دچار دگرگونی می‌شود. نتایج آن می‌تواند برای رویارویی با نیازهای ارتباطی جامعه همواره آماده باشد. پیش‌بینی دقیق و همه جانبه جهت تحولات زبانی همیشه امکان پذیر نیست، اما همانگونه که اشاره شده، این گونه تحولات به عوامل گوناگون و بویژه تحولات اجتماعی و فرهنگی وابسته است.

در یک انقلاب اجتماعی، قدرت سیاسی از یک طبقه به طبقه دیگر منتقل می‌گردد و سازمان‌ها و روابط اجتماعی دچار دگرگونی‌های بنیادی می‌شود. بازتاب این گونه تحولات در زبان، معمولاً در سطح واژگان و به شکل افزایش و کاهش واژه‌ها، گسترش و محدود شدن حوزه معنایی آنها و یا افزایش و کاهش میزان کاربرد آنهاست. این وضع در بسیاری از کشورهای که انقلاب اجتماعی در آنها به وقوع پیوسته است، به طور کلی قابل مشاهده است. البته در برخی از کشورها که مستقیماً زیر سلطه استعمارگران قرار داشته‌اند، انقلاب‌ها یا تحولات اجتماعی بنیادی ممکن است به تغییر زبان نیز بیانجامد زیرا در این گونه موارد، معمولاً زبان استعمارگران، زبان رسمی کشور تحت سلطه است و این احتمال وجود دارد که پس از انقلاب، یکی از زبان‌های بومی جایگزین زبان بیگانه گردد. این وضعیت که در برخی از کشورهای تازه استقلال یافته قابل مشاهده است، در فصل هفتم بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

تحولات و پیشرفت‌های علمی و صنعتی در یک جامعه، از جمله پدیده‌های مهمی است که اثرات زبانی گسترده‌ای دارد. گسترش روزافزون دامنه علوم و صنایع مختلف و پیدایش محصولات و پدیده‌های مادی، اندیشه‌ها و نگرش‌های تازه در برخی از جامعه‌ها، معمولاً در واژگان زبان آن جامعه‌ها دگرگونی‌هایی به وجود می‌آورد که بیشتر از نوع افزایش واژه‌ها و اصطلاحات علمی، فنی و همگانی

زبان به عنوان یک نهاد اجتماعی از یک سو برای ایفای نقش ارتباطی خود به ثبات نیاز دارد و از سوی دیگر، به موازات دگرگونی‌هایی که در سطح یک جامعه پدید می‌آید، ناگزیر دچار تغییر می‌گردد و خود را با نیازهای زمان مطبّق می‌سازد. اگر زبان از یک ثبات نسبی برخوردار نباشد، نمی‌تواند نقش ارتباطی خود را به نحو مطلوبی به انجام رساند و اگر تحول نیابد و برای برآوردن نیازهای ارتباطی تازه جامعه دگرگون نشود، به ابزاری ناقص تبدیل می‌گردد. که پاسخگوی نیازهای روزگوییندگان خود نخواهد بود. بنابر این، منطقی است که دگرگونی‌های زبانی رفته رفته و به شیوه‌های انجام پذیرد که ضمن منعکس کردن تدریجی تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی (که خود می‌تواند تدریجی یا ناگهانی باشد) به نقش ارتباطی زبان نیز خللی وارد نیاورد. به قول فردریک، فرض منطقی آن است که در هر جامعه زبانی، بیشتر مردم به وسیله زبان مشترکی ارتباط برقرار می‌کنند و تغییراتی که در هر یک از سازمان‌های اجتماعی بنیادی پدیدار شود، بایستی در طول یکی دو نسل در زبان نیز بازتاب پیدا کند.<sup>۷</sup>

انقلاب‌های اجتماعی، تحولات و پیشرفت‌های علمی و صنعتی، بر خورده‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، جنگ‌ها، مهاجرت و شهرگرایی و غیره دگرگونی‌هایی در جامعه‌های انسانی ایجاد می‌نمایند و تغییراتی را در سازمان‌های اجتماعی سبب می‌گردند. چنانکه اشاره شد این دگرگونی‌ها که ایجاد و جنبه‌های گوناگونی دارند، در زبان نیز به نوعی بازتاب پیدا می‌کنند. از آنجا که مسائل ارتباطی یک جامعه نمی‌توانند برای مدت طولانی لاینحل باقی بمانند، هنگامی که تحولات اجتماعی در یک جامعه سبب پیدایش مسائلی در امر ارتباط گردد، نیاز به یافتن راه حل فوری برای بر کردن، علاوه‌های ارتباطی ایجاد شده نیز مطرح می‌گردد و این خود زمینه لازم

برخوردها، معمولاً سبب رد و بدل شدن پدیده‌های مادی و غیر مادی میان فرهنگ‌های مختلف می‌شود و در این حال، طبیعی است که اصطلاحات مربوط به آنها نیز میان زبان‌های گوناگون رد و بدل گردد. به این ترتیب، در کنار برخوردها و روابط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و علمی میان کشورهای مختلف، برخوردهای زبانی نیز امری طبیعی است که رایج‌ترین نوع آن به قرض‌گیری زبانی معروف است و در اغلب زبان‌های دنیا قابل مشاهده می‌باشد. در کنار روندهای قرض‌گیری زبانی یا (دربرآوران)، مسئله‌مبادل‌سازی برای واژه‌های بیگانه نیز مطرح است که در فصل هفتم مورد بررسی بیشتر قرار می‌گیرد. در هر حال برخوردهای فرهنگی و غیر فرهنگی جامعه‌های مختلف، معمولاً به صورت تغییراتی در واژگان زبان امکان‌پذیر پیدا می‌کنند.

برخوردهای فرهنگی و مناسبات اقتصادی، و سیاسی در یک مقطع زمانی معین، گاه بسیار فشرده‌تر و گسترده‌تر از حالت عادی هستند و در چنین صورتی، بی‌آمدهای زبانی آنها نیز از حد قرض‌گیری معمول می‌گذرند. در این گونه موارد که گروهی از گویندگان دو زبان در ارتباط پیوسته و فشرده قرار می‌گیرند، به واسطه نیازهای ارتباطی فوری، یا از یک زبان به‌عنوان زبان مشترک استفاده می‌شود یا با به کار گرفتن عناصر دو زبان، زبان آمیخته‌تازهای بوجود می‌آید. به این ترتیب، برخوردهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و غیره میان جامعه‌های مختلف، بی‌آمدهای زبانی گوناگونی دارند. این گونه برخوردها از یک سوسب قرض‌گیری زبانی می‌گردند که معمولاً تغییرات واژگانی را به دنبال دارند و از سوی دیگر، ممکن است به پیدایش زبان‌های آمیخته‌تازهای مشکل‌آز عناصر دو یا چند زبان مختلف منتهی گردند. در فصل‌های چهارم و پنجم، این مسائل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

تحولات اجتماعی دیگر مانند جنگ‌ها و برخوردهای نظامی،

جدید یا گسترش حوزه معنایی برخی از واژه‌های موجود است. در مراحل بعدی همین اصطلاحات تازه به‌همراه پدیده‌های مربوط، به‌جوامع دیگر نیز معرفی می‌گردد و بدین ترتیب، قلمرو کاربرد آنها گسترش می‌یابد. البته بی‌آمدهای روند صنعتی شدن و تحولات علمی، به پیدایش واژه‌ها و اصطلاحات تازه و گسترش قلمرو کاربردی آنها محدود نمی‌شود، زیرا گسترش صنعت و علم سبب آسان‌تر شدن امر ارتباط میان جامعه‌های زبانی مختلف که از نظر جغرافیائی در فاصله‌های دوری از یکدیگر قرار دارند نیز می‌شود و این امر خود آثار زبانی دیگری در پی دارد. پیدایش وسائل ارتباطی جدید مانند وسائل حمل و نقل، رسانه‌های گروهی (بویژه رادیو و تلویزیون) و نیز گسترش سواد آموزی، سبب برخورد زبان‌های مختلف و آشنائی گویندگان زبان‌ها و گویش‌های محلی با زبان رسمی یک کشور می‌شود. این پدیده به‌نوبه خود موجب گسترش زبان‌های رسمی و در مواردی، سبب از میان رفتن تدریجی زبان‌های غیر رسمی و گویش‌های محلی در سطح یک کشور می‌گردد. بنابراین، یکی دیگر از نتایج زبانی تحولات علمی و صنعتی، از میان رفتن گویش‌های محلی زبانی زبان برتر در سطح یک منطقه یا کشور و نیز یکپارچگی زبانی بیشتر است. از آنجا که صنعتی شدن روندی است پیچیده، آثار زبانی آن نیز متنوع و پیچیده هستند و در این بحث تنها به برخی از آنها اشاره گردید. پیدایش و گسترش واژگان تخصصی در گروه‌های اجتماعی مختلف و صراحت و بی‌پیرایگی بیشتر زبانی را نیز از دیگر بی‌آمدهای زبانی روند صنعتی شدن به‌شمار آورده‌اند.<sup>۹</sup> در سطح بین‌المللی نیز برخوردهای فرهنگی و مناسبات اقتصادی جامعه‌های زبانی مختلف که بویژه با پیشرفت‌های علمی و صنعتی گسترش یافته است، مسائل زبانی خاصی را به دنبال دارد. این قبیل

۹- industrialization.

۹- نگاه کنید به تابور راسخ (۱۳۵۲).

جامعه گردآیند و برای ارتباط با یکدیگر، ناگزیر از زبان مشترکی استفاده کنند. در این حالت، زبان رسمی کشور یا زبان شهر مورد مهاجرت است که معمولاً به عنوان زبان مشترک به کار گرفته می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که مهاجرت و شهرگرایی نیز مانند صنعتی شدن، معمولاً سبب گسترش زبان رسمی و ویژگی‌های آن، و همچنین حذف تدریجی گویش‌ها و گونه‌های محلی می‌گردد. از سوی دیگر، مهاجرت گویندگان زبان‌های گوناگون به شهرهای بزرگ سبب افزایش میزان دو زبانی در این مراکز می‌شود. گریز از شرایط نامناسب اقتصادی و اجتماعی، جستجوی وضعیت اقتصادی و رفاهی بهتر و استفاده از امکانات بیشتر فرهنگی و اجتماعی از جمله دلایلی است که جامعه شناسان برای حرکات جمعیتی و مهاجرت‌ها عنوان کرده‌اند. مهاجرت به هر دلیلی که انجام گیرد، سبب می‌شود که مهاجران خود را با فرهنگ و زبان منطقه مورد مهاجرت تطبیق دهند. تا آنجا که به مسائل زبانی مربوط می‌گردد، دو حالت عمومی ممکن است پیش آید: گروهی از مهاجران زیر تأثیر فرهنگ جامعه جدید قرار می‌گیرند و محذوف آن می‌شوند و در این صورت احتمال اینکه طی یکی دو نسل زبان مادری، خود را کنار گذارند و زبان سرزمین میزبان را جایگزین آن کنند، زیاد است. گروهی دیگر از مهاجران که دارای پشتوانه فرهنگی غنی‌تری هستند، ضمن پذیرش فرهنگ و شیوه عمومی زندگی در محیط جدید، جامعه زبانی کوچکی در دل جامعه تازه به وجود می‌آورند و به این ترتیب، زبان و سایر سنت‌های بومی خود را حفظ می‌کنند. در این حالت، مهاجران به یک قشر دو زبانه در درون جامعه زبانی جدید تبدیل می‌شوند. بنابراین، پیدایش یا گسترش گروه‌های دو زبانه، حذف زبان‌های بومی مهاجران در طول یکی دو نسل و گسترش زبان‌های رسمی و رایج در مراکز بزرگ شهری را می‌توان از جمله بی‌آمدهای زبانی روندهای مهاجرت و شهرگرایی دانست.

به‌دگرگونی‌های زبانی متفاوتی می‌انجامند. هنگامی که میان دو کشور یا ملت برخورد نظامی به وجود آید و یکی بر دیگری پیروز شود و سرزمین تازه‌ای را به اشغال درآورد، زبان‌های آنها نیز در برخورد قرار می‌گیرند و ممکن است حالات مختلفی پدید آید. این امکان وجود دارد که زبان ملت غالب به تدریج زبان ملت مغلوب را حذف کند و خود جایشین آن گردد؛ برعکس، احتمال دارد که زبان مردم مغلوب در برابر زبان مهاجمان مقاومت کند، جلوی پیشرفت آن را بگیرد و با حذف آن، خود همچنان زبان سرزمین بومی باقی بماند و در این وضع، تازه واردان نیز ناگزیر به یادگیری آن شوند؛ حالت دیگر آن است که دو زبان در مناطق مختلف یک سرزمین نزدیک به هم رواج پیدا کنند و هر یک قلمرو جغرافیایی خاص خود را داشته باشد. در همه این حالات، داد و ستد یا قرض‌گیری زبانی امری است طبیعی و عادی و در مواردی ممکن است به پیدایش افراد دو زبانه و یا پیدایش زبان‌های آمیخته منتهی گردد. به وجود آمدن هر یک از این حالات، به عوامل و متغیرهای گوناگونی بستگی دارد که تعداد گویندگان هر یک از زبان‌های درگیر در برخورد و برتری فرهنگی آنها از آن جمله‌اند. بنابراین، آثار زبانی این گونه تحولات ممکن است به صورت‌های متفاوتی مانند قرض‌گیری زبانی، پیدایش گروه‌های دو زبانه، پیدایش زبان‌های آمیخته و حذف کامل یک زبان، ظاهر پیدا کنند. این مسائل در فصل‌های سوم، چهارم و پنجم کتاب مورد بحث قرار خواهند گرفت.

روندهای مهاجرت<sup>۱۰</sup> و شهرگرایی<sup>۱۱</sup> نیز خود مسائل زبانی معینی را به دنبال دارند. حرکت جمعیت از روستاها به شهرها و نیز از شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ در سطح یک کشور، پدیده‌ای است رایج که گاه سبب می‌گردد میلیون‌ها انسان با زمینه‌های زبانی گوناگون در یک

10- migration

11- urbanism

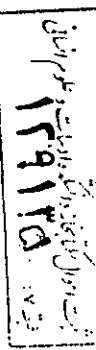
فرانسه) در سطح معینی باهم روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دارند ولی این روابط الزاماً به تحولات بنیادی در ساخت اقتصاد سیاسی هر يك از آنها نمی انجامد؛ اما در حالت دوم، يك کشور واحد (مانند آلمان) به دو کشور جداگانه با ساخت های اقتصادی - سیاسی کاملاً متفاوت تبدیل می شود و این تحولی است بسیار بنیادی تر. با این همه به نظر می رسد که بی آمده های زبانی حالت اول بیش از بی آمده های زبانی حالت دوم است. بنابراین، باید گفت که نسبت میان عمق، شدت و گسترده گی تحولات اجتماعی و زبانی همیشه مستقیم نیست.

۱-۳- جامعه شناسی زبان: هر چند که خصمات اجتماعی زبان به طور کلی مورد پذیرش و تأکید دانشمندان قرار داشته و زبان همواره يك نهاد اجتماعی در ساخت، کاربرد و تحول زبان چندان توجهی نمی گردید. به رغم تأکیدهای که افرادی مانند جرج هربرت مید<sup>۱۲</sup> روان شناس اجتماعی امریکائی و آنتوان میه<sup>۱۳</sup> زبان شناسی فرانسوی بر خصمات اجتماعی زبان و اهمیت بررسی آن در بافت اجتماعی داشته اند، تا نیمه قرن حاضر رابطه و همبستگی زبان و جامعه موضوع بررسی های دقیق و گسترده علمی قرار نگرفت. میه پیش بینی کرده بود که قرن بیستم، قرن مطالعه زبان (بوشره مطالعات تاریخی زبان)، در بافت اجتماعی آن خواهد بود. اما در نیمه اول این قرن نیز بررسی های زبانی (بدون توجه کافی به عوامل اجتماعی) همچنان ادامه یافت. در واقع، تنها در سه دهه گذشته است که نقش عوامل اجتماعی در ساخت، کاربرد و تحول زبان مورد توجه جدی زبان شناسان قرار گرفته است. مطالعات افرادی مانند ویلیام لباو<sup>۱۴</sup> استاد دانشگاه پنسیلوانیا را باید از نخستین گام های اساسی در این رشته دانست زیرا

12- G. H. Mead  
13- A. Meillet  
14- W. Labov

به این ترتیب، زبان به واسطه نقش مهمی که در زندگی اجتماعی انسان دارد از بسیاری از تحولات و دگرگونی های که در جامعه های انسانی به وقوع می پیوندد، تأثیر می پذیرد و به نوبه خود دگرگون می شود. کیفیت و کمیت دگرگونی های زبانی به کیفیت و کمیت تحولات غیر زبانی بستگی دارد اما با آنها برابر نیست. به طور معمول تحولات اجتماعی - سیاسی، پیشرفت های علمی و فنی، بر خودرهای فرهنگی و مانند آن در واژگان زبان بازتاب قابل ملاحظه ای دارند و تحولاتی مانند جنگ ها و مهاجرت ها ممکن است علاوه بر تغییرات واژگانی، به حذف يك زبان و جایگزینی زبانی دیگر، پیدایش زبان های آمیخته و نیز پیدایش گروه های دو زبانه و مانند آن منتهی گردند. البته در ایضا تنها به معمول ترین بی آمده های زبانی تحولات اجتماعی اشاره شده است اما این امر به معنی قابل پیش بینی بودن آنها در همه موارد نیست. به عنوان مثال، با آنکه انقلاب اجتماعی و تغییر نظام سیاسی يك جامعه، معمولاً به حذف يك زبان و جایگزینی زبانی دیگر نمی انجامد، اما چنانکه اشاره شده، مواردی نیز خارج از این الگوی کلی یافت می شود. در این گونه موارد که بیشتر در کشورهای تازه استقلال یافته قابل مشاهده اند، آثار زبانی تحولات اقتصادی - سیاسی نه به شکل تغییرات واژگانی، بلکه بیشتر به صورت تغییر کل يك زبان (یعنی جایگزینی زبان یگانه استعمارگران با یکی از زبان های بومی)، ظاهر می گردند.

همچنین باید گفت که عمق، شدت و گسترده گی تحولات اجتماعی و زبانی همیشه با یکدیگر نسبت مستقیم ندارند و تحولات اجتماعی بنیادی تر و عمیق تر الزاماً تحولات زبانی بنیادی تری را برمی ندارند. به طور کلی می توان گفت که مثلاً برخوردها و مناسبات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی میان دو جامعه یا کشور، در مقایسه با تجربه يك کشور واحد به دو کشور مستقل، تحول غیر اساسی تر و سطحی تری محسوب می گردند، زیرا در حالت اول دو کشور (مانند ایران و



و بررسی زبان در بافت اجتماعی - فرهنگی آن، موضوع یکی از شاخه‌های این علم، یعنی «جامعه‌شناسی زبان» یا «زبان‌شناسی اجتماعی» است. به عبارت دیگر، زبان‌شناسی محض بیشتر به بعد ساختاری<sup>۱۵</sup> زبان می‌پردازد و ساخت زبان را توصیف می‌کند و جامعه‌شناسی زبان، بیشتر به بعد نقشی<sup>۱۶</sup> زبان توجه دارد.

برخی از زبان‌شناسان میان دو اصطلاح جامعه‌شناسی زبان<sup>۱۷</sup> و زبان‌شناسی اجتماعی<sup>۱۸</sup> تمایز قائل شده‌اند. به عنوان مثال، فیشرن معتقد است که جامعه‌شناسی زبان حوزه‌ای گسترده‌تر دارد و بر خورد آن با زبان، بیشتر جامعه‌شناسی است، اما زبان‌شناسی اجتماعی در واقع همان زبان‌شناسی است که در مطالعه زبان، بافت اجتماعی - فرهنگی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد.<sup>۱۹</sup> به نظر لیاو، جامعه‌شناسی زبان عوامل اجتماعی و ارتباط متقابل آنها را با زبان در سطحی کلان مورد بررسی قرار می‌دهد و زبان‌شناسی اجتماعی به مطالعه زبان در بافت اجتماعی می‌پردازد.<sup>۲۰</sup> هادسن نیز جامعه‌شناسی زبان را مطالعه زبان به عنوان یک پدیده اجتماعی و زبان‌شناسی اجتماعی را بررسی زبان در ارتباط با جامعه می‌داند.<sup>۲۱</sup> با این همه، این دو اصطلاح غالباً به جای یکدیگر به کار گرفته می‌شوند زیرا به قول فیشرن و چوهِ اشتراک آنها بیش از وجود افتراقتان است. در این کتاب، اصطلاح جامعه‌شناسی زبان که قلمروی گسترده‌تر دارد، به مفهومی عام که دربرگیرنده کلیه بررسی‌های زبانی - اجتماعی است، به کار گرفته شده است. این رشته علمی بینایی می‌کوشد تا با بهره‌گیری از

15- structural dimension

16- functional dimension

17- sociology of language

18- sociolinguistics

19- J. Fishman (1972), pp. 7-9.

20- W. Labov (1972), pp. 183-84.

21- R. Hudson (1960), pp. 4-5.

در همین بررسی‌هاست که با بهره‌گیری از روش‌های جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی، برای نخستین بار همبستگی متغیرهای زبانی و اجتماعی به‌شيوه‌ای علمی و منظم نشان داده می‌شود. زمینه اصلی تحقیقات لیاو گوناگونی‌های زبانی و توجه آنها بر پایه متغیرهای اجتماعی است، اما در کنار و در جهت این مطالعات به تدریج جنبه‌های دیگر زبان در ارتباط با عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و غیره نیز مورد توجه و بررسی قرار گرفت به طوری که امروز این رشته از مطالعات زبانی که به جامعه‌شناسی زبان یا زبان‌شناسی اجتماعی معروف گردیده، دامنه‌ای بسیار گسترده پیدا کرده است. اکنون بررسی زبان در بافت اجتماعی آن موضوعی واحد نیست که بتوان تنها از یک زاویه به آن نگریست، بلکه ارتباط زبان با عوامل مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و غیره، ایجاد متنوعی به این رشته داده که هر یک خود در خود مطالعات گسترده‌ای است.

به نظر زبان‌شناسانی مانند لیاو، بررسی زبان در بافت اجتماعی آن در واقع موضوع اصلی علم زبان‌شناسی است. به بیان دیگر، مطالعه و توصیف زبان که موضوع اصلی زبان‌شناسی است، باید در بافت اجتماعی آن انجام گیرد و به واسطه خصالت اجتماعی زبان نمی‌توان بدون توجه به متغیرهای اجتماعی گوناگون به بررسی کامل آن پرداخت. در واقع، میان ساخت زبان و ساخت جامعه و روندها و متغیرهای زبانی و اجتماعی، رابط‌های نزدیک و تنگاتنگ وجود دارد و مطالعه زبان جدا از بافت اجتماعی آن، نمی‌تواند توصیفی همه‌جانبه و واقع‌گرایانه از آن به دست دهد. به قول لیاو، زبان‌شناسی اجتماعی همان زبان‌شناسی است به معنی واقعی کلمه و چنانچه مطالعات زبانی بدرستی انجام گیرند، دیگر نیازی به افزودن صفت «اجتماعی» به آن و به وجود آوردن یک رشته فرعی، نیست. با این همه، در حال حاضر «زبان‌شناسی» به مطالعه ساخت زبان در سطوح مختلف می‌پردازد بدون آنکه عوامل اجتماعی را در این بررسی دخالت دهد،

دستاوردهای نظری و روش‌شناختی علوم جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی، به بررسی زبان پیرنارزد، جایگاه آن را در زندگی اجتماعی انسان و ارتباط آن را با دیگر رفتارهای اجتماعی انسان مشخص کند و همبستگی میان پدیده‌های زبانی و اجتماعی را کشف نماید. همانگونه که اشاره شده مطالعه زبان در بافت اجتماعی آن، موضوعات متنوعی را دربرمی‌گیرد که مهم‌ترین آنها عبارتند از دو زبانگی و چند زبانگی، برخورد زبان‌ها، زبان‌های میانی، گوناگونی‌های زبانی و برنامه زبانی زبان. در فصل‌های آینده، درباره هر یک از این موضوعات به تفصیل بحث خواهد شد.

## فصل دوم

### جامعه‌زبانی

در مباحث گوناگون زبان‌شناسی و بویژه در بحث‌های جامعه‌شناسی زبان، که زبان در بافت اجتماعی آن و به‌عنوان یک نهاد و یک رفتار اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد، تعیین حدود و ابعاد جامعه‌های که یک زبان در آن به کار گرفته می‌شود، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بنابراین، در مطالعات اجتماعی زبان، نخست باید به این پرسش اساسی پاسخ داد که یک زبان در چه محدوده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد و دامنه کاربرد آن از نظر اجتماعی و جغرافیایی تا کجاست؟ اصطلاحات جامعه‌زبانی<sup>۱</sup> و جامعه‌گفتاری<sup>۲</sup> (با مفهومی که ویش یکسان)، که در بسیاری از کتاب‌های زبان‌شناسی عمومی و جامعه‌شناسی زبان به کار گرفته می‌شوند، در همین ارتباط به وجود آمده‌اند. پیش از ورود به مباحث دیگر، در این فصل مفهوم جامعه‌زبانی و جنبه‌های مختلف آن به‌طور مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد، زیرا در مباحث بعدی، این اصطلاح مکرراً به کار گرفته می‌شود و از این رو، ذکر نکاتی برای روشن‌تر شدن مفهوم آن

1- linguistic community/language community

2- speech community

که به‌قدر بندگی‌های درونی آن جامعه مر بوطاند اما به‌طور معمول، مانع ایجاد ارتباط میان سخنگویان يك زبان نمی‌گردند.

گروهی از زبان‌شناسان مانند هاکت معتقدند که هر زبانی يك جامعه‌زبانی را به‌وجود می‌آورد و از این‌زود، در تعریف‌های خود بر معیار «زبان مشترك» تأکید بیشتری می‌کنند. مطابق تعریف‌ها، كلیه افرادی که (به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم) از طریق يك زبان مشترك با يكدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، يك جامعه‌زبانی را تشكيل می‌دهند.<sup>۲</sup> به‌نظر هاکت، مرز میان جامعه‌های زبانی را نمی‌توان به‌دقت ترسیم کرد زیرا در هر جامعه‌زبانی، احتمالاً افراد نوزبانه یا چند زبانه نیز زندگی می‌کنند. البته همانگونه که در فصل سوم خواهیم دید، بیشتر افراد دو زبانه یا چند زبانه تنها به‌يك زبان تسلط کامل دارند و بنابراین شاید بتوان گفت که تنها به‌يك‌جامعه‌زبانی وابسته‌اند، اما مواردی نیز وجود دارد که افراد به‌طور مساوی و يكسان به‌دو زبان تسلط دارند و از این‌زود، عضو بیش از يك جامعه‌زبانی محسوب می‌شوند. در این تعریف مفهوم ارتباط «مستقیم یا غیر مستقیم» چندان روشن نیست؛ اگر مفهوم عملی «ارتباط» مورد نظر باشد، در این صورت، دو جامعه‌ای که دارای يك زبان مشترك هستند، اما عملاً هیچ‌گونه برخورد و تماسی میان آنها وجود ندارد، جامعه‌زبانی واحدی محسوب نمی‌گردند. از آنجا که مرزهای جامعه‌های زبانی و مرزهای سیاسی، کثورها همیشه برهم منطبق نیستند، ممکن است در داخل مرزهای سیاسی، يك کشور واحد، يك یا چند جامعه‌زبانی وجود داشته باشد و یا برعکس، دامنه کاربرد يك زبان واحد، به‌قلمرو کشورهای مختلف کشیده شود. در چنین حالتی، اگر عملاً هیچ‌گونه ارتباطی میان گویندگان يك زبان که در نقاط مختلف دنیا پراکنده هستند، وجود نداشته باشد، مطابق تعریف هاکت، به‌سادگی نمی‌توان آنها را اعضای يك جامعه‌زبانی واحد به‌شمار آورد. از سوی دیگر،

ضروری به‌نظر می‌رسد.

مفهوم جامعه‌زبانی در نخستین نگاه، ساده و کم‌و‌بیش روشن به‌نظر می‌رسد اما اگر این اصطلاح را با دقت بیشتری مورد توجه قرار دهیم، دریابیم که تعریف آن به‌سادگی، امکان پذیر نیست. هر چند بسیاری از زبان‌شناسان این اصطلاح را به‌کار گرفته‌اند، اما هر يك از دیدگاهی متفاوت و با تأکید بر معیارهای مختلف آن را تعریف کرده و مفهوم خاصی از آن به‌دست داده‌اند و از همین رو، اتفاق نظر زیادی در مورد مفهوم دقیق جامعه‌زبانی وجود ندارد. بنابراین، از نظر آشنائی با جنبه‌های مختلفی که در این تعریف‌ها مطرح است، نخست به‌چند تعریف اشاره می‌شود و سپس، گوشه‌ای خواهد شد که با نتیجه‌گیری از تعریف‌های ارائه‌شده و ترسیم خطوط کلی و مشترك آنها، مفهوم نسبتاً روشن‌تری از جامعه‌زبانی به‌دست داده شود.

زبان‌شناسان با استفاده از معیارهایی مانند «زبان مشترك»، «وسیله ارتباط» و «اجتماع انسانی»، جامعه‌زبانی را تعریف کرده‌اند، اما به‌نظر می‌رسد که هر هر تعریف بر روی یکی از این معیارها بیشتر تأکید شده است. بلومفیلد در اثر معروف خود زبان جامعه‌زبانی را چنین تعریف می‌کند: «جامعه‌زبانی عبارت است از گروهی از مردم که از طریق گفتار با يكدیگر ارتباط متقابل دارند»<sup>۳</sup> به‌نظر بلومفیلد تمام آنچه که در اصطلاح فعالیت‌های عالی ذهن انسان نامیده می‌شود، از زبان سرچشمه می‌گیرند و بر پایه زبان قرار دارد و بنابراین جامعه‌زبانی مهم‌ترین نوع گرو اجتماعی است که سایر گروه‌بندی‌های اجتماعی به‌نوعی با آن مرتبط هستند، هر چند که الزاماً بر آن منطبق نمی‌باشند. بلومفیلد در تعریف خود بیشتر بر معیار «ارتباط» تأکید می‌گذارد و معتقد است که در سطح يك جامعه‌زبانی، تفاوت‌های گفتاری، گاه ناچیز و گاه قابل ملاحظه گروهی، یا فردی وجود دارند



برخی از زبان‌شناسان نیز از دیدگاه اجتماعی - فرهنگی به جامعه‌زبانی توجه کرده‌اند و تعریف‌های گوناگونی برای آن ارائه داده‌اند. جان گامپرز بر ارتباط پیوسته و منظم<sup>۷</sup> تأکید دارد و جامعه‌زبانی را چنین تعریف می‌کند: هر جمعیت انسانی که اعضای آن از طریق مجموعه‌ای از نشانه‌های زبانی، به‌طور منظم و پیوسته در ارتباط باشند و با جمعیت‌های مشابه، در کاربرد زبان اختلافات اساسی نداشته باشند، یک جامعه‌زبانی را تشکیل می‌دهد.<sup>۸</sup> به‌نظر گامپرز، در تعریف جامعه‌زبانی وجود اشتراك و وجود افتراق هر دو باید در نظر گرفته شوند؛ از این دیدگاه، گروه‌های بزرگ و کوچک (چه به‌شکل یک ملت و چه به‌شکل گروه‌های کوچک تخصصی، حرفه‌ای و غیره)، می‌توانند جامعه‌های زبانی متفاوتی به‌شمار آیند، مشروط بر آنکه از نظر زبانی دارای ویژگی‌های مشترك و وجود افتراق قابل‌ملاحظه‌ای باشند که بتوان هر يك از آنها را به‌طور جداگانه مطالعه کرد. فیثن نیز از دیدگاه اجتماعی - فرهنگی جامعه‌زبانی را تعریف کرده و معتقد است که جامعه‌زبانی، جامعه‌ای است که همه اعضای آن به‌طور مشترك، لااقل به‌یک گونه زبانی واحد و هنجارهایی برای کاربرد مناسب و صحیح آن تسلط داشته باشند.<sup>۹</sup> در اینجا فیثن نه تنها بر زبان مشترك، بلکه بر اصول یا هنجارهای مشترك برای کاربرد صحیح و بجای زبان در بافت‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی تأکید می‌گذارد. لیاو نیز از دیدگاه اجتماعی و با تکیه بر بگرش، مشترك افراد، جامعه‌زبانی را تعریف می‌کند و مدعی است که «لغنی‌توان یک جامعه‌زبانی را گروهی از گویندگان دانست که همگی صورت‌های یکسانی را به کار می‌گیرند، بلکه بهتر آن است که آن را گروهی بدانیم که از هنجارهای زبانی<sup>۱۰</sup> واحدی استفاده می‌کنند»<sup>۱۱</sup> مطابق

7- J. Gumperz (1968), p. 219.

8- J. Fishman (1971), p. 232.

9- Linguistic norms

10- W. Labov (1972), p. 158.

چون در تعریف هاگت صرفاً بر ارتباط عملی تأکید نشده و زندگی در یک منطقه جغرافیایی پیوسته، به‌عنوان یک شرط بنیادی مطرح نگردیده است، می‌توان کلیه گویندگان یک زبان واحد را که در کشورهای مختلف زندگی می‌کنند، مجموعاً یک جامعه‌زبانی به‌شمار آورد. به این ترتیب، جامعه‌های زبانی از نظر وسعت و اندازه (یعنی از لحاظ منطقه جغرافیایی و تعداد گویندگان) بسیار متفاوت هستند. برخی، مانند جامعه انگلیسی زبان دارای صدها میلیون گوینده بنا قلمروی بسیار گسترده‌اند و برخی دیگر، مانند زبان‌های قبایل سنخ پوست امریکا، گویندگانی محدود و قلمروی محدود دارند. جان لایتز زبان‌شناس انگلیسی با توجه به معیار «زبان مشترك»<sup>۱۲</sup> تعریف کلی‌تر و ساده‌تری از جامعه‌زبانی به‌دست می‌دهد: بنا بر تعریف لایتز، «جامعه‌زبانی عبارت است از همه افرادی که از یک زبان یا گویش معین استفاده می‌کنند»<sup>۱۳</sup> در این تعریف نیز ارتباط عملی مطرح نشده است و بنا بر این، همه کسانی که در مناطق مختلف جهان زندگی می‌کنند و هیچ گونه ارتباطی هم با یکدیگر ندارند، به‌شروط استفاده از یک زبان مشترك، اعضای یک جامعه‌زبانی واحد محسوب می‌گردند. هارتمن و استورک در فرهنگ زبان و زبان‌شناسی،<sup>۱۴</sup> با تأکید بر زبان مشترك و منطقه جغرافیایی مشترك، جامعه‌زبانی را چنین تعریف می‌کنند: «گروهی از مردم که معمولاً در یک منطقه واحد زندگی می‌کنند و به‌گونه‌ای واحد از یک زبان، یا یک زبان میبار سخن می‌گویند»<sup>۱۵</sup> در این تعریف، زبان مشترك مفهوم دقیق‌تری دارد و تنها گونه معینی از یک زبان معین را شامل می‌کند؛ همچنین با آنکه بر پیوستگی منطقه جغرافیایی تأکید گردیده اما این امکان نیز که در مواردی یک جامعه‌زبانی به‌یک منطقه جغرافیایی واحد محدود نباشد، از نظر دور نمانده است.

5- J. Lyons (1970), p. 326.

6- R. Hartmann and F. Stork (1972), p. 215.

به‌همه آنها ضروری نیست زیرا در اساس شبیه به تعریف‌هایی هستند که در بالا ارائه گردید. در هر صورت، در هر يك از این تعریف‌ها جنبه‌هایی از جامعه‌زبانی برجسته گردیده و به جنبه‌های دیگر کمتر توجه شده است؛ با این همه، هر يك از این تعریف‌ها را می‌توان به‌طور کلی صحیح دانست هر چند که کلیه جنبه‌های مسأله در آن مورد توجه قرار نگرفته باشد. تطبیق و تلفیق همه این تعریف‌ها و ارائه تعریفی جامع و همه‌جانبه بر اساس آنها نیز امری است که ظاهرأ به‌سادگی امکان پذیر نیست، بویژه که اعضای يك جامعه‌زبانی معمولاً دارای وجوه اشتراك فرهنگی، اجتماعی، روانی و غیره نیز هستند که در اغلب این تعریف‌ها مورد توجه قرار نگرفته است. با این همه، شاید بتوان بر پایه نکات اساسی و جنبه‌های مشترک در تعریف‌های گوناگون، تصور نسبتاً روشنی از جامعه‌زبانی به‌دست داد.

در بیشتر تعریف‌هایی که برای جامعه‌زبانی ارائه شده است و به برخی از مهمترین آنها در این بحث اشاره گردید، بر ارتباط گروهی از مردم از طریق يك زبان مشترك تکیه شده است. بر این اساس، جامعه‌زبانی را می‌توان گروهی از افرادی دانست که به يك زبان مشترك (که غالباً دارای تنوعات و گوناگونی‌های جغرافیائی و اجتماعی درونی است) تسلط دارند و از طریق آن با یکدیگر ارتباط برقرار می‌نمایند. چنانچه معیارهای دیگری مانند پیوستگی منطقه جغرافیائی و همبستگی‌های فرهنگی، اجتماعی، روانی و غیره را نیز مورد توجه قرار دهیم، شاید بتوان تعریف جامع‌تری به‌دست داد. گروهی از افراد که معمولاً در يك منطقه جغرافیائی پیوسته زندگی می‌کنند، دارای همبستگی‌های فرهنگی، اجتماعی، روانی و تاریخی هستند، و از يك زبان مشترك (با تنوعات جغرافیائی و اجتماعی درونی) برای ارتباط با یکدیگر استفاده می‌کنند، يك جامعه‌زبانی را تشکیل می‌دهند. هر جامعه‌زبانی بر حسب تنوعات محلی و اجتماعی درونی آن، می‌تواند به يك یا چند جامعه گفتاری تقسیم گردد.

این تعریف، می‌تواند هر يك از گروه‌های اجتماعی، سنی، شغلی، تحصیلی و غیره را که ویژگی‌ها و هنجارهای زبانی مشترکی دارند، يك جامعه‌زبانی دانست که با دیگری تاحدی متفاوت است. در حالی که معمولاً زبان‌شناس به‌معنای يك فرد خارجی، جامعه‌زبانی را تعریف و مشخص می‌کند لباو معتقد است که در تعریف جامعه‌زبانی، باید به‌نگرش اهل زبان به‌معنای يك عامل مهم توجه داشت زیرا در واقع خود افراد هستند که احساس می‌کنند نوعی جامعه‌زبانی را به‌وجود آورده‌اند و نه يك فرد بیگانه.

از میان تعریف‌های دیگری که در این زمینه ارائه گردیده است، می‌توان به دو تعریف از چارلز ییلی و آنتونی آرلاتو اشاره کرد: ییلی که در زمینه مسائل نظری جامعه‌شناسی زبان صاحب‌نظر است، پس معیارهای ارتباط و زبان مشترك تأکید دارد و کلیه افرادی را که با تسلط کامل به‌زبانی مانند انگلیسی (و گونه‌های مختلف آن)، ارتباط برقرار می‌کنند اعضای يك جامعه‌زبانی به‌شمار می‌آورد.<sup>۱۱</sup> ییلی میان مفاهیم: «جامعه‌زبانی» و «جامعه‌گفتاری» تمایز قابل‌مشغول و معتقد است که جامعه‌زبانی مفهومی کلی‌تر دارد و می‌تواند شامل يك یا چند جامعه‌گفتاری باشد. به‌عنوان مثال، ییلی جامعه‌زبانی انگلیسی را با توجه به گونه‌های مختلف آن به‌چند جامعه‌گفتاری قابل تقسیم می‌داند و این همان نکته‌ای است که از تعریف سایر جامعه‌شناسان زبان نیز به‌طور غیر مستقیم می‌توان دریافت. آرلاتو نیز با استفاده از معیار زبان مشترك، جامعه‌زبانی را گروهی از افرادی می‌داند که به‌زبان واحدی (با تنوعات و گوناگونی‌هایی که مملول عوامل اجتماعی، جغرافیائی و غیره است) گفتگو می‌کنند.<sup>۱۲</sup>

زبان‌شناسان دیگر نیز از دیدگاه‌های گوناگون و با تأکید بر معیارهای متفاوت، جامعه‌زبانی را تعریف کرده‌اند که اشاره

11- C. J. Bailey (1973), p. 65.

12- A. Arloto (1972), p. 11.

اگر مطابق تعریف هاگت، هر زبان را يك جامعه زبانی بدانیم، باز هم نمی‌توان مرز میان جامعه‌های زبانی را به‌دقت ترسیم کرد، همانگونه که نمی‌توان مرز میان زبان‌ها، گویش‌ها و گونه‌های مختلف را دقیقاً باز شناخت.

بنابر این گونه ملاحظات است که نمی‌توان معیارهای قاطعی برای تشخیص و تعریف جامعه زبانی به‌دست داد و این همان نکتهای است که برخی از زبان‌شناسان به آن اشاره کرده‌اند. به‌عنوان مثال، به‌نظر هادسن، جامعه زبانی تنها تا جایی وجود دارد که يك فرد معین آن را باز می‌شناسد و موقعیت خود را نسبت به آن مشخص می‌کند. اما از آنجا که به این ترتیب افراد گوناگون، جامعه‌های زبانی متفاوتی را باز می‌شناسند، باید هر گونه کوشش برای دستیابی به معیارهای عینی و مطلق برای تعریف جامعه زبانی را کنار گذاشت.<sup>۱۲</sup> با این همه، به‌نظر می‌رسد که می‌توان با تکیه بر معیارهایی نسبی، تعریفی عمومی و مفهومی نسبتاً روشن از اصطلاح جامعه زبانی به‌دست داد. تعریفی که در این فصل برای جامعه زبانی ارائه شده بر پایه این گونه معیارها استوار است.

در فصل‌های آینده کتاب، اصطلاح جامعه زبانی در همین مفهوم و معنی به‌کار رفته است، اما توجه به نکات زیر نیز در کنار این مفهوم کلی ضروری به‌نظر می‌رسد. نخست آنکه جامعه‌های زبانی از نظر قلمرو جغرافیایی و تعداد گویندگان بسیار متنوع هستند؛ برخی بسیار کوچک (شامل يك قبیله یا گروه زبانی - قومی) و برخی دیگر بسیار بزرگ (شامل چند کشور مستقل) می‌باشند، از سوی دیگر، افرادی نیز هستند که از لحاظ زبانی به يك جامعه زبانی وابسته‌اند اما از نظر جغرافیایی پراکنده‌اند و در قلمرو جامعه‌های زبانی دیگر زندگی می‌کنند؛ این گونه افراد در اساس از اعضای جامعه زبانی اول محسوب می‌گردند. یعنی، هر جامعه زبانی علاوه بر بنده اصلی خود که معمولاً در يك یا چند منطقه معین مستقر است، اعضای دیگری در مناطق جغرافیایی یا جامعه‌های زبانی دیگر نیز ممکن است داشته باشد. بنابراین ملاحظات، معیار پیوستگی جغرافیایی دارای اعتبار نسبی است و نه مطلق. نکته دیگر آنکه در جامعه‌های زبانی بزرگ، گویندگان هر يك از گونه‌های اجتماعی یا جغرافیایی يك زبان نیز به‌اعتبار آنکه دارای ویژگی‌های زبانی مشترکی هستند، ممکن است جامعه گفتمانی جداگانه‌ای محسوب گردند. از این رو، زبان مشترك نیز مفهومی قابل تفسیر پیدا می‌کند. مسأله دیگر مربوط به افرادی است که به‌زبان یا زبان‌های دیگری نیز تسلط قابل ملاحظه‌ای دارند و ناگزیر باید آنها را به‌پیش از يك جامعه زبانی وابسته دانست. میزان تسلط بر يك زبان نیز خود ملاکی است نسبی که در فصل سوم مورد بررسی بیشتر قرار خواهد گرفت.

به این ترتیب، در قلمرو هر جامعه زبانی، جامعه زبانی دومی نیز ممکن است وجود داشته باشد و در این حالت، دو جامعه زبانی متفاوت در منطقه جغرافیایی مشترکی قرار می‌گیرند. بنابر این مرزهای جامعه‌های زبانی نه‌نقطه از لحاظ جغرافیایی بلکه از نظر گویندگان یا اعضای آنها نیز کاملاً قاطع و مشخص به‌نظر نمی‌رسد.

ارسه  
۲  
۴۱  
۴۴  
۵۰

سرشناسه: مدرسی، یحیی، ۱۳۲۳ -  
عنوان و نام پدیدآور: درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان / یحیی مدرسی  
مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷.  
مشخصات ظاهری: یازده، ۳۰۲ ص: نقشه، جدول، نمودار.  
شابک: ISBN 978-964-426-358-3  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.  
یادداشت: چاپ دوم.  
یادداشت: چاپ قبلی: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.  
یادداشت: واژه‌نامه.  
یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۹۵] - ۳۰۲.  
موضوع: جامعه‌شناسی زبان.  
شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.  
زده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷/م۲۰/۲۴۰  
زده‌بندی دیوینی: ۳۰۶/۲۲  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۲۳۳۶۶۹



### درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان

تألیف: دکتر یمینی مدرسی  
ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مدیر نشر: رحمت‌الله رحمت‌پور  
چاپ دوم: ۱۳۸۷، چاپ اول: ۱۳۶۸  
تهراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
ناظر چاپ: سیدابراهیم سیدعلی  
چاپ و صحافی: چاپ فرشپوه  
ردیف انتشار: ۸۷-۱۱  
قیمت: ۳۰۰۰ تومان  
حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

شابک ۳-۲۵۸-۴۲۶-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-426-358-3

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵، تلفن: ۳-۸۸۰۲۶۸۹۱، فاکس: ۸۸۰۲۶۳۱۷

۱-۲۸

## زبان‌شناسی

یول، جورج  
 نگاه‌ی به زبان (یک بررسی زبان‌شناختی) / جورج یول؛ ترجمه نسرین حیدری؛  
 ویراستار محمد عزیزیان. — تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها  
 (سمت)، ۱۳۷۹.

ده، ۳۳۶ ص.: جدول، نمودار. — («سمت»؛ ۱۳۶: زبان‌شناسی؛ ۱)  
 بها: ۲۳۵۰۰ ریال.  
 ISBN 964-459-136-4  
 عنوان به زبان اصلی: *The Study of Language: An Introduction.*  
 واژه‌نامه.

کتابنامه: ص. [۳۰۵ - ۳۲۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
 چاپ اول: ۱۳۷۴؛ چاپ ششم: ۱۳۸۵.

۱. زبان. ۲. زبان‌شناسی. الف. حیدری، نسرین، مترجم. ب. عزیزیان، محمد،  
 ویراستار. ج. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).  
 د. عنوان: یک بررسی زبان‌شناختی. ه. عنوان

ن ۹۱ ی ۴۱۰

P ۱۲۱/۱۹۷



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

*The Study of Language: An Introduction*, George Yule, Cambridge University Press,  
 1985.

نگاهی به زبان (یک بررسی زبان‌شناختی)

مترجم: نسرین حیدری

ویراستار: محمد عزیزیان

چاپ اول: ۱۳۷۴

چاپ ششم: پاییز ۱۳۸۵

تعداد: ۱۰۰۰

حروفچینی و لیتوگرافی: سمت

چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر لیلی

قیمت: ۲۳۵۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل  
 توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

آدرس ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)،  
 روبروی پمپ گاز، کدپستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۲-۴۴۲۴۶۲۵۰.

www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه و جز اینها برای «سمت» محفوظ  
 است (نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است).

اوگریدی، ویلیام دیلینی، ۱۹۲۵ - م. ویراستار.

O'Grady, William Delaney

درآمدی بر زبان‌شناسی معاصر/ اوگریدی، دابروولسکی و آرنف؛ ترجمه علی درزی. — تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۰.

ج ۲. — («سمت»: ۵۵۵، ۵۵۱؛ زبان‌شناسی؛ ۳، ۴)

ISBN 964-459-581-5 (ج. ۱)

بها: ۲۵۵۰۰ ریال.

ISBN 964-459-586-6 (ج. ۲)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

Contemporary Linguistics: An Introduction.

عنوان اصلی:

۱. زبان‌شناسی. الف. دابروولسکی، مایکل، Dobrovolsky, Michael، ویراستار.

ب. آرنف، مارک، Aronoff, Mark، ویراستار. ج. درزی، علی، ۱۳۳۰. مترجم.

د. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت). ه. عنوان.

۴۱۰

P ۱۲۱/الف ۸ د ۴

۱۳۸۰

م۸۰-۲۴۰۹۰

کتابخانه ملی ایران



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

Contemporary Linguistics: An Introduction; Willam O'Grady, Michael Dobrovolsky & Mark Aronoff; New York: St. Martin's Press; 1989.

درآمدی بر زبان‌شناسی معاصر

ترجمه دکتر علی درزی

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۰

چاپ دوم: بهار ۱۳۸۴

تعداد: ۱۲۰۰

حروفچینی و لیتوگرافی: سمت

چاپ: مهر (قم)

قیمت ۲۵۵۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

آدرس ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)،

روبروی پمپ گاز، کدپستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۲-۴۲۴۶۲۵۰.

www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه و جز اینها برای «سمت» محفوظ

است (نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است).

۲۲۵ - ۲۱۶

استاینبرگ، دنی، ۱۹۳۱-م.  
درآمدی بر روانشناسی زبان / دنی، استاینبرگ؛ ترجمه ارسلان گلغام. — تهران: سازمان  
مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی،  
۱۳۸۱.

چهارده، ۳۱۵ ص.: جدول، نمودار. — («سمت»: ۶۵۵؛ زبان‌شناسی: ۵)  
بها: ۳۱۵۰۰ ریال.  
ISBN 978-964-459-691-9

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
عنوان اصلی:  
An Introduction to Psycholinguistics.  
واژه‌نامه.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۱؛ چاپ چهارم: زمستان ۱۳۸۷.

۱. زبان - روان‌شناسی. الف. گلغام، ارسلان، مترجم. ب. عنوان.

۴۰۱/۹

۲۳۷/الف

۱۳۸۱

۴۵۱۶۹-۸۱م

کتابخانه ملی ایران

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)  
مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی



An Introduction to Psycholinguistics; Danny D. Steinberg; Addison-Wesley Longman, Ltd; 1993.

درآمدی بر روانشناسی زبان

ترجمه دکتر ارسلان گلغام

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۱

چاپ چهارم: زمستان ۱۳۸۷

تعداد: ۲۰۰۰

حروفچینی و لیتوگرافی: سمت

چاپ و صحافی: مهر (قم)

قیمت ۳۱۵۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل

توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)،

روبه روی پمپ گاز، کدپستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۲-۴۴۲۴۶۲۵۰.

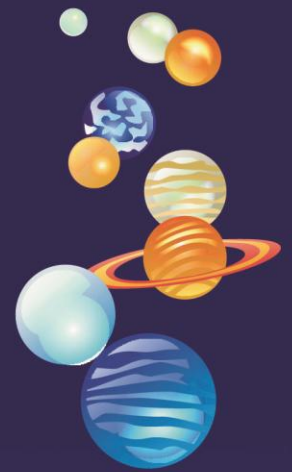
www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه و جز اینها برای «سمت» محفوظ  
است (نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است).

# مادسیج

شبکه آموزشی - پژوهشی ایران



## مادسیج، پنجره ای به یادگیری نوین

مادسیج مخفف کلمه madsage به معنای شیفته دانایی و در مفهوم بومی به معنای دهکده علم و دانش ایران می باشد. در این مفهوم اشاره به دو کلمه سیج (یکی از روستاهای زیبای کشورمان) و ماد (یکی از اولین اقوام ایران) می باشد.

شبکه آموزشی - پژوهشی مادسیج (IRESNET) با هدف بهبود پیشرفت علمی و دسترسی هرچه راحت تر جامعه بزرگ علمی ایران، در فضای مجازی ایجاد شده است. هسته اولیه مادسیج از طرح پایان نامه کارشناسی ارشد جناب آقای رضا محمودی دانش آموخته رشته مدیریت آموزشی دانشگاه تهران که با راهنمایی استاد گرانقدر جناب آقای دکتر عبادی معاون دانشگاه مجازی مهر البرز می باشد، بر گرفته شده است.

# IRan Education & Research NETWORK